

عقیده اسلامی

اصول سه گانه، قواعد چهار گانه و کشف شبهات

تألیف:

شیخ الإسلام

امام محمد بن عبدالوهاب رحمته

مترجم:

آیت الله العظمی علامه

سید ابوالفضل ابن الرضا برقعی قمی رحمته

جميع الحقوق الفكرية والطباعة محفوظة

جميع الحقوق محفوظة، ولا يسمح الإفادة من هذا الكتاب أو نقله في أي شكل أو واسطة، سواء أكانت إلكترونية أو ميكانيكية، بما في ذلك التصوير بالنسخ (فوتوكوبي)، أو التسجيل، أو التخزين والاسترجاع، دون إذن خطي من المؤلف.

عنوان فارسي كتاب

عقيدہ اسلامي

(اصول سه گانه، قواعد چهارگانه و كشف شبهات)

عنوان عربي كتاب

العقيدة الإسلامية

تأليف

شيخ الإسلام امام محمد بن عبد الوهاب

مترجم

آية الله العظمى علامة

سيد أبو الفضل ابن الرضا برقي قمي

(١٣٣٠هـ-١٤١٤هـ. ق) مطابق با (١٢٨٧-١٣٧٠هـ. ش)

www.borqei.com

ناشر

دار العقيدة للنشر والتوزيع

www.aqideh.com

چاپ اول / الطبعة الأولى

١٤٣٥هـ / ٢٠١٤م

ناظر علمی و فنی

مجموعه‌ی موحدين

www.mowahedin.com

contact@mowahedin.com

© دار العقيدة للنشر والتوزيع، ١٤٣٥هـ

فهرسة مكتبة الملك فهد الوطنية أثناء النشر

محمد بن عبد الوهاب بن سليمان

العقيدة الإسلامية / الفارسية. / محمد بن عبد الوهاب بن

سليمان؛ سيد أبو الفضل الرضا البرقي القمي - المدينة

المنورة، ١٤٣٥هـ

٢٥٠ ص؛ ٢٤ سم

ردمك: ٩٧٨-٦٠٣-٩٠٤٢٩-٨-٣

١. العقيدة الإسلامية ٢. التوحيد

أ. القمي، سيد أبو الفضل الرضا البرقي (محقق)

ب. العنوان

١٤٣٥ / ١٩٨٤

ديوي: ٢٤٠

توزيع شركة مكتبة Obekon

المملكة العربية السعودية - الرياض - المحمدية

طريق الأمير تركي بن عبدالعزيز الأول

هاتف: ٤٨٠٨٦٥٤ - فاكس: ٤٨٨٩٠٢٣

هاتف مجاني: ٩٢٠٠٢٠٢٠٧

ص.ب: ٦٢٨٠٧ الرياض ١١٥٩٥

فهرست مطالب

۱	مقدمه مجموعه کتاب‌های موحدین
۵	مقدمه ناشر
۹	سخن مترجم
۱۵	۱ رساله اصول سه‌گانه
۱۷	اصل اول
۲۲	انواع عبادات و اختصاص آنها به خدای تعالی
۲۷	اصل دوم
۲۷	[جزء اول: اسلام]
۳۰	جزء دوم: ایمان
۳۱	جزء سوم: احسان
۳۳	اصل سوم: شناختن پیامبرمان حضرت محمد ﷺ
۳۹	۲ رساله قواعد چهارگانه
۴۲	قاعده نخست
۴۳	قاعده دوم
۴۶	قاعده سوم
۴۹	قاعده چهارم

۳ کشف شبهات مشرکان ۵۱

۳-۱ دعوت به توحید، دشمنانی دارد ۵۸

۳-۲ سلاح مسلمان، قرآن است ۵۹

خاتمه ۸۷

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مقدمه مجموعه کتاب‌های موحدین

حمد و سپاس خداوندی که نعمت اسلام را بر بندگان خود ارزانی داشت و از میان آنان، بهترین و پاک‌ترین ایشان را برای ابلاغ پیام آزادی و آزادگی برگزید؛ و درود و سلام پروردگار یکتا بر اهل بیت بزرگوار، صحابه کرام و تابعین گران‌قدر پیامبر دوستی و رحمت. دینی که امروز مفتخر به آنیم، ثمره مجاهدت‌ها و از جان گذاشتگی‌های مردان خداست؛ آنانی که در راه حفظ و نشر پیام الهی، خالصانه مهر حق در دل و مهر نام پاکش بر لب داشتند و در راه صیانت از کلام خداوند سبحان و سنت پیامبر مهربان، جان و مال و عرض بر کف نهادند و جز خشیت و خوف آفریدگار، ترسی به دل راه نداند.

آری، اسلام عزیز این گونه رشد کرد و بالید و بر بلندای آسمان بانگ یکتاپرستی و برابری سر داد. اما در این میان، کینه دشمنان قسم خورده و جورِ عالمان مُتَهتِّک و جاهلان مُتَنسِّک، قامت رعنای دین حق را هدف گرفت؛ و شرک و غلو و گزافه و دروغ، چنان طوفانی بر پا کرد که چهره زیبای آیین حق، در پسِ دروغ‌پردازی‌های غوغا سالاران دین فروش در مُحاق افتاد. این روندِ دوری از حقایق دین و سنت حسنه رسول‌الله، به ویژه پس از روی کار آمدن پادشاهان صفوی در قرن نهم هجری و زمامداران جمهوری اسلامی در عصر حاضر، سیر صعودی گرفت؛ تا جایی که امروز،

مساجد، محلّ سینه زنی و عزاداری است؛ صدای قرآن بر نمی خیزد مگر بر مزار مردگان؛ روایات شاذّ و خودساخته، جایگزین سنت پیامبر شده است؛ مداحان جاهل و عوام فریب، تبدیل به فرهنگ ناطق دین شده‌اند؛ تفسیر به رأی و روایات مجعول، مستمسکی شده است برای جدایی انداختن بین شیعه و سنی؛ و دریغ که ندانستند از این تفرقه و خصومت، بهره و منفعت از آن کیست!

آنچه امروز به نام تقریب مذاهب اسلامی در ایران سر می دهند، چیزی نیست مگر هیاهوی تبلیغاتی و گرد و خاک سیاسی که در سایه پوشش رسانه‌ای گسترده، مقصودش جلب توجه سیاسی و ترسیم چهره‌ای مناسب از حکومت شیعی ایران در جهان است. نگاهی به عملکرد سردمداران، روحانیون و مراجع شیعه ایران، خود گویای این حقیقت است که تقریب مذاهب و دوستی و برادری دینی، به شیوه زمامداران ایران، خواب و خیالی بیش نیست و «دو صد گفته چون نیم کردار نیست».

در این میان، مسلمان موحدی در ایران، از دل جامعه خرافه زده شیعه امامیه برخاستند و کمر به بیداری جامعه غفلت زده خود بر بستند؛ سراپا شور و شهامت شدند و قلم فرسودند و سخن دردادند؛ زنگار شرک را به صیقل توحید و سنت زدودند و بی پروا فریاد برآوردند که:

برخیز تا یکسو نهیم این دلّی ازرق فام را بر بادِ قلّاشی دهیم این شرکِ تقوا نام را
هر ساعت از ما قبله‌ای با بت پرستی می رود توحید بر ما عرضه کن تا بشکنیم اصنام را

حیدر علی قلمداران قمی، که از زمره این بزرگواران بود، در کتاب ارزشمند شاهراه اتحاد، علت این تفرقه را در جهل مسلمین نسبت به کتاب خدا و سیره پیامبرش می‌داند و کوشید تا با ریشه‌یابی دیگر علل جدایی فرقه‌های اسلامی، گامی حقیقی و موثر در جهت تقریب مذاهب بردارد. تلاش و جدیت دیگر علما و دلسوزان اسلام، همچون آیت الله سید ابوالفضل برقی قمی، سید مصطفی حسینی طباطبایی، آیت الله شریعت سنگلجی، یوسف شعار و بسیاری دیگر از این مجاهدان راه حق، بدون شک، الگویی است برای حق‌پژوهان و جویندگان گوهر دین، تا با تاسی از شیوه دین‌پژوهی و

عیار سنجی مدعیات دینی و در سایه آموزه‌های ناب قرآن و سنت، در جهت پژوهش‌های یکتاپرستانه گام‌های موثری بردارند و گم‌گشتگان را مدد رسانند تا ره به ساحل سلامت برند و از گرداب شرک و توهم‌رهایی یابند.

تلاش‌های خستگی‌ناپذیر این رادمردانِ عرصه یکتاپرستی، رسالتی را بر دوش دیگرانی می‌گذارد که شاهدِ گرفتاری‌های دینی جامعه و جدایی مسلمانان از تعالیم حیاتبخش اسلام، به ویژه در ایران هستند.

لازم به ذکر هست که اصلاح‌گرانی که امروز کتاب‌هایشان را منتشر می‌کنیم، در خلال تغییر مذهب از شیعه دوازده امامی، که در گذشته پیرو آن بوده‌اند، مرحله‌های متعددی را پشت سر گذاشته‌اند و باطل بودن عقاید شیعه امامی مانند امامت از دیدگاه شیعه، عصمت، رجعت و غیبت و اختلافاتی را که میان صحابه رخ داده به صورتی تدریجی و در چند مرحله کشف کرده‌اند؛ به همین دلیل عجیب نیست که در تعدادی از کتاب‌هایی که در ابتدای امر تألیف کرده‌اند، برخی از اثرات و بازمانده‌های عقاید گذشته به چشم بخورد. ولی کتاب‌های بعدی آنها از این عقاید غلو آمیز رها شده، بلکه کاملاً از آن پاک شده است؛ به هدف نزدیک شده و بلکه عقیده بی‌آلایش و پاکِ توحیدی را در آغوش کشیده‌اند.

اهداف

آنچه امروز در اختیار دارید، تلاشی است در جهت نشر معارف دین و ادای احترام به مجاهدت‌های خستگی‌ناپذیر مردانِ خدا. هدف از انتشار این مجموعه، این است که:

- ۱- امکان تنظیم و نشر آثار موحدین، به صورت اینترنتی، الکترونیکی، لوح فشرده و چاپی مهیا شود، تا زمینه آشنایی جامعه با اندیشه و آراء توحیدی آنان فراهم و ارزش‌های راستین دین، به نسل‌های بعد منتقل گردد.

۲- با معرفی آثار و اندیشه‌های این دانشمندان موحد، چراغی فرا راه پژوهش‌های توحیدی و حقیقت‌جویانه قرار گیرد و الگویی شایسته به جامعه اندیشمند ایران معرفی شود.

۳- جامعه مقلد، روحانی‌گرا، مرجع محور و مداح‌دوست ایران را به تفکر در اندیشه‌های خود وادارد و ضمن جایگزین کردن فرهنگ تحقیق به جای تقلید، به آنان نشان دهد که چگونه از دل شیعه غالی خرافی، مردانی برخاستند که با تکیه بر کلام خدا و سنت رسول، ره به روشنایی توحید بردند.

۴- با نشر آثار و افکار این موحدین پاک‌نهاد، ثمره پژوهش‌های بی‌شائبه آنان را از تیغ سانسور و مُحاق جهل و تعصب زمامداران دین و فرهنگ ایران به در آورد و با ترجمه این کتاب‌ها به دیگر زبان‌ها، زمینه‌ای فراهم کند برای آشنایی امت بزرگ اسلام در دیگر کشورها با نگرش‌ها و اندیشه‌های یکتاپرستان مسلمان در ایران.

چشم انداز

تردیدی نیست که دستیابی به جامعه‌ای عاری از خرافه و بدعت و رسیدن به مدینه فاضله‌ای که آرامش در جوار رضایت حضرت حق را به همراه دارد، جز با پیروی از آموزه‌های اصیل و ناب قرآن و سنت پاک پیامبر مهر و رحمت ﷺ مقدور نخواهد بود. هدف غایی دست اندر کاران مجموعه موحدین، آن است که با معرفی آثار این بزرگان جهاد علمی، الگوی مناسبی برای دین‌پژوهان و جویندگان راه حق فراهم آورند، تا شناخت و بهره‌گیری از فضایل دینی و علمی این عزیزان، بستر مناسبی باشد برای رشد و تقویت جامعه توحیدی و قرآنی در ایران و نیل به رضایت خالق و سعادت مخلوق. باشد که خداوند، این مختصر را وسیله علو درجات آن عزیزان قرار دهد و بر گناهان ما، قلم عفو کشد.



مقدمه‌ی ناشر

سپاس خداوند بزرگی را که نعمت بندگی اش را بر ما عرضه کرد و درود و سلام خداوند بر پاکترین خلق خدا و آخرین فرستاده پروردگار - محمد مصطفی - و خاندان و اصحاب پاک نهادش.

مسلمانان در طول قرن‌های گذشته، به برکت و موهبت اسلام عزیز و پیروی از کلام گهربار رسول خدا، در دانش اندوزی و علم آموزی، گوی سبقت از دیگران ربودند، چنان که در پایان خلافت عباسی، دانشمندان مسلمان، سرآمد دوران خود شدند و نیمه دوم سده دوم هجری قمری، بیت‌الحکمه، که در دوره خلافت هارون‌الرشید عباسی در بغداد تأسیس شده بود، به بزرگترین نهاد آموزشی و پژوهشی جهان تبدیل شد و به دلیل فعالیت‌های فرهنگی و علمی‌اش در عرصه‌های مختلف تألیف، ترجمه، استنساخ و پژوهش در دانش‌های گوناگون پزشکی، انسانی و مهندسی، هنوز به عنوان نماد تمدن اسلامی شناخته می‌شود.

بدون شک، چنین توانمندی و شکوهی همچون خاری در چشم، دشمنان اسلام را می‌آزرد؛ پس بر آن شدند تا با ایجاد زمینه‌های اختلاف و تفرقه افکنی در میان مسلمین، این شکوه و عظمت را، که ناشی از اتحاد و یکدلی و برادری میان آنان بود، از بین ببرند

و تفرقه را طوفانی بلا خیز کنند، تا چشم‌ها را بر زیبایی حق ببندد و خورشیدِ دین را در پس ابرهای بدعت و خرافه پنهان کنند و چنان که شیخ سعدی می‌گوید:

حقیقت، سرایی است آراسته هوا و هوس، گردِ برخاسته
 نبینی که هر جا که برخاست گرد نیند نظر، گرچه بیناست مرد
 تلاش‌های برنامه ریزی شده و بلند مدتِ مغرضانِ اسلام برای بستن چشم مسلمانان
 به روی حقیقتِ دین، سستی و کاهلی مسلمین در فراگیری و نشر معارف دین و دوری
 جستن آنان از سنت ناب و هدایتگر رسول خدا، منجر به بروز چنان شکاف و اختلاف
 عمیقی در امت اسلام شد که تبعات شوم آن، امروز نیز دامنگیر آنان است.

به موازات تلاش‌های خصمانه دشمنانِ پیامبر خدا ﷺ برای به انحراف کشیدن
 آموزه‌های اسلام و وارد کردن بدعت‌های گوناگون در دین، مؤمنینی پاک‌نهاد و دلسوز،
 این خطر را دریافتند و در جهادی مستمر برای احیای اسلام و سنت نبوی، به پا خاستند و
 با شجاعتی کم نظیر، قلم در دست گرفتند و در دل شیعیان خرافه‌پرست، به اشاعه فرهنگ
 و اعتقادات اصیل اسلام پرداختند؛ فریاد توحید سر دادند و خواب دین فروشان و
 بدعت‌گذاران را آشفته نمودند. این موحدین حقیقت‌جو، به تأسی از پیامبر شریف اسلام،
 حقیقت را فدای مصلحت نکردند و در این راه، جان را تحفه بارگاه حق تعالی نمودند، و
 به راستی: ﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ [یونس: ۶۲].

آنچه در این مجموعه آمده است، جرعه‌ای است از دریای معرفت الهی و گزیده‌ای
 است از آثار موحدین خداجویی که در آغاز، از طایفه شیعیان بودند؛ نور خدا در دلشان
 تابیدن گرفت و توحید را سرلوحه حیات با برکتشان قرار دادند. این افراد، که همگی از
 علما و نویسندگان و محققین طراز اول جهان تشیع در ایران بوده و هستند، در سیر تحول
 فکری (و، بالطبع، در آثارشان) حرکتی گام به گام داشتند؛ به این معنا که نگرششان به
 مسایل مختلف اعتقادی، به یکباره متحول نشده است، بلکه با گذشت زمان، مطالعات
 گسترده و تعامل با دیگر همفکرانشان، به مسیری نو گام نهاده‌اند. لذا، ممکن است برخی
 از اظهار نظرها یا نتیجه‌گیری‌ها در آثار این افراد، که در این مجموعه آمده است، کاملاً

منطبق با رویکردهای دینی و اعتقادی اهل سنت و جماعت نباشد؛ با این وجود، به دلیل اهمیت این آثار در هدایت شیعیان ایران و دیگر اقوام پارسی زبان، به انتشار آن اقدام نمودیم. همچنین، دیدگاه‌ها و مواضع فکری مطرح شده در این کتاب‌ها، الزاما دیدگاه‌های ناشر و دست اندرکاران انتشار این مجموعه نیست، اما بی‌تردید، نفع‌های است از نفعات حق و نوری است از جانب پرودگار، برای هدایت آنانی که به دور از تعصبات و گمانه زنی‌های تاریخی، فرقه‌ای و مذهبی، جویای حقیقت هستند.

نکته قابل تأمل این است که برای آگاهی از دیدگاه‌های این افراد، نمی‌توان تنها به مطالعه یک جلد از آثارشان بسنده کرد، بلکه نیاز است که زندگی آنان به طور کامل مطالعه شود، تا چگونگی انقلاب فکری شان و انگیزه‌ها و عوامل آن کاملا شناخته شود. برای مثال، آیت الله سید ابوالفضل برقی قمی، کتابی دارد با عنوان «درسی از ولایت» که آن را در اوایل دوران تطور فکری‌اش به رشته تحریر درآورده است. او در این کتاب به بحث درباره ائمه و ادعای شیعه درباره ولایت و امامتِ بلافصلِ ایشان پس از پیامبر خدا پرداخته؛ عدد ائمه را دوازده نفر دانسته؛ بر وجود و حیات محمد بن حسن عسگری، به عنوان دوازدهمین امام، صحه گذاشته و آن را پذیرفته بود. اما چند سال بعد، کتابی با نام «تحقیق علمی در احادیث مهدی» نوشت و نتایج پژوهش‌هایش، حاکی از جعلی و دروغ بودن تمام احادیث، اخبار و گزاره‌های تاریخی مرتبط با ولادت و وجود امام زمان بود. از این مثال و موارد مشابه دیگر، چنین برمی‌آید که اطلاع از حوادث و رویدادهای زندگی موحدین و مطالعه مجموعه آثار آنان، با در نظر گرفتن تقدم و تأخر نگارش آنها، بهترین راه برای آگاهی از سیر تحول اندیشه و آثار ایشان است.

امید است آثار این بزرگواران و تلاش‌های متولیان نشر آنها، زمینه‌ای باشد برای بازگشت به مسیر امن الهی و عبادت خالصانه خالق. امید که خداوند بزرگ، این مختصر را موجب بخشش گناهان و لغزش‌های ما قرار دهد و روح آن عزیزان را در جوار مهر و لطف خود گیرد.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

سخن مترجم

سال‌های بسیار در مجالس و محافل ایران، از سخنرانان دینی نسبت به طایفه وهابی، که ساکن حجازند، طعن و لعن و بدگویی شدیدی می‌شنیدم. ایشان این نام (وهابی) را برای خود برگزیده‌اند، بلکه خود را مسلمان می‌خوانند. محمد بن عبدالوهاب، دانشمند مصلحی بود که در اوایل قرن ۱۲ هجری، برای از میان برداشتن خرافات دینی رایج در میان مسلمین، قیام و عده‌ای را به نظر اصلاحی خود دعوت کرد. این، نامی است که از سوی دیگر فرقه‌های اسلامی به پیروان و مقلدین او اطلاق می‌شود. در ایران هر کس از بزرگان و علمای دینی، حقیقتی از حقایق قرآن و اسلام و توحید را بیان کند، که با میل و مذاق شیعیان سازگار نباشد، بلافاصله او را وهابی می‌نامند و دلیلی بر رد او ندارند، جز اینکه او وهابی است و به همین بهانه، او را سرزنش و محکوم می‌کنند. من همواره تعجب می‌کردم و از خود می‌پرسیدم که چگونه هر کس حقیقتی از قرآن را بیان کند، او را وهابی می‌خوانند؛ مگر وهابی‌ها چه عقایدی دارند؛ مگر ما به قرآن تمسک نمی‌جوئیم؛ مگر پیامبر اسلام ﷺ و علی بن ابیطالب (علیه السلام) و سایر بزرگان، تابع قرآن و متمسک به آن نبوده‌اند؟

همچنین، بسیاری از علمای روشنفکر و متدین را می‌دیدم که هر گاه می‌خواستند پرده‌ای از یکی از حقایق قرآنی بردارند و مردم را با توحید قرآن آشنا سازند، به بهانه

وهابی‌گری ایشان را محکوم و عوام را علیه او تحریک می‌کردند؛ بزرگانی مانند آیات عظام: حاجی سید اسدالله خرقانی، خالصی‌زاده، شریعت سنگلجی، وحیدالدین مرعشی نجفی، سید محسن حکیم، حجت‌الاسلام جلالی قوچانی^۱ و امثال ایشان. پس در صدد برآمدن تا بنا به اصل «الإنسان حریصٌ علی ما مُنِع»^۲، جست‌وجو و تحقیق نمایم و ببینم وهابیان چه می‌گویند و باورهایشان چیست؛ اگر واقعاً مسلمانند که خون و مال و آبروی آنان محفوظ و بدگویی و غیبت ایشان حرام است. رسول خدا ﷺ فرمود: «من جنگ کردم تا مردم لایله‌الله بگویند و موحد شوند»، و فرمود: «عِرْضُ الْمُسْلِمِ كَدَمِهِ»^۳. همان‌طور که قتل مسلمان، از گناهان کبیره است، ریختن آبروی او نیز چنین است. متأسفانه از جماعت وهابیان، نه کسی را در ایران یافتیم تا تحقیق کنم و نه کتابی دیدم، تا اینکه در سال ۱۳۵۲ش زیارت بیت‌الله الحرام مشرف شدم. در سفر به مدینه، کتابی دیدم با عنوان «فی العقیده الإسلامیة للشیخ الإمام محمد بن عبدالوهاب». به خود گفتم: «عقیده هر کس را باید از خود او و یا از کتاب او جویا شد و به دیگران نباید مراجعه کرد، زیرا ممکن است کم و زیاد و یا تحریف و غرض‌ورزی نمایند، پس بهتر این است که کتاب خود این شخص، که مؤسس و مرجع بوده، مطالعه شود، تا از عقاید او و پیروانش شناخت حاصل گردد». به هر حال، آن کتاب را برای مطالعه گرفتم. برخی از دوستان از من خواستند تا آن را به فارسی ترجمه کنم، تا کسانی که با عقاید وهابیت آشنا نیستند، آگاه گردند. لذا آن کتاب را بدون کم و زیاد ترجمه کردم و در مواردی که نیاز به توضیح بود، بین پرانتز بیان کرده‌ام.

این کتاب، مشتمل بر سه رساله از شیخ الاسلام محمد بن عبدالوهاب است، که در سال ۱۳۹۰ق در ۶۳ صفحه چاپ شده است. رساله اول، مباحثی است درباره شناخت

۱- طلاب نجف کتابی منتشر ساخته‌اند و به گمان خود، اثبات کرده‌اند که آیت‌الله حکیم، وهابی است!

۲- انسان، بر هر چه که از آن منع شود، حریص و علاقه‌مند می‌شود.

۳- آبروی مسلمان، مانند خون اوست.

خدا، دین و پیامبر؛ رساله دوم، در بیان راه صحیح در پیروی دین حنیف و ملت ابراهیم؛ رساله سوم، شبهاتی را که مغرضین بر اسلام و توحید وارد کرده‌اند، رد و جواب آنان را بیان کرده است.

هدف ما از ترجمه و نشر این کتاب، آن است که مردم بدانند که امروز، زمان تفرقه و نفاق نیست و بر هر فرقه از فرقه‌های مسلمین، واجب است که درگیری و بدگویی از یکدیگر را کنار بگذارند و بازیچه و ابزار دست دشمنان اسلام و استعمارگران نباشند. امروز، که مسلمین به خاطر تفرقه ضعیف شده، دشمنان در میانشان رخنه کرده و دین و آبروی آنان در خطر است، باید خود با هم متحده شوند و، لاقلاً، با یکدیگر به کینه و ستیز بر نخیزند و به نام ولایت آل محمد (علیهم السلام) عوام بیچاره را علیه یکدیگر تحریک نکنند.

تمام مسلمین، حتی سنیان متعصب، آل محمد ﷺ را دوست دارند و به دوستی امیرالمؤمنین و فرزندان حضرت زهرا علیها السلام افتخار دارند. دوست آل محمد ﷺ کسی است که در میان مسلمین تفرقه نیاورد؛ به فحاشی و بدگویی مسلمان و گوینده «لا إله إلا الله محمد رسول الله» نپردازد؛ تمام مسلمین را برادر یکدیگر بداند و آیه شریفه ﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا...﴾^۱ را مد نظر قرار دهد؛ مانند عده‌ای دکاندار تفرقه‌انداز، مسلمین را به یکدیگر بدبین نکند؛ اگر در مسایل علمی و یا دینی کسی اشتباهی کرد، فوری به تکفیر و لعن و تفسیق او نپردازد و جنجال راه نیندازد، بلکه به لطف و خیرخواهی و با دلایل علمی و قرآنی، اشتباهات را گوشزد و اختلافات را کم کند.

بسیاری از گویندگان را سراغ دارم که از دانش بهره‌ای نبرده و کتابی را که نخوانده و از محتوای آن بی‌خبرند، تکذیب می‌کنند. هدف ما دعوت به مذهب این و آن نیست. ما مسلمانیم و دعوت ما به خدا و قرآن و اسلام است. امروز، تمام مسلمین، قرآن را قبول دارند و کتاب آسمانی خود می‌دانند. ما تمامی مسلمانان را دوست داریم و اگر

۱- «و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید...». [آل عمران: ۱۰۳].

سخن حق بگویند، می‌پذیریم و از عداوت و کینه‌توزی، به خدا پناه می‌بریم. ما معتقدیم تمام فرقه‌های اسلامی باید خود را مسلمان بنامند؛ همانطور که خدا به رسول خود امر فرموده که:

﴿... وَأَمَرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾^۱.

ما نیز باید از رسول خدا ﷺ پیروی کرده و خود را مسلمان بنامیم و از نام‌ها و مذهب‌های تفرقه‌آور دوری کنیم. پس هر فرقه از مسلمین، اگر تعصب را کنار گذارند و خود را مسلمان بنامند، یک قدم بزرگ در راه وحدت و اتحاد برداشته‌اند، و یا دست کم، سایر مسلمین را به نام مذاهب دیگر تکفیر نکنند ﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾^۲.

به هر حال، ما مندرجات این رساله را بر خلاف کتاب خدا و سنت رسول الله ﷺ ندیدیم و نه تنها مجوز بدگویی و لعن در آن نیافته و دلیلی بر بطلان عقاید آن نداریم، بلکه تمام را مطابق کتاب خدا و سنت رسول خدا ﷺ دیده‌ام. اگر کسی یکی از مطالب آن را باطل و یا بر خلاف کتاب خدا می‌داند، دلیل آن را ذکر کند؛ نه آنکه به دشنام و لعن بپردازد. خدای تعالی فرموده است:

﴿وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ...﴾^۳.

در این آیه خدا از بدگویی نسبت به مشرکین نهی کرده است، پس کسانی که مدعی دوستی اهل بیت هستند، چگونه به دیگر مسلمین بد می‌گویند؟ امیرالمؤمنین علیه السلام چنانچه در نهج البلاغه خطبه ۲۰۴ ذکر شده چون دیده عده‌ای از اصحابش به لشکریان معاویه بدگویی می‌کنند، نهی نمود و فرمود:

۱- «... و به من دستور داده شده که از مسلمین (گردن نهندگان) باشم». [یونس: ۷۲].

۲- «و هر که جز اسلام دینی [دیگر] جوید هرگز از وی پذیرفته نشود و وی در آخرت از زیانکاران است». [آل عمران: ۸۵].

۳- «و آنهایی را که جز خدا می‌خوانند دشنام مدهید که آنان از روی دشمنی [و] به نادانی خدا را دشنام خواهند داد...». [الأنعام: ۱۰۸].

«من خوش ندارم که شما بد زبان و بدگو باشید، و لیکن اگر اعمال و احوالی از ایشان بر خلاف دیده‌اید، بیان کنید که آن صواب‌تر و برای عذر شما رساتر است و اگر بگویید در عوض فحش و بدگویی: خدایا، خون ما و ایشان را حفظ کن و بین ما و ایشان اصلاح نما، بهتر است».

به هر حال، دشنام و بدگویی به گوینده شهادتین حرام و از گناهان کبیره و موجب خرسندی دشمنان اسلام است. اگر در صدر اسلام، عده‌ای با امیرالمؤمنین دشمنی کردند، مسلمانان زمان ما چه تقصیر دارند؟ ما نباید به بهانه رویدادهای تاریخی گذشته، به جان یکدیگر بیفتیم.

خداوند در آیه ۱۴۱ سوره بقره فرموده است:

﴿تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾

«آن جماعت را روزگار سپری شد، برای ایشان است آنچه به دست آورده‌اند و برای شماست آنچه به دست آورده‌اید، و از آنچه آنان می‌کرده‌اند شما بازخواست نخواهید شد».

ششم جمادی الأول ۱۳۹۴ قمری

هفتم خردادماه ۱۳۵۳ شمسی

ابوالفضل برقی

۱

رساله اصول سه گانه

اصل اول

خدایت رحمت کند!

بدان که یاد گرفتن چهار مسئله بر ما واجب است:

نخست: اینکه خدا و رسول ﷺ و دین او را به همراه دلیل هر یک بشناسی؛

دوم: عمل به آنچه دانستی؛

سوم: دعوت کردن دیگر مردم به سوی آن؛

چهارم: صبر کردن بر اذیت و آزار در این راه.

دلیل این سخن، سوره عصر است که خدا فرموده:

﴿وَالْعَصْرِ ۝۱ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ ۝۲ إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَّصَوْا بِالصَّبْرِ ۝۳﴾ [العصر: ۱-۳]

«سوگند به عصر [غلبه حق بر باطل] که واقعا انسان دستخوش زیان است مگر کسانی که

گرویده و کارهای شایسته کرده و همدیگر را به حق سفارش و به شکیبایی توصیه کرده‌اند».

شافعی رحمته می‌گوید: «اگر خدای تعالی بر بندگان خود، جز این سوره، حجتی نازل

نمی‌نمود، همانا (این سوره) ایشان را کفایت می‌کرد».

بخاری رحمته می‌گوید: دانستن، قبل از گفتن و عمل کردن است و دلیل آن، قول

خدای تعالی است که در آیه ۱۹ سوره محمد، که فرمود:

﴿فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ﴾

«پس بدان که هیچ معبودی جز خدا نیست و برای گناه خویش آمرزش جوی».

در این آیه، به ابتدا علم قبل از قول و عمل تأکید نموده است.

بر هر مرد و زن مسلمان واجب است که سه مسئله را بدانند و به آن عمل کند:

مسئله نخست: خدای تعالی ما را خلق کرده، روزی داده و بدون سرپرست نگذاشته است؛ به سوی ما رسولی ﷺ فرستاده که هر کس او را اطاعت کند وارد بهشت و هر کس از او سرپیچی کند، داخل دوزخ خواهد شد. دلیل این مطلب، قول خدای تعالی در آیه ۱۵ و ۱۶ سوره مزمل است:

﴿إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ رَسُولًا شَاهِدًا عَلَيْكُمْ كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا ﴿١٥﴾ فَعَصَىٰ فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ فَأَخَذْنَاهُ أَخْذًا وَبِيلاً ﴿١٦﴾﴾

«بی‌گمان ما به سوی شما فرستاده‌ای که گواه بر شماست روانه کردیم همان گونه که فرستاده‌ای به سوی فرعون فرستادیم. [ولی] فرعون به آن فرستاده عصیان ورزید پس ما او را به سختی فرو گرفتیم».

[البته تا زمانی که زنده و میان مردم است، گواه حال ایشان است، اما چون وفات کرد، از دنیا بی‌اطلاع است، چنانچه در سوره مائده آیه ۱۱۷ حضرت عیسیٰ عليه السلام می‌گوید:

﴿...وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَّا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ﴾

«... و تا وقتی در میانشان بودم بر آنان گواه بودم پس چون روح مرا گرفتی تو خود بر آنان نگهبان بودی و تو بر هر چیز گواهی».

به تصریح آیه ۱۰۹ همان سوره، در روز قیامت تمام پیامبران از قوم خود اظهار بی‌اطلاعی کرده و می‌گویند پس از موت از حال امت خبر نداریم^[۱].

مسئله دوم: اینکه خدا نپسندیده که در عبادت او، احدی را شریک کنند، نه فرشته مقرب و نه پیامبر مُرسلی را؛ دلیل آن، آیه ۱۸ سوره جن می‌باشد:

۱- ﴿يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّمُ الْغُيُوبِ ﴿١٨﴾﴾ [المائدة: ۱۰۹]

«[یاد کن] روزی را که خدا پیامبران را گرد می‌آورد پس می‌فرماید چه پاسخی به شما داده شد می‌گویند ما را هیچ دانشی نیست تویی که دانای رازهای نهانی».

﴿وَأَنَّ الْمَسْجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾

«و به تحقیق مساجد ویژه خداست پس هیچ کس را با خدا مخوانید».

[و آیات بسیاری در قرآن است با این مضمون که بندگان خدا را نخوانید؛ زیرا آنان

صدای شما را نمی‌شوند و نمی‌توانند ضرری را از شما دور کنند].

مسئله سوم: اینکه هر کس اطاعت خدا کند و او را به یگانگی و توحید بپذیرد، جایز

نیست که با دشمن خدا و پیامبر او دوستی کند؛ اگر چه نزدیکترین کسان او باشند. دلیل

اول بر این امر، قول خدای تعالی است در آیه ۲۲ سوره مجادله:

﴿لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا
 آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُمْ
 بِرُوحٍ مِّنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا
 عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٢٢﴾﴾

«قومی را نیابی که به خدا و روز بازپسین ایمان داشته باشند [و] کسانی را که با خدا و

رسولش مخالفت کرده‌اند هر چند پدرانشان یا پسرانشان یا برادرانشان یا عشیره آنان باشند

دوست بدارند، در دل اینهاست که [خدا] ایمان را نوشته و آنها را با روحی از جانب خود تایید

کرده است، و آنان را به بهشت‌هایی که از زیر [درختان] آن جویهایی روان است در می‌آورد،

همیشه در آنجا ماندگارند، خدا از ایشان خوشنود و آنها از او خوشنودند، اینانند حزب خدا. آری،

حزب خداست که رستگاراند».

بدان خدا تو را به سوی طاعت [و پرستش] خود راهنماست، که همانا دین حنیف و

شیوه عبادت ابراهیم این است که خدا را به یکتایی و بدون شریک پرستی و دین را

برای او خالص کنی، و خداوند همه انسان‌ها را به همین امر کرده و هدف از آفرینش

ایشان، این [پرستش] بوده است. در آیه ۵۶ سوره الذاریات فرموده:

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾

«و جنّ و انس را نیافریدم جز برای آنکه مرا بپرستند».

معنای عبادت، این است که فقط خدا را قابل پرستش بدانی و بزرگترین چیزی که خدا به آن امر نموده، یکتاپرستی است، و بزرگترین چیزی که از آن نهی نموده، شرک است. شرک، خواندن غیر خداست با او؛ و دلیل آن، آیه ۳۶ سوره نساء:

﴿وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا...﴾

«و خدا را بپرستید و چیزی را با او شریک مگردانید...»

پس هر گاه به تو گفته شد: «سه اصلی که شناخت آنها بر انسان واجب شده چیست؟» بگو: «شناخت خدا و دین او و رسول او، محمد ﷺ». پس اگر به تو گفته شود: «کیست پروردگارت؟»، بگو: «پروردگارم، آن است که مرا و همه جهانیان را با نعمت خود پرورش داده و او معبود من است؛ برایم جز او معبودی نیست؛ به دلیل قول خدای تعالی در سوره حمد:

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾

«ستایش خدایی را که پروردگار جهانیان است.»

و هر چه غیر خداست، از جهان است و من، یکی از موجودات جهانم و به آنچه می گویم، ایمان دارم. [خداوند در آیه ۲۸۵ سوره بقره فرموده:

﴿... وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّن رُّسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ﴾

«... و مؤمنان همگی به خدا و فرشتگان و کتابها و فرستادگانش ایمان آورده اند [و گفتند:] میان هیچ یک از فرستادگانش فرق نمی گذاریم و گفتند: شنیدیم و گردن نهادیم، پروردگارا، آمرزش تو را خواستاریم و فرجام به سوی توست.»]

پس اگر به تو گفته شود: «به چه چیز پروردگارت را شناختی؟» بگو: «به آیات و مخلوقاتش. به عنوان نمونه ای از آیات و مخلوقات خدای بزرگ، می توان به شب و روز، خورشید و ماه، زمین و آسمانهای هفتگانه و آنچه در بین آنهاست اشاره کرد. خداوند متعال در آیه ۳۷ سوره فصلت می فرماید:

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَلَا لِلْقَمَرِ وَاسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَهُنَّ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ ﴿٣٧﴾﴾

«و از نشانه‌های [وجود] او شب و روز و خورشید و ماه است. نه برای خورشید سجده کنید و نه برای ماه، و خدا را سجده کنید که آنها را خلق کرده، اگر تنها او را می‌پرستید.»
در سوره اعراف، آیه ۵۴ فرموده:

﴿إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسْحَرَاتٍ بِأَمْرِهِ ۗ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾

«در حقیقت پروردگار شما آن خدایی است که آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفرید سپس بر عرش قرار گرفت، روز را به شب که شتابان آن را می‌طلبد می‌پوشاند و [نیز] خورشید و ماه و ستارگان را که به فرمان او رام شده‌اند [پدید آورد] آگاه باش که [عالم] خلق و امر از آن اوست، فرخنده خدایی است پروردگار جهانیان.»
پس، کس دیگر نمی‌تواند بیافریند و امر نماید و فقط او معبود است، به دلیل قول خداوند تبارک که در آیات ۲۱ و ۲۲ سوره بقره فرموده:

﴿يَأْتِيهَا النَّاسُ أَعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿٢١﴾ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَّكُمْ ۗ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٢٢﴾﴾

«ای مردم، پروردگارتان را پرستش کنید که شما و کسانی را که پیش از شما بوده‌اند آفریده است، باشد که به تقوا گرایید. همان [خدایی] که زمین را برای شما فرشی [گسترده] و آسمان را بنایی [افراشته] قرار داد، و از آسمان آبی فرود آورد و بدان از میوه‌ها رزقی برای شما بیرون آورد، پس برای خدا همتیانی قرار ندهید در حالی که خود می‌دانید.»
به گفته ابن کثیر، این آیه دلالت دارد که فقط پروردگار این مخلوقات، مستحق عبادت و خواندن است.

انواع عبادات و اختصاص آنها به خدای تعالی

انواع عباداتی که خدا به آنها امر نموده است، همگی فقط مخصوص پروردگار متعال هستند؛ از جمله: اسلام، ایمان، احسان، دعا، بیم [از عذاب] و امید [به رحمت]، توکل، پناه خواستن، زاری به درگاه خدا، ذبح، نذر و مانند آن. دلیل این سخن، قول خدای تعالی است که در آیه ۱۸ سوره جن:

﴿وَأَنَّ الْمَسْجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾

«و مساجد ویژه خداست پس هیچ کس را با خدا مخوانید.»

پس هر کس یکی از این عبادات را برای غیر خدا انجام دهد، مشرک و کافر است. دلیل آن، قول خدای تعالی است که خواندن غیر خدا را کفر دانسته، و در آیه ۱۱۷ سوره مؤمنون فرموده:

﴿وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ﴾

«و هر کس با خدا معبود دیگری بخواند برای آن برهانی نخواهد داشت و حسابش فقط با پروردگارش می باشد در حقیقت کافران رستگار نمی شوند.»

دلیل اینکه دعا، یکی از عبادات است، آن است که در حدیث آمده: «الدعاءُ مُخُّ الْعِبَادَةِ» یعنی: «دعا مغز عبادت است»، و قول خدای تعالی در آیه ۶۰ سوره غافر:

﴿وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ﴾

«و پروردگارتان فرمود: مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم در حقیقت کسانی که از پرستش من کبر می ورزند به زودی، خوار در دوزخ درمی آیند.»

۱- حق تعالی در این آیه، دعا را عبادت خوانده است. دعایی که عبادت تلقی می شود، با کمک خواهی مردم از یکدیگر، تفاوت دارد. برخی افراد ساده لوح و بی خبر می گویند: «همان گونه ما که پدر و مادر و یا فرزند خود را صدا می کنیم و از آنها چیزی می خواهیم (مثلاً می گوئیم آب یا دارو بده) و این کار، شرک به حساب نمی آید، پس خواندن انبیا و اولیا و صالحین نیز شرک نیست.» پاسخ این

است که منظور از دعا خواندن، درخواست کمک از نیروی غیبی است، نه درخواست‌های غرفی و معمول. در خواهش‌های عادی، از فردی که حاضر و موجود است (مانند پدر، مادر، دکتر یا نانوا) چیزی خواسته می‌شود و او را فقط وقتی می‌توان خواند که زنده و در دسترس باشد، اما اگر نانوا بمیرد، نمی‌توان به او گفت: «نان بده» و به پزشک مرده نمی‌توان گفت: «دارو بده»؛ پس نمی‌توان دعای عبادت و عرض حاجت به درگاه معبود را با احتیاجات معمولی مقایسه کرد. به علاوه، روح انبیا و اولیا در این دنیا نیست؛ بلکه در دارالسلام، نزد پروردگارشان است؛ چنانکه خدا در آیه ۳۲ سوره نحل فرموده:

﴿الَّذِينَ تَتَوَقَّعُهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَمٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾.

«همان کسانی که فرشتگان جانشان را در حالی که پاکند می‌ستانند [و به آنان] می‌گویند درود بر شما باد به [پاداش] آنچه انجام می‌دادید به بهشت درآید».

پس ارواح طیبه، در عالم دنیا نیستند و از دنیا و اهل آن بی‌خبرند؛ چنانچه در آیه ۱۰۹ سوره مائده فرموده است که انبیا، پس از وفات، از امت‌های خود خبر ندارند. و عزیز پیامبر ﷺ به مدت صد سال مُرد و خرد و خاک شد و چون خدا او را زنده کرد، خبر نداشت. پیامبر اسلام ﷺ فرمود: «روز قیامت عده‌ای از اصحاب مرا به طرف آتش می‌کشند، من می‌گویم: "خدایا، اینان اصحاب من هستند". خطاب می‌رسد: "تو نمی‌دانی اینان پس از تو چه کردند"».

پس انبیا، پس از وفات از امت خود خبر ندارند و اگر از جنایات مردم مطلع شوند، همواره ناراحت خواهند بود؛ حال آنکه دارالسلام و عالم آخرت، مکان راحتی است. پس چگونه می‌توان مدعوئی را خواند که از حال داعی خبر ندارد؟ خداوند در آیه ۱۴ سوره فاطر فرموده است:

﴿إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بَشْرًا كَفَرْتُمْ وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ﴾.

«اگر آنها را بخوانید دعای شما را نمی‌شنوند و اگر [فرضا] بشنوند اجابتان نمی‌کنند و روز قیامت شرک شما را انکار می‌کنند و [هیچ کس] چون [خدای] آگاه تو را خبردار نمی‌کند».

و در سوره آیات ۵ و ۶ احقاف فرموده:

﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَنِ دُعَائِهِمْ غَفِلُونَ﴾.

«و کیست گمراه‌تر از آن کس که به جای خدا کسی را می‌خواند که تا روز قیامت او را پاسخ نمی‌دهد و آنها از دعایشان بی‌خبرند».

دلیل اینکه فقط باید از خدا ترسید و این ترس، جزئی از عبادات است، آیه ۱۷۵ سوره آل عمران می باشد:

﴿... فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُونَ إِيَّانَا كَمَا كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾

«... پس اگر مؤمنید از آنان مترسید و از من بترسید.»

دلیل اینکه فقط باید به خدا امید داشت و این کار، عبادت است، آیه ۱۱۰ سوره کهف است:

﴿... فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾

«... پس هر کس به لقای پروردگار خود امید دارد باید به کار شایسته پردازد و هیچ کس را در پرستش پروردگارش شریک نسازد.»

دلیل اینکه توکل به خدا، عبادت است، آیه ۲۳ سوره مائده است که فرموده است:

﴿... وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾

«... و به خدا توکل کنید، اگر مؤمنید.»

دلیل دیگر، آیه ۳ سوره طلاق:

﴿... وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ...﴾

«... و هر کس بر خدا اعتماد کند او برای وی بس است ...»

دلیل اینکه رغبت و ترس و خشوع مخصوص حق تعالی است و عبادت محسوب می شود، آیه ۹۰ سوره انبیا می باشد:

﴿وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ﴾

«و چون مردم محشور گردند دشمنان آنان باشند و به عبادتشان انکار ورزند.»

کسانی که خدای حاضر و ناظر و شنوا و بینا را گذاشته و به عنوان واسطه، کسانی را که بی خبر و غایب و دور هستند می خوانند، گویا با خدای خود سر عناد دارند، زیرا خداوند نفرموده است: «ای بندگان من! واسطه را بخوانید»، بلکه فرموده: «خود مرا بخوانید».

﴿... أَدْعُوهُ اسْتَجِبْ لَكُمْ...﴾ [غافر: ۶۰] «مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم».

چنانچه حضرت علی علیه السلام در خطبه ۱۹۳ فرمود: «خدا مانند سلاطین نیست که دور از دسترس باشد، تا لازم باشد که محتاجان، وزیر و دربان او را بخوانند؛ خدا نه وزیر دارد، نه دربان و نه واسطه». [مترجم]

﴿إِنَّهُمْ كَانُوا يُسْرِعُونَ فِي الْحَيَرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا^ط وَكَانُوا لَنَا خَلِيعِينَ﴾

«آنان در کارهای نیک شتاب می‌نمودند و ما را از روی رغبت و بیم می‌خواندند و در برابر ما فروتن بودند.»

دلیل اینکه خشیت و هراس، فقط باید از خدا باشد و بخشی از عبادات است، قول خدای تعالی است در آیه ۱۵۰ سوره بقره:

﴿...فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِي...﴾

«... پس از آنان نترسید و از من بترسید...»

دلیل اینکه انابه و زاری، نمادی از پرستش خداست، آیه ۵۴ سوره زمر است:

﴿وَأَنِيبُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَأَسْلِمُوا لَهُ﴾

«به سوی پروردگارتان بازگردید و تسلیم او شوید.»

دلیل اینکه یاری جستن و مدد خواستن، فقط باید از خدا باشد، آیه ۵ سوره حمد است:

﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾

«[بار الها] تنها تو را می‌پرستیم و تنها از تو یاری می‌جوییم.»

در حدیث آمده: «إِذَا اسْتَعْنَتَ فَاسْتَعِنِ بِاللَّهِ»، یعنی: «چون یاری خواستی از خدا یاری بجو».

دلیل اینکه پناه جستن و استعاذه، مخصوص خداست، آیه ۱ سوره ناس است:

﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ﴾

«بگو: پناه می‌برم به پروردگار مردم.»

دلیل اینکه استعاذه و فریادرسی از غیر خدا، جائز نیست، قول خدای تعالی در آیه ۹

سوره انفال:

﴿إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ﴾

«[به یاد آورید] زمانی را که پروردگار خود را به فریاد می‌طلبیدید پس دعای شما را اجابت کرد»^۱.

۱- در تمام این موارد، مدعو غیبی، کسی جز خدای حاضر و ناظر و مطلع نیست؛ اگرچه در موارد عرفی، درخواست و خواهش برای یاری گرفتن از غیر خدا و وکالت و فریادرسی، جایز است، در عبادت، غیر خدا را نباید خواند. [مترجم]

دلیل اینکه ذبح فقط برای خدا است، آیه ۱۶۲ و ۱۶۳ سوره انعام است:

﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٦٢﴾ لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ
أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ ﴿١٦٣﴾﴾

«بگو: در حقیقت نماز من و [سایر] عبادات من و زندگی و مرگ من برای خدا پروردگار
جهانیان است [که] او را شریکی نیست و بر این [کار] دستور یافته‌ام و من نخستین مسلمانم».
از پیامبر خدا روایت شده که: «لَعَنَ اللَّهُ مَنْ ذَبَحَ لِغَيْرِ اللَّهِ» یعنی: «خدا لعن کند کسی را
که برای غیر خدا ذبح کند».

دلیل اینکه نذر فقط باید برای خدا باشد آیه ۷ سوره انسان است:

﴿يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا﴾

«[همان بندگانی که] به نذر خود وفا می‌کردند و از روزی که گزند آن فراگیرنده است
می‌ترسیدند».

اصل دوم

دومین اصل، شناخت دین اسلام با دلایل است؛ و آن، یعنی تسلیم بودن به یکتایی خداوند، فرمانبرداری از او به وسیله پرستش کردن و بیزاری از شرک و مشرکین. این اصل، دارای سه جزء است: اسلام، ایمان و احسان و هر مرتبه دارای ارکانی است.

[جزء اول: اسلام]

اسلام، پنج رکن دارد:

- ۱- گفتن شهادتین (أشهد أن لا إله إلا الله وأن محمداً رسول الله)؛
- ۲- برپا داشتن نماز؛
- ۳- زکات دادن؛
- ۴- روزه ماه رمضان؛
- ۵- حج بیت‌الله الحرام.

دلیل بر شهادت به توحید، آیه ۱۸ سوره آل عمران است:

﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَابِئًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾^(۱۸)

«خدا که همواره به عدل قیام دارد، گواهی می‌دهد که جز او هیچ معبودی نیست و فرشتگان و دانشوران [نیز گواهی می‌دهند] جز او معبودی نیست که شکست‌ناپذیر حکیم است.»

«لَا إِلَهَ» نفی تمام چیزهایی است که عبادت می‌شود، جز خدا. «إِلَّا اللَّهُ» اثبات عبادت برای خدای یکتایی است که در عبادت شریک ندارد، همانطور که در ملک و

تدبیر شریک ندارد، و تفسیری که آن را واضح کند، قول خدای تعالی در آیات ۲۶ تا ۲۸ سوره زخرف است:

﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَاءٌ مِّمَّا تَعْبُدُونَ ﴿٢٦﴾ إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ ﴿٢٧﴾ وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقْبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿٢٨﴾﴾

«و چون ابراهیم به پدر خود و قومش گفت: من واقعاً از آنچه می پرستید بیزارم. مگر [از] آن کس که مرا پدید آورد و البته او مرا راهنمایی خواهد کرد. و او آن را در پی خود سخنی جاویدان کرد، باشد که آنان [به توحید] بازگردند.»
و دلیل دیگر، آیه ۶۴ سوره آل عمران:

﴿قُلْ يَتَّهَلُّوا أَلْفَاظًا مِثْلَ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ إِلَّا نَعْبُدُ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِّنْ دُونِ اللَّهِ فَإِن تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ ﴿٦٤﴾﴾

«بگو: ای اهل کتاب، بیایید بر سر سخنی که میان ما و شما یکسان است بایستیم که جز خدا را نپرستیم و چیزی را شریک او نگردانیم و بعضی از ما بعضی دیگر را به جای خدا به خدایی نگیرد. پس اگر [از این پیشنهاد] اعراض کردند، بگویید: شاهد باشید که ما مسلمانیم [نه شما]».

دلیل بر شهادت به رسالت محمد ﷺ، سخن باری تعالی در آیه ۱۲۸ سوره توبه می باشد:

﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ﴾

«قطعاً برای شما پیامبری از خودتان آمد که برایش دشوار است شما در رنج بیفتید به [هدایت] شما حریص و نسبت به مؤمنان دلسوز مهربان است.»

۱- از این آیه درمی یابیم که اهل کتاب، پیامبران خود را در هنگام تضرع و نیاز می خواندند و مانند خدا دانسته و در حوائج خود، به انبیا درگذشته رجوع می کردند. خدای تعالی ایشان را به توحید دعوت کرده است. با وجود این آیات، مسلمانان چگونه بزرگان خود را خوانده و ارباب خود می دانند؟ این آیات که راجع به بت و بت پرستان نیست؛ راجع به خواندن انبیا و بندگان صالحین است که خدای تعالی از آن نهی فرموده است. [مُصحح]

«أشهد أن محمداً رسول الله»، یعنی: باید از هر آنچه که محمد ﷺ ما را بدان امر فرموده از ایشان اطاعت کنیم، و هر آنچه را که گفته و از آن، خبر داده است، تصدیق نماییم، و از هر آنچه منع کرده است، دوری گزینیم، و اینکه پرستش خدا، جز به روشی که ایشان بیان فرموده‌اند، انجام نگیرد.

دلیل بر وجوب نماز، زکات و تفسیر توحید، قول خدای تعالی در آیه ۵ سوره بینه است:

﴿وَمَا أَمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ ۝﴾

«و فرمان نیافته بودند جز اینکه خدا را پرستند و در حالی که به توحید گراییده‌اند، دین [خود] را برای او خالص گردانند، و نماز برپا دارند و زکات بدهند و دین [ثابت و] پایدار همین است».

دلیل روزه، آیه ۱۸۳ سوره بقره است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ۝﴾

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، روزه بر شما مقرر شده است، همان گونه که بر کسانی که پیش از شما [بودند] مقرر شده بود، باشد که پرهیزگاری کنید».

دلیل بر وجوب حج، آیه ۹۷ سوره آل عمران است:

﴿... وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ﴾

«... و برای خدا حج آن خانه بر عهده مردم است [البته بر] کسی که بتواند به سوی آن راه یابد و هر که کفر ورزد یقیناً خداوند از جهانیان بی‌نیاز است».

جزء دوم: ایمان

جزء دوم از شناخت دین اسلام، ایمان است؛ و ایمان، دارای هفتاد و چند شعبه است، که والاترین مرتبه آن، گفتن «لا اله الا الله» است و کمترین آن، برطرف کردن مزاحمتی از سر راه. حیا و شرم نیز جزئی از ایمان است.

ارکان ششگانه ایمان، عبارتند از:

- ۱- ایمان به خدا؛
- ۲- ایمان به ملائکه؛
- ۳- ایمان به کتاب‌های الهی؛
- ۴- ایمان به رسولان الهی؛
- ۵- ایمان به روز قیامت؛
- ۶- ایمان به [قضا و] قدر و به خیر و شر آن.

دلیل این ارکان، آیه ۱۷۷ سوره بقره است:

﴿لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ﴾

«نیکوکاری آن نیست که روی خود را به سوی مشرق و [یا] مغرب بگردانید بلکه نیکوی آن است که کسی به خدا و روز بازپسین و فرشتگان و کتاب [آسمانی] و پیامبران ایمان آورد».

دلیل بر ایمان به قدر، آیه ۴۹ سوره قمر می‌باشد:

﴿إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ﴾

«ماییم که هر چیزی را به اندازه آفریده‌ایم».

جزء سوم: احسان

مرتبه سوم اسلام، احسان است و آن، خود یک رکن است؛ بدین معنی که خدا را طوری پرستش کنی که گویی او را می‌بینی؛ و اگر تو او را نمی‌بینی، او را تو را می‌بیند. دلیل این سخن، قول خدای تعالی است در آیه ۱۲۸ سوره نحل:

﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ﴾

«در حقیقت، خدا با کسانی است که پروا داشته‌اند و [با] کسانی [است] که آنها نیکوکارند».

دلیل دیگر، آیات ۲۱۷ تا ۲۲۰ سوره شعرا می‌باشد:

﴿وَتَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ ﴿۲۱۷﴾ الَّذِي يَرِنُّكَ حِينَ تَقُومُ ﴿۲۱۸﴾ وَتَقَلِّبُكَ فِي السَّجِدِينَ ﴿۲۱۹﴾ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿۲۲۰﴾﴾

«و بر [خدای] عزیز مهربان توکل کن. آن کس که چون [به نماز] برمی‌خیزی تو را می‌بیند. و حرکت تو را در میان سجده‌کنندگان [می‌نگرد]. او همان شنوای داناست».

دلیل دیگر، آیه ۶۱ سوره یونس:

﴿وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْءَانٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ﴾

«و در هیچ کاری نباشی و از سوی او [=خدا] هیچ [آیه‌ای] از قرآن نخوانی و هیچ کاری نکنید مگر اینکه ما بر شما گواه باشیم آنگاه که بدان مبادرت می‌ورزید».

و دلیل این امر، در سنت رسول خدا، حدیث مشهور جبرئیل است که از عمر بن خطاب رضی الله عنه روایت شده است:

«زمانی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بودیم. مردی با متانت آمد؛ با لباس سپید و موی مشکی. از ظاهرش پیدا بود که مسافر نیست و هیچکدام از ما او را نمی‌شناخت. پس نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله نشست و زانوی خود را به زانوی رسول خدا صلی الله علیه و آله گذاشت و دست خود را بر پاشنه پا نهاد و گفت: "یا محمد، مرا از اسلام آگاه کن." رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: "اینکه گواهی دهی که هیچ معبود بر حقی جز خدای یگانه وجود ندارد و اینکه محمد فرستاده خداست، و نماز را برپاداری و زکات بپردازی و ماه رمضان را روزه بگیری، و

اگر توانایی داشتی حج خانه خدا کنی." آن مرد گفت: "راست گفتمی". ما اصحاب، تعجب کردیم که او سئوالی کرد و خود تصدیق نمود. باز گفت: "مرا درباره ایمان آگاه کن". فرمود: "اینکه به خدا و ملائکه و کتب و رسولان خدا، و به روز قیامت و به قدر و خیر و شر آن ایمان و باور داشته باشی". گفت: "مرا درباره احسان آگاه کن". فرمود: "احسان این است که خدا را طوری عبادت کنی که گویا او را می بینی؛ و اگر تو او را نمی بینی، او تو را می بیند". گفت: "مرا از زمان قیامت آگاه کن". فرمود: "سئوال شونده (یعنی پیامبر) از سئوال کننده (یعنی آن مرد) [نسبت به این موضوع] داناتر نیست". گفت: "مرا از نشانه های قیامت آگاه کن". فرمود: "اینکه کنیز ارباب خودش را بزاید، و اینکه ببینی چوپانان تنگدست پابرهنه و فقرا، در مورد خانه هایشان به یکدیگر فخر فروشی کنند". پس آن پرسشگر رفت و ما مدتی ماندیم. رسول خدا ﷺ گفت: "ای عمر! آیا می دانی که آن پرسشگر، که بود؟" عرض کردم: "خدا و رسول او داناترند". فرمود: "این (پرسشگر)، جبرئیل بود. آمد (سئوال کند) تا امر دینِ شما را، به شما بیاموزد".

اصل سوم:

شناختن پیامبرمان حضرت محمد ﷺ

پیامبر ما، محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم است. هاشم، از طایفه قریش بود و قریش، از نژاد عرب است و عرب، از فرزندان اسماعیل بن ابراهیم الخلیل (علیه وعلی نبینا أفضل الصلوة والسلام). پیامبر ﷺ ۶۳ سال عمر کرد؛ چهل سال آن، در دوران قبل از نبوت سپری شد و به مدت ۲۳ سال، پیامبر مرسل بود.

با این آیه، پیامبر شد:

﴿أَقْرَأُ بِأَسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ﴾ [العلق: ۱]

«بخوان به نام پروردگارت که آفرید.»

وی با آیات سوره مدثر، [برای هدایت جهانیان] فرستاده شد. شهرش مکه بود و به مدینه هجرت کرد. خداوند او را مبعوث کرد تا [مردم را] از شرک بیم دهد و آنها را به توحید دعوت کند. دلیل این سخن، کلام خداست در آیات ۱ تا ۷ سوره مدثر که می‌فرماید:

﴿يَأْتِيهَا الْمُدَّثِّرُ ۱ قُمْ فَأَنْذِرْ ۲ وَرَبِّكَ فَكَبِيرٌ ۳ وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ ۴ وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ ۵
وَلَا تَمَنَّ أَنْ تَمُنَّ دُسْتَكْبِيرُ ۶ وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ ۷﴾

«ای کشیده ردای شب بر سر. برخیز و بترسان. و پروردگار خود را بزرگ دار. و لباس خویشتن را پاک کن. و از پلیدی دور شو. و منت مگذار و فزونی مطلب. و برای پروردگارت شکیبایی کن.»

معنا ﴿قُمْ فَأَنْذِرْ﴾ یعنی: از شرک بترسان و به سوی توحید فراخوان، ﴿وَرَبِّكَ فَكَبِّرْ﴾ یعنی: با توحید و یکتاپرستی او را تعظیم کن و بزرگ بدار، ﴿وَتِيَابِكَ فَطَهِّرْ﴾ یعنی: اعمال خویش را از شرک پاک گردان، ﴿وَالرُّجْزَ فَأَهْجِرْ﴾ رُجْز یعنی بت‌ها، و ترک بت‌ها، یعنی بیزاری از بت‌ها و بت پرستان.

رسول خدا ﷺ به این کار همت گماشت و به مدت ده سال، مردم را به توحید دعوت نمود. سپس، به آسمان برده شد و نماز پنج‌گانه بر او واجب گشت؛ در مکه سه سال نماز خواند و پس از آن، به وی دستور داده شد که به سوی مدینه هجرت کند. هجرت، منتقل شدن از شهر شرک به شهر اسلام است. حکم هجرت، تا روز قیامت باقی است؛ دلیل آن، آیات ۹۷ تا ۹۹ سوره نساء می‌باشد:

﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّيْنَاهُمُ الظَّالِمِينَ أَنفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضَ اللَّهِ وَسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ﴿٩٧﴾ إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا ﴿٩٨﴾ فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَفُورًا غَفُورًا ﴿٩٩﴾﴾

«کسانی که بر خویشان ستمکار بوده‌اند [وقتی] فرشتگان جانشان را می‌گیرند می‌گویند: در چه [حال] بودید؟ پاسخ می‌دهند: ما در زمین از مستضعفان بودیم. می‌گویند: مگر زمین خدا وسیع نبود تا در آن مهاجرت کنید؟ پس آنان جایگاهشان دوزخ است و [دوزخ] بد سرانجامی است. مگر آن مردان و زنان و کودکان فرودستی که چاره‌جویی نتوانند و راهی نیابند. پس آنان [که فی الجمله عذری دارند] باشد که خدا از ایشان درگذرد که خدا همواره خطابخش و آمرزنده است.»

و آیه ۵۶ سوره عنکبوت:

﴿يَعْبَادِي الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ فَإِيَّيَّ فَاعْبُدُون﴾

«ای بندگان من که ایمان آورده‌اید، زمین من فراخ است تنها مرا بپرستید.»

بعوی رحمته گفته است که سبب نزول [و مخاطب] این آیه، آن دسته از مسلمانان مکه بودند که مهاجرت نکرده بودند. خداوند، ایشان را با نام «ایمان آورندگان» خطاب کرده است.

دلیلی که از سنت رسول ﷺ برای هجرت وجود دارد، این سخن ایشان است که فرمود: «هجرت منقطع نمی‌شود تا وقتی که توبه منقطع نشود؛ و توبه نمی‌شود تا آفتاب از مغرب طلوع کند». پس چون رسول خدا ﷺ در مدینه مستقر شد، موظف شد تا دیگر قوانین اسلام، مانند زکات، روزه، حج، اذان، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر و مانند آن را برگزار نماید؛ و ده سال بدین منوال بود تا وفات نمود. -صلوات الله وسلامه علیه-.

دین او باقی است و همین است که ذکر شد. هیچ خیری نبود، مگر اینکه آن حضرت امت خود را به آن دلالت کرد و هیچ شری نبود، مگر اینکه ایشان را از آن برحذر داشت.

نیکویی و خیری که مردمان را بدان هدایت کرد، یکتاپرستی و دیگر اموری است که مورد رضای پروردگار است. شری که امت را از آن بازداشت، شرک است و آنچه خدا منع کرده و نمی‌پسندد. خالق متعال، او را برای تمامی مردم مبعوث، و پیرویش را بر جن و انس واجب نمود؛ دلیل آن، آیه ۱۵۸ سوره اعراف است:

﴿قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا...﴾

«بگو: ای مردم، من پیامبر خدا به سوی همه شما هستم...».

و خداوند به وسیله او، دینش را کامل نمود، به دلیل آیه ۳ سوره مائده:

﴿...الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ

دِينًا...﴾

«... امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم و اسلام را برای

شما [به عنوان] آیینی برگزیدم».

دلیل بر وفات رسول خدا ﷺ آیه ۳۰ و ۳۱ سوره زمر است:

﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ ﴿۳۰﴾ ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ ﴿۳۱﴾﴾

«قطعاً تو خواهی مرد و آنان [نیز] خواهند مرد. سپس شما روز قیامت پیش پروردگارتان

مجادله خواهید کرد».

دلیل دیگر آن، آیه ۵۵ سوره طه فرموده است:

﴿مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى﴾

«از این [زمین] شما را آفریده‌ایم در آن شما را بازمی‌گردانیم و بار دیگر شما را از آن بیرون می‌آوریم»؛

نیز در آیه ۱۷ و ۱۸ سوره نوح:

﴿وَاللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا ﴿٧﴾ ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا وَيُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجًا ﴿٨﴾﴾

«و خدا [ست که] شما را [مانند] گیاهی از زمین رویانید. سپس شما را در آن بازمی‌گرداند و بیرون می‌آورد بیرون‌آوردنی [عجیب]»؛

و دلیل دیگر، آیه ۳۱ سوره نجم:

﴿... لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا وَيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى﴾

«... تا کسانی را که بد کرده‌اند به [سزای] آنچه انجام داده‌اند کیفر دهد و آنان را که نیکی کرده‌اند به نیکی پاداش دهد».

کسی که قیامت را انکار کند، کافر است، به دلیل آیه ۷ سوره تغابن:

﴿زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَشَاعِرٌ ثُمَّ لَتَنَبَّؤُنَّ بِمَا عَمِلْتُمْ وَذَٰلِكَ

عَلَىٰ اللَّهِ يَسِيرٌ﴾

«کسانی که کفر ورزیدند پنداشتند که هرگز برانگیخته نخواهند شد. بگو: آری، سوگند به پروردگارم حتما برانگیخته خواهید شد، سپس شما را به [حقیقت] آنچه کرده‌اید قطعاً واقف خواهند ساخت و این بر خدا آسان است».

خداوند، تمام پیامبرانش را خود را برای بشارت دادن [به بهشت] و ترسانیدن [از عذاب دوزخ] فرستاد. دلیل این سخن، آیه ۱۶۵ سوره نساء است:

﴿رُسُلًا مُّبْتَلِينَ وَمُنذِرِينَ لئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾

«پیامبرانی [فرستادیم] که مژده دهنده و بیم دهنده بودند، تا برای مردم، پس از [فرستادن] پیامبران، در مقابل خدا [بهانه و] حجتی نباشد».

اولین پیامبر، حضرت نوح عليه السلام و آخرین آنان حضرت محمد صلى الله عليه وسلم است [که ایشان خاتم پیامبران هستند].

دلیل اینکه حضرت نوح عليه السلام اولین پیامبر است، آیه ۱۶۳ سوره نساء است:

﴿إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَىٰ نُوحٍ وَالتَّيِّبِينَ مِنْ بَعْدِهِ﴾

«ما همچنانکه به نوح و پیامبران بعد از او وحی کردیم به تو [نیز] وحی کردیم.»

تمام پیامبران، از نوح تا محمد ﷺ امت‌ها را به عبادت خدای یکتا امر کرده و از عبادت طاغوت بر حذر می‌داشتند؛ به دلیل آیه ۳۶ سوره نحل:

﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾

«و در حقیقت در میان هر امتی فرستاده‌ای برانگیختیم [تا بگوید] خدا را پرستید و از طاغوت [فریبگر] پرهیزید.»

بنابراین، خداوند بر همه بندگانش واجب کرد که به طاغوت کفر بورزند و به خداوند متعال، ایمان بیاورند. ابن القیم رحمته در مورد طاغوت چنین گفته است:

«طاغوت، به آن چیزی یا کسی گفته می‌شود که بنده به وسیله او از حد و مرز خویش تجاوز کند، خواه این چیزها معبود، رهبر یا کسی باشد که از او اطاعت می‌شود. طاغوت‌ها بسیارند و سرکردگان ایشان، پنج کس است:

- ۱- ابلیس لعنه‌الله؛
- ۲- هر کس مردم او را عبادت کنند و او راضی باشد؛
- ۳- کسی که مردم را به عبادت و پرستش خویش دعوت کند؛
- ۴- آنکه دانستن حتی مقدار کمی از علم غیب را ادعا نماید؛
- ۵- کسی که به غیر چیزی که خداوند نازل فرموده (ما أنزل الله) حکم کند.»

دلیل این گفتار، آیه ۲۵۶ سوره بقره است:

﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾

«در دین هیچ اجباری نیست و راه از بیراهه به خوبی آشکار شده است، پس هر کس به طاغوت کفر ورزد و به خدا ایمان آورد به یقین به دستاویزی استوار که آن را گسستن نیست چنگ زده است، و خداوند شنوای داناست.»

و این، معنای «لا إله إلا الله» است. در حدیث است که: «رَأْسُ الْأَمْرِ الْإِسْلَامُ، وَعَمُودُهُ الصَّلَاةُ، وَذِرْوَةٌ سَنَامِهِ الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ». «در رأس همه امور، اسلام قرار دارد، ستون آن، نماز و قله افتخارات آن، جهاد در راه خداست».

۲

رساله قواعد چهارگانه

خواننده گرامی!

از خدای کریم و پروردگار عرش عظیم خواستارم که تو را در دنیا و آخرت حفظ کند و هر جا که هستی، برکت دهد و تو را از کسانی قرار دهد که چون به ایشان نعمتی عطا می‌شود، شکرگذارند؛ هنگامی که به اندوهی مبتلا شدند، صبر کند و چون گناهی کرد، استغفار نماید، زیرا این سه ویژگی، مخصوص رستگاران است.

خداوند تو را به سوی اطاعتش رهنمون گردد!

بدان که دین پاکی که به پیروی از روش ابراهیم آمده است، می‌گوید که خدای یکتا را خالصانه عبادت کنی؛ همانگونه در آیه ۵۶ سوره ذاریات فرمود:

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾

«و جن و انس را نیافریدم جز برای آنکه مرا پرستند».

پس چون دانستی که خداوند تو را برای پرستش آفریده است، بدان که عبادتت، بجز با یکتاپرستی، پذیرفته نمی‌شود؛ و نمازت مورد قبول واقع نمی‌گردد، مگر با طهارت و پاکی بدن. پس هرگاه عبادت با شرک آمیخته شد، فاسد می‌گردد؛ مانند حَدَثِ [باطل کننده‌های وضو] که وضو را باطل می‌سازد. بنابراین، اکنون که می‌دانی شرک، باطل کننده عبادت است و اعمال انسان را ناچیز و بی‌ارزش کرده و باعث می‌شود که فرد مشرک، جاودانه در دوزخ بماند، دانسته‌ای که مهم‌ترین چیزی که شناخت آن لازم است، همانا توحید است. باشد که خداوند تو را از بند شرک، رهایی بخشد، که پرودگار در آیه ۱۱۶ سوره نساء درباره آن فرموده است:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ ۚ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾

«خداوند این را که به او شرک آورده شود نمی‌آمرزد و فروتر از آن را بر هر که بخواهد می‌بخشاید».

رهایی از شرک، به شناخت چهار قاعده بستگی دارد، که خداوند آنها را در قرآن ذکر نموده است.

قاعده نخست

رسول خدا ﷺ با کافرانی جنگید که به این حقیقت اقرار می‌کردند که «الله» آفریننده، روزی‌دهنده و اداره‌کننده جهان است؛ اما این اقرار، ایشان را وارد اسلام نکرد، به دلیل آیه ۳۱ سوره یونس:

﴿قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَرَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ﴾
 «بگو: کیست که از آسمان و زمین به شما روزی می‌بخشد؟ یا کیست که حاکم بر گوش‌ها و دیدگان است؟ و کیست که زنده را از مرده بیرون می‌آورد و مرده را از زنده خارج می‌سازد؟ و کیست که کارها را تدبیر می‌کند؟ خواهند گفت: خدا، پس بگو: آیا پروا نمی‌کنید!».

۱- پس صرف اقرار به اینکه خداوند، آفریننده، روزی‌دهنده و اداره‌کننده جهان است، انسان را از شرک خارج نمی‌کند، مگر اینکه قاعده دوم، سوم و چهارم را نیز بپذیرد. [مترجم]

قاعده دوم

کفار و مشرکین می‌گفتند: اگر ما غیر خدا را می‌خوانیم، [یعنی به ملائکه، بت‌ها (که) نماد بندگان صالح خدا هستند) و یا به مسیح و مانند ایشان توجه داریم و آنان را در هنگام نیاز ندا می‌دهیم، برای پرستش آنان نیست، [بلکه] برای تقرب جستن به سوی خدا به واسطه ایشان و شفیع گرداندن آنهاست، بنا به آیه ۳ سوره زمر:

﴿... أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ۗ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ ﴿٣﴾﴾

«... و کسانی که به جای او دوستانی برای خود گرفته‌اند [به این بهانه که] ما آنها را جز برای اینکه ما را هر چه بیشتر به خدا نزدیک گردانند نمی‌پرستیم. البته خدا میان آنان درباره آنچه که بر سر آن اختلاف دارند، داوری خواهد کرد. در حقیقت، خدا آن کسی را که دروغ‌پرداز ناسپاس است هدایت نمی‌کند.»

و دلیل دیگر، آیه ۱۸ سوره یونس:

﴿وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شَفَعَتُنَا عِنْدَ اللَّهِ...﴾

«و به جای خدا چیزهایی را می‌پرستند که نه به آنان زیان می‌رساند و نه به آنان سود می‌دهد، و می‌گویند: اینها نزد خدا شفاعتگران ما هستند...».

شفاعت، دو نوع است: شفاعت نفی شده (باطل) و شفاعت تأیید شده.

منظور از شفاعت نفی شده (که حکم شرک دارد) آن است که چیزی را که فقط

خداوند قادر به انجام آن است، از غیر خدا طلب شود، به دلیل آیه ۲۵۴ سوره بقره:

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِّن قَبْلِ أَن يَأْتِي يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا حُلَّةٌ وَلَا شَفْعَةً ۗ وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿٢٥٤﴾﴾

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از آنچه به شما روزی داده‌ایم انفاق کنید پیش از آنکه روزی فرا رسد که در آن نه داد و ستدی است و نه دوستی و نه شفاعتی، و کافران خود ستمکارانند»^۱.

۱- خالق متعال در آیه ۴ سوره سجده و بسیاری از آیات دیگر می‌فرماید:

﴿... مَا لَكُمْ مِّن دُونِهِ...﴾

«... برای شما غیر از او سرپرست و شفاعت‌گری نیست...».

در اینگونه آیات، شفاعت، نفی شده است و این آیات، فطری هستند، زیرا هیچ کس غیر از خدا، از روحيات، صفات نفسانی، اخلاقیات، خلوص، ریا و گناه بندگان آگاه نیست. از این رو، در آیه ۱۷ سوره اسراء فرموده است:

﴿... وَكَفَىٰ يَرْبِكَ بِذُنُوبِ عَبْدِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا﴾

«... و پروردگار تو به گناهان بندگان بس آگاه و بیناست».

همچنین، خداوند در آیه ۱۰۱ سوره توبه به پیامبر خود فرموده:

﴿وَمَنْ حَوْلَكُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ مُتَّفِقُونَ ۖ وَمِن أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُّوا عَلَىٰ النَّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ ۗ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ...﴾

«و برخی از بادیه‌نشینانی که پیرامون شما هستند منافقند و از ساکنان مدینه [نیز عده‌ای] بر نفاق، خو گرفته‌اند تو آنان را نمی‌شناسی ما آنان را می‌شناسیم...».

رسول خدا ﷺ اصحاب و همسایگان منافق خود را، حتی زمانی که در میان ایشان بود، نمی‌شناخت. بنابراین، کسی که (طبق آیات قرآن) حتی در زمان حیات خود، اطرافیان خود را نمی‌شناسد و نمی‌داند مردم چه کاره‌اند، چگونه ممکن است پس از وفات از دنیا خبر داشته و شفاعت بندگان را کند؟ از آنجا که گناهکاران را نمی‌شناسد، نمی‌تواند آنان را شفاعت کند. این شفاعتی است که نفی شده است.

شفاعتی که تأیید شده، در آیه ۲۵۵ سوره بقره آمده است:

﴿... مَن ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ ۗ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ...﴾

«... کیست آن کس که جز به اذن او در پیشگاهش شفاعت کند آنچه در پیش روی آنان و آنچه در

منظور از شفاعت تأیید شده، شفاعتی است که از خداوند خواسته شود و پروردگار، شفاعت کننده را به وسیله پذیرش شفاعت او گرامی می‌دارد، و کردار و گفتار شخص، پس از آنکه اجازه شفاعت برایش داده شد، پذیرفته می‌شود؛ به دلیل آیه ۲۵۵ سوره بقره:

﴿...مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ ۚ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ...﴾

«...کیست آن کس که جز به اذن او در پیشگاهش شفاعت کند آنچه در پیش روی آنان و آنچه در پشت سرشان است می‌داند...»^۱.

پشت سرشان است می‌داند ...».

پروردگار یکتا، از حسنات و سیئات و روحیات بندگانش آگاه است و از گذشته و آینده آنان اطلاع دارد. فقط او می‌داند که کدام مقصر، قابل عفو و لایق شفاعت است. لذا، هم تعیین اینکه کدام مقصر، لایق شفاعت و هم تعیین شفیع او، فقط با خداست. خدا باید به شفاعت کننده اجازه دهد که برای مقصری که خود او تعیین کرده، شفاعت کند. پس هیچ پیامبر و ملکی نمی‌داند که چه وقت و برای چه کسی اجازه شفاعت صادر خواهد شد. پس بندگان خدا، باید به وسیله توبه، خداوند را از خود راضی و خشنود کنند. شکی نیست که دست به دامن این و آن زدن و غیر الله را ندا دادن، نتیجه نخواهد داد. مشخص کردن شفاعت کننده و شفاعت شونده، با بندگان نیست؛ اشتباه مشرکین جاهلیت و مشرکین زمان ما، همین است. آنان می‌خواهند با توجه کردن و عرض نیاز به این امام و آن امامزاده، برای خود شفیع بسازند؛ تا بلکه آنان حکم او را تغییر دهند. این تصور اشتباه، شرک است، زیرا کسی حق دخالت در حکم الهی را نداشته و نمی‌تواند قانون خدا را تغییر دهد. [مترجم]

۱- خداوند در سوره طه آیه ۱۰۹ می‌فرماید:

﴿يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا﴾

«در آن روز شفاعت [به کسی] سود نبخشد مگر کسی را که [خدای] رحمان اجازه دهد و سخنش او را پسند آید».

یعنی: از سخنان او راضی باشد و اشاره به این است که کسی از خدا رحیم تر نیست و جنبش رحمت، باید از طرف او باشد، نه از طرف مخلوق. کسی که به رحمت مخلوق تمسک جوید، مشرک است. [مترجم]

قاعده سوم

رسول خدا ﷺ وقتی میان مردم آمد که مردم مشرک، در عبادات با یکدیگر اختلاف داشتند [با اینکه خدا را آفریننده، روزی دهنده و اداره کننده امور خود می دانستند]. بعضی از مردم ملائکه را می پرستیدند؛ برخی دیگر، [مانند زمان ما] به انبیا و صالحین توجه داشت [و آنان را ولی نعمت خود می دانستند]؛ عده ای درخت ها و سنگ ها را می پرستید و بعضی خورشید و ماه را. بر اساس آیه ۳۹ سوره انفال رسول خدا ﷺ با تمامی ایشان جنگید و فرقی بین ایشان نگذاشت:

﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ...﴾

«و با آنان بجنگید تا فتنه ای بر جای نماند و دین یکسره از آن خدا گردد.»

دلیل اینکه ماه و خورشید را می پرستیدند، آیه ۳۷ سوره فصلت است:

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَلَا لِلْقَمَرِ وَاسْجُدُوا

لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَهُنَّ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ ﴿٣٧﴾

«و از نشانه های او شب و روز و خورشید و ماه است؛ نه برای خورشید سجده کنید و نه

برای ماه، و اگر تنها او را می پرستید آن خدایی را سجده کنید که آنها را خلق کرده است.»

دلیل اینکه ملائکه را پرستیده و یا ارباب خود می دانستند، آیه ۸۰ سوره آل عمران

است:

﴿وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا﴾

«و [نیز] شما را فرمان نخواهد داد که فرشتگان و پیامبران را به خدایی بگیرید.»

دلیل دیگری بر اینکه پیامبران را [ولی نعمت خود فرض کرده یا] عبادت می کردند

آیه ۱۱۶ سوره مائده می باشد:

﴿وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَعْيسَى ابْنُ مَرْيَمَ ءَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ إِلَهَيْنِ مِن دُونِ اللَّهِ ۗ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّقٍ إِن كُنْتُ قُلْتُهُ ۗ فَقَدْ عَلِمْتَهُ ۗ فَتَعَلَّمَ مَا فِي نَفْسِي ۗ وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ ۗ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ ﴿۱۱۶﴾﴾

«و [یاد کن] هنگامی را که خدا فرمود: ای عیسی پسر مریم، آیا تو به مردم گفتی: من و مادرم را همچون دو خدا به جای خداوند بپرستید؟ گفت: منزهی تو، مرا نزدیک که [درباره خویشتن] چیزی را که حق من نیست بگویم. اگر آن را گفته بودم قطعاً آن را می دانستی. آنچه در نفس من است تو می دانی و آنچه در ذات توست من نمی دانم، چرا که تو خود، دانای رازهای نهانی».

دلیل این که گفتیم [در هنگام نیاز] بندگان صالح را خوانده یا واسطه می گرفتند و خداوند ایشان را از این کار، نهی نموده است، آیات ۵۶ و ۵۷ سوره اسراء می باشد:

﴿قُلْ أَدْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِّن دُونِهِ ۚ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضَّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا ﴿۵۶﴾ أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ ۗ﴾

«بگو کسانی را که به جای او [معبود خود] پنداشتید بخوانید [آنها] نه اختیاری دارند که از شما دفع زیان کنند و نه [آنکه بلایی را از شما] بگردانند. آن کسانی را که ایشان می خوانند [خود] به سوی پروردگارشان تقرب می جویند [تا بدانند] کدام یک از آنها [به او] نزدیکترند و به رحمت وی امیدوارند و از عذابش می ترسند، چرا که عذاب پروردگارت همواره در خور پرهیز است».

دلیل اینکه درختان و سنگها را پرستیده و یا واسطه [فیض خدا] می دانستند، آیات ۱۹ و ۲۰ سوره نجم است:

﴿أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ ﴿۱۹﴾ وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ ﴿۲۰﴾﴾

«به من خبر دهید از لات و عزی. و منات آن سومین دیگر».

حدیثی از ابی واقد لیشی رضی الله عنه روایت شده با این مضمون که: «زمانی که تازه از کفر خارج شده (مسلمان شده) بودیم، با رسول خدا صلی الله علیه و آله به سوی حنین می رفتیم. منطقه ای بود

به نام «ذات انواط» که مشرکین در آنجا درخت سدر بزرگی داشتند و در کنارش اعتکاف کرده و سلاح‌های خود را به آن بسته بودند. وقتی به آن درخت رسیدیم گفتیم: یا رسول‌الله، برای ما نیز درختی مانند این معین کن. پس پیامبر خدا ﷺ گفت: الله اکبر! قسم به کسی که جانم در دست اوست، این که شما می‌گویید، سنت [غلط] پیشینیان است؛ همان طور که بنی‌اسرائیل به موسی گفتند: «... همانگونه که برای آنان خدایانی است برای ما [نیز] خدایی قرار ده گفت راستی شما نادانی می‌کنید!». شما نیز از سنت‌های [غلط] کسانی که قبل از شما بوده‌اند، پیروی می‌کنید.

۱- ﴿... أَجْعَل لَّنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ ءَالِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ﴾ [الأعراف: ۱۳۸].

قاعده چهارم

شرکِ مشرکین زمان ما، سخت‌تر و بدتر از زمان جاهلیت است، هر چند به خیال خود نام مسلمان بر خود نهاده و خدا را قبول دارند. اینکه می‌گوییم بدتر از مشرکین دوران جاهلیت بوده و شرک ایشان غلیظتر است، چندین علت دارد: نخست اینکه، مشرکین آن زمان، فقط در هنگام آسایش و راحتی و نعمت، برای خدا شریک قائل می‌شدند [و به بت‌ها، انبیا و یا صالحین توجه کرده یا آنها را می‌پرستیدند]، اما هرگاه سختی و شدتی پیش می‌آمد، خالصانه به خداوند توجه کرده و از غیر او چشم می‌پوشیدند. ولی شرکِ مشرکین زمان ما، همواره پابرجاست؛ هم در زمان راحتی و هم در حال سختی^۱. دلیل این سخن، قول خدای تعالی است در آیه ۶۵ سوره عنکبوت:

﴿فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّيْنَاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ﴾

[و [مشرکان] هنگامی که بر کشتی سوار می‌شوند خدا را پاکدلانه می‌خوانند و [ولی] چون به سوی خشکی رساند و نجاتشان داد به ناگاه شرک می‌ورزند]^۲.

۱- متأسفانه، در حال سختی به غیر خدا توجه بیشتری می‌کنند و شرکشان بیشتر می‌شود. [مترجم]
 ۲- ولی مشرکان زمان ما، در هنگام سختی و برای رفع آن، به آن دسته از بندگان صالح خدا متوسل می‌شوند، که وفات کرده و دستشان از دنیا کوتاه است و توانایی هیچ کاری ندارند! مشرکان نخستین، که آتش می‌پرستیدند، خیرها و خوبی‌ها را از یزدان پاک می‌دانستند و شر و بدی را از غیر خدا، یعنی اهریمن. اما برعکس، مشرکان زمان ما، تمام شرها را از جانب خدا می‌بینند و هر خیری را، اعم از شفای بیماری و برکت مال، از بندگان صالح و اولیا می‌دانند. از این روست که می‌بینیم بر سر قبر اولیا، در خراسان و قم و عراق، هجوم می‌برند تا (به خیال خود) حاجتی بگیرند.

اگر کسی به مقصود برسد یا شفا یابد، می‌گویند که لطف و عنایتِ فلان ولیّ خدا بوده است، اما اگر بمیرد، بیمار و یا به مصیبتی دچار شود، در تمام آن گرفتاری‌ها خدا را دخیل و حاضر می‌بینند! پس اینان از آتش پرستان نیز مشرک‌ترند.

مشرکان نخستین، کتابی مانند قرآن نداشتند که آنان را از شرک باز دارد و به سوی توحید هدایت کند. هنگامی که قرآن نازل شد، به حقیقت امر پی بردند و دست از شرک کشیدند. ولی مشرکین زمان ما، به قرآن اعتنا نداشته و شرک خود را از اسلام می‌دانند؛ هنگام استدلال با آیات قرآن، راه لجوجی و عناد پیش می‌گیرند؛ کلام خدا را به دلخواه و رأی خود، ترجمه می‌کنند و نام توسل روی آن می‌نهند. این در حالی است که در عبادت و مناجات با خدای حاضر آگاه، واسطه‌جویی و توسل به غیر نادرست است و هیچ مدرکی دال بر آن، از قرآن و سنت وجود ندارد. [مترجم]

۳

کشف شبهات مشرکان

رحمت خدا بر تو باد!

بدان که توحید، یکتا دانستن خداوند متعال در پرستش است، و همانا دین پیامبرانی است که برای هدایت بندگان او مأمور شده‌اند، که اول ایشان، نوح علیه السلام است. پروردگار او را در حالی به سوی قومش فرستاد که آنان، درباره [کرامت و توانایی‌های] مردان صالحی، همچون وَدّ و سُواع و یَعُوث و یَعُوق و نَسْر، بسیار غلو می‌کردند.^۱ آخرین فرستاده خدا، محمد صلی الله علیه و آله بت‌هایی را که نماد ایشان بود شکست. خداوند او را به سوی قومی فرستاد که عبادت می‌کردند، حج به جا می‌آوردند، صدقه می‌دادند، ذکر خدا را بسیار می‌گفتند، [در احرام حج خود می‌گفتند: «لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ إِلَّا شَرِيكًا هُوَ لَكَ» = لبیک بار الها، شریکی برایت نیست، مگر آن شریکی که خودت گرفته‌ای] اما بعضی از آفریدگان را [شریک خدا نموده یا] واسطه بین خود و خدا قرار می‌دادند و می‌گفتند: «ما می‌خواهیم که آنان، مایه نزدیکی ما به خدا شوند؛ ما شفاعت ایشان را نزد خدا می‌خواهیم» و کسانی مثل فرشتگان، حضرت عیسی، حضرت مریم و دیگر صالحین را وسیله یا واسطه بین خود و خدا می‌دانستند. باری تعالی، محمد صلی الله علیه و آله را مبعوث گردانید که دین پدرشان، ابراهیم علیه السلام، را برایشان از نو بیان کند و به آنان آگاهی دهد که این نزدیکی جستن و باور [به نجات] حق خداست، و برای غیر او، شایسته نیست؛ نه برای ملک مقرب و نه برای پیامبر مُرسَل؛ چه رسد به دیگران.

این مشرکان، شهادت می‌دادند که خداوند یکتا که شریکی برایش نیست؛ آفریدگار و روزی دهنده جهانیان است؛ جز او کسی مردگان را زنده نمی‌کند؛ نمی‌میراند؛ تدبیر امور نمی‌کند و تمام آسمان‌ها و زمین و کسانی که در آنها هستند بنده او و تحت تصرف و اقتدار اویند.

۱- و در هنگام عرض نیاز، به آنان و بت‌هایی که نماد ایشان بودند، توجه می‌کردند.

پس اگر بدنبال دلیلی هستی که چرا رسول خدا ﷺ با وجود آنکه، آنان به این امور گواهی و شهادت می‌دادند، پیکار کرد، آیه ۳۱ سوره یونس را بخوان:

﴿قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَرَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ﴾
 «بگو: کیست که از آسمان و زمین به شما روزی می‌بخشد یا کیست که حاکم بر گوش‌ها و دیدگان است و کیست که زنده را از مرده بیرون می‌آورد و مرده را از زنده خارج می‌سازد و کیست که کارها را تدبیر می‌کند؟ خواهند گفت: خدا، پس بگو: آیا پروا نمی‌کنید».

و آیات ۸۴ تا ۸۹ سوره مؤمنون را:

﴿قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۸۴﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿۸۵﴾ قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ﴿۸۶﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿۸۷﴾ قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۸۸﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ ﴿۸۹﴾﴾

«بگو: اگر می‌دانید [بگویید] زمین و هر که در آن است به چه کسی تعلق دارد؟ خواهند گفت: به خدا، بگو: آیا عبرت نمی‌گیرید. بگو: پروردگار آسمان‌های هفتگانه و پروردگار عرش بزرگ کیست؟ خواهند گفت: خدا، بگو: آیا پرهیزکاری نمی‌کنید؟ بگو: فرمانروایی هر چیزی به دست کیست؟ و اگر می‌دانید [کیست آنکه] او پناه می‌دهد و در پناه کسی نمی‌رود؟ خواهند گفت: خدا، بگو: پس چگونه دستخوش افسون شده‌اید».

حال برای مشخص شدن که مشرکان به تمام این موارد [= توحید ربوبیت] اقرار داشتند، اما این، توحیدی نبود که رسول خدا ﷺ آنان را بدان دعوت می‌نمود. نیز گفته شد که توحیدی که ایشان دم از آن می‌زدند [و به تصریح قرآن، شرک محض بود] همانی است که مشرکان زمان ما [بدان مداومت دارند و] نام اعتقاد بر آن نهاده‌اند.

مشرکان، خدا را شب و روز می‌خواندند. برخی از ایشان، برای خیر و صلاح و نزدیک شدن به خدا و شفاعت، فرشتگان الهی یا انسان درستکاری مانند «لات» یا پیامبری مانند عیسی علیه السلام را می‌خواندند. برای تو روشن شد و محقق گردید که رسول خدا ﷺ به خاطر

اعتقاد مشرکانه‌شان با ایشان جنگید و آنان را به خالص نمودن پرستش برای خدای یگانه دعوت نمود؛ همان طور در آیه ۱۸ سوره جن، خداوند متعال فرموده است:

﴿... فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾

«... پس هیچ کس را با خدا مخوانید.»

نیز در آیه ۱۴ سوره رعد فرموده است:

﴿لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ...﴾

«دعوت حق برای اوست، و کسانی [مشرکانی] که جز او می‌خوانند هیچ جوابی به آنان نمی‌دهند...».

یقیناً، هدف رسول خدا ﷺ از جنگ با مشرکان، آن بود که دعاها، نذر و نیازها، قربانی‌ها، زاری‌ها و به طور کلی، همه عبادت‌ها، فقط برای خدا باشد. بنا بر آنچه بیان شد اقرار مشرکین به توحید ربوبیت، باعث اسلام آوردن ایشان نشد و [توسل و] توجهشان به فرشتگان، پیامبران و بندگان صالح خدا، که به نیت شفاعت و نزدیک شدن به خدا صورت می‌گرفت، باعث حلال شدن خون‌ها و اموالشان شد. این، همان توحیدی است که پیامبران الهی، مردم را به آن دعوت نموده و مشرکان از اقرار به آن خودداری کردند.

منظور از توحید، مفهوم عبارت «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» است، زیرا مقصود مشرکین از «إله» همان کسی بود که در نیازها و امور خود، به او توجه می‌کردند؛ صرف نظر از اینکه فرشته، پیامبر، بنده درستکار خدا، درخت، قبر یا جن باشد. پس مقصود از «إله» که در عبارت «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» نفی می‌شود، آفریدگار روزی‌دهنده و مدبّر نبود، زیرا مشرکین می‌دانستند که این ویژگی‌ها، منحصر به خداست (و آیات آن، ذکر شد). پس منظور از «إله»، همان است که مشرکان زمان ما، از آن با لفظ «السید» [یا «سیدنا و مولانا»] نام می‌برند.^۱

۱- شایان ذکر است که منظور مؤلف -رحمه الله- از لفظ «سید» یا آقا، معنای لغوی آن نیست، بلکه معنای اصطلاحی آن است که در میان بعضی مردم منسوب به اسلام و مسلمین منتشر است. آنان این لفظ را برای صاحبان قبرهایی، که به بعضی صالحان و نیکان امت منسوب است، به کار می‌برند، تمامی انواع عبادت را برای آنها انجام می‌دهند و آنها را به نام «سید» یاد می‌کنند، مانند:

نبی اکرم ﷺ ایشان را به کلمه توحید، یعنی لا إله إلا الله، دعوت کرد، تا در [هنگام عرض] نیازهای خود، توجهی به غیر خدا نداشته باشند. منظور از بیان این عبارت، [توجه به] معنای آن است نه فقط گفتنِ صرف آن.

کافران می‌دانستند که منظور رسول خدا ﷺ این است که به جز خداوند، به کسی رو نکنند و به هر آنچه را که غیر از خدا می‌پرستیدند و یا توجه می‌کردند، کافر شوند و از آن بیزاری جویند. از این رو، وقتی رسول خدا ﷺ به ایشان می‌گفت: «قولوا لا إله إلا الله»، می‌گفتند:

﴿أَجْعَلِ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ﴾ [ص: ۵]

«آیا خدایان [متعدد] را خدای واحدی قرار داده این واقعا چیز عجیبی است».

دیدیم که حتی کافران جاهل نیز مفهوم اصلی این کلمه طیبه (لا إله إلا الله) را می‌دانستند، پس شگفتا از کسی که [امروز] ادعای اسلام می‌کند، اما به معنی شریف این عبارت، واقف نیست و گمان می‌کند که تنها بر زبان آوردن این کلمات، [برای مسلمان بودن] کفایت می‌کند؛ بدون اینکه نیازی به باور قلبی به معنای آن باشد!

مشرکان علم آموخته‌ی زمان ما [که مدعی دینداری و علم هستند] گمان می‌کنند که مفهوم لا إله إلا الله، این است که بگوییم فقط خداوند یکتاست که می‌آفریند، روزی می‌دهد و به تدبیر امور می‌پردازد! پس در [دینداری] کسی که مشرک دوره جاهلیت [در مقایسه با او] مفهوم لا إله إلا الله را بهتر از او می‌داند، خیر و سعادت نیست.

«السید البدوی، السید الجیلانی، السیده زینب و السید الرفاعی». در بعضی مناطق دیگر، آنها بنام ائمه و امامزاده و غیره یاد می‌شوند. این مردم، تمامی انواع عبادت را که مخصوص خداوند متعال است، برای آنها انجام می‌دهند و معتقدند که آنها واسطه میان آنها و خداوند متعال هستند و شفاعت ایشان را نزد خداوند می‌کنند. در حقیقت، ایشان با این کارشان، آنها را خدا و معبود خود قرار داده‌اند و این رفتارشان هیچ فرقی با مشرکان زمان پیامبر ﷺ ندارند. [مُصحح]

۱- این، باوری است که مشرکان دوره جاهلیت، که پیامبر خدا برای هدایتشان مبعوث شد، نیز بدان معترف بودند، اما در عمل، به جای پرستش بی‌واسطه خداوند قادر متعال، به انسان‌های درستکار

حال با شناخت قلبی (یقینی) آنچه را که بیان کردم دانستی و شرک به خدا را شناختی که درباره‌اش در آیه ۴۸ سوره نساء می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ...﴾

«مسلاً خدا این را که به او شرک ورزیده شود نمی‌بخشاید و غیر از آن را برای هر که بخواهد می‌بخشاید...».

همچنین شناختی که دین خدا، همان است که تمام پیامبران، مأمور به ابلاغ آن بودند و خداوند بجز آن را از هیچ کس نمی‌پذیرد، اما بسیاری از مردم نسبت به این حقیقت، بی‌اطلاع هستند. لذا آگاهی از این اصل، دو فایده دارد:

نخست: همین که فضل و رحمت الهی شامل حالت شود، مایه شادمانی است؛ همان گونه که حق تعالی در آیه ۵۸ سوره یونس فرموده است:

﴿قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ﴾

«بگو به فضل و رحمت خداست که [مؤمنان] باید شاد شوند و این از هر چه گرد می‌آورند بهتر است.».

دوم: ترس بزرگی تو را فرا خواهد گرفت، زیرا ممکن است انسان با گفتن یک کلمه، کافر شود؛ خواه از روی جهل بگوید (که این، عذر موجهی نیست) و خواه سخنی بگوید، به این خیال که موجب نزدیکی به پروردگار است؛ چنانکه مشرکین چنین گمانی داشتند. این ترس و نگرانی، به ویژه زمانی بیشتر خواهد شد که بدانی بنی اسرائیل، زمانی که اهل نیکی و علم بودند، نزد موسی - کلیم الله - آمده و به او گفتند:

﴿...أَجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ...﴾ [الأعراف: ۱۳۸]

«... همانگونه که برای آنان خدایانی است برای ما [نیز] خدایی قرار ده ...».

پس، باید در پی راهی باشی که موجب رهایی و نجاتت از این خطر گردد.

گذشته و نمادهای سنگی متوسل می‌شدند و این باور مشرکانه، همانی است که امروز بسیاری از مردم درباره امامان و امامزادگان دارند. لذا، عملکرد مشرکان دوره جاهلیت، با عقیده شرک آمیز برخی از - به ظاهر - مسلمانان امروزی تفاوتی ندارد.

۳-۱ دعوت به توحید، دشمنانی دارد

از حکمت خدای تعالی این است که پیامبری را برای ابلاغ توحید ناب نفرستاده، مگر آنکه برای او دشمنانی قرار داده است؛ چنانکه در آیه ۱۱۲ سوره انعام می‌فرماید:

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا...﴾

«و بدین‌گونه برای هر پیامبری دشمنی از شیطان‌های انس و جن برگماشتیم بعضی از آنها به بعضی برای فریب [یکدیگر] سخنان آراسته القا می‌کنند...»^۱.

ممکن است دشمنان توحید، دارای دانش‌های بسیار و کتاب‌ها و دلایل متعدد باشند، [که برای مقابله با پیام یکتاپرستی فراهم کرده‌اند]؛ همانگونه پروردگار متعال در آیه ۸۳ سوره غافر می‌فرماید:

﴿فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴾

«و چون پیامبرانشان دلایل آشکار برایشان آوردند به آن چیز [مختصری] از دانش که نزدشان بود خرسند شدند و [سرانجام] آنچه به ریشخند می‌گرفتند آنان را فروگرفت».

۱- در این آیه، انسان را مقدم بر جن شمرده است، یعنی انسان مغرورِ مشرک، در دشمنی با توحید، از شیاطین و جنیان پیشی گرفته است. در ایران این نکته ثابت شده است که هرگاه کسی مردم را به توحید و تفکر در قرآن دعوت کرد، مشرکین بی‌خبر، مغروران به وی حمله کردند؛ در دشمنی و کینه‌توزی علیه او، با یکدیگر متحد شدند و عوام را علیه او تحریک کردند. جالب این است که با اینکه در هیچ امری با هم اتحاد ندارند، در لجابت با توحید، دست در دست هم می‌نهند. [مترجم]

۲-۳ سلاح مسلمان، قرآن است

حال که دانستیم راه حق و توحید، دشمنانی دارد که مجهز به فصاحت، صورتِ اغواگر و دانش و دلیل‌های فریبنده هستند، ضروری است که دین خدا و قرآن، سلاح تو باشد، تا با ایشان بجنگی؛ همان‌ها که رهبر و بزرگشان (ابلیس) به پروردگار عزوجل گفت:

﴿فِيمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ ﴿١٦﴾ ثُمَّ لَا يَتَّبِعُهُم مِّن بَيْن أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ ﴿١٧﴾﴾ [الأعراف: ۱۶-۱۷]

« پس به سبب آنکه مرا به بیراهه افکندی من هم برای [فریفتن] آنان حتما بر سر راه راست تو خواهم نشست. آنگاه از پیش رو و از پشت سرشان و از طرف راست و از طرف چپشان بر آنها می‌تازم و بیشترشان را شکرگزار نخواهی یافت.»

[اما تو ای بنده خدا!] اگر به پروردگار توجه کرده و به دلایل و آیات روشن او گوش فرا دهی، نباید هراسی داشته باشی، زیرا مکر و حيلهٔ شیطان، ضعیف است. خداوند در آیه ۷۶ سوره نساء فرموده:

﴿الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا﴾

« کسانی که ایمان آورده‌اند در راه خدا کارزار می‌کنند و کسانی که کافر شده‌اند در راه طاغوت می‌جنگند پس با یاران شیطان بجنگید که نیرنگ شیطان [در نهایت] ضعیف است.»
شکی نیست که یک شخص عامی موحد، بر هزار نفر از علمای این مشرکین (از نظر علمی) چیره می‌شود؛ چنانکه رب العالمین در آیه ۱۷۳ سوره صافات فرموده:

﴿وَإِنَّ جُنَدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ﴾

«و سپاه ما هرآینه غالب آیندگانند.»

پس لشکر خداوند، با سلاح گفت‌وگو و دلیل، پیروز است؛ همان‌گونه که با نیزه و شمشیر پیروزند. موحد فقط زمانی باید از نبرد بیم داشته باشد که در راه جنگ با شرک،

بدون سلاح باشد؛ حال آنکه، خداوند بر ما مسلمانان منت نهاده و بر ما کتابی نازل کرده که به تصریح آیه ۸۹ سوره نحل:

﴿... وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبَيِّنًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ﴾

«و این کتاب را که روشنگر هر چیزی است و برای مسلمانان رهنمود و رحمت و بشارتگری است بر تو نازل کردیم».

پس هر دلیلی که یاوه‌گویان بیاورند، نادرستی و بطلان آن در قرآن ذکر شده است. چنانکه پروردگار متعال در آیه ۳۳ سوره فرقان می‌فرماید:

﴿وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا﴾

«و برای تو مثلی نیاوردند مگر آنکه [ما] حق را با نیکوترین بیان برای تو آوردیم». برخی مفسرین گفته‌اند که این آیه، درباره هر دلیلی که اهل باطل تا روز قیامت بیاورند، صدق می‌کند. اینک از کتاب خدا مطالبی ذکر می‌کنم که پاسخ خردگی‌های مشرکان زمان ما را به صراحت بیان نموده است.

پس به دو صورت: مجمل و مفصل، به اهل باطل پاسخ می‌دهیم:

اولاً: پاسخ مجمل، نکته بزرگ و پرفایده و عظیمی است برای کسی که درک کند و

آن، سخن خدای تعالی در آیه ۷ سوره آل عمران می‌باشد:

﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَبَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ ءَامَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ ﴿٧﴾﴾

«اوست کسی که این کتاب [= قرآن] را بر تو فرو فرستاد، پاره‌ای از آن آیات محکم [= صریح و روشن] است، آنها اساس کتابند و [پاره‌ای] دیگر متشابهاتند [که تأویل‌پذیرند] اما کسانی که در دل‌هایشان انحراف است برای فتنه‌جویی و طلب تأویل آن [به دلخواه خود] از متشابه آن پیروی می‌کنند».

حدیث صحیحی از رسول خدا ﷺ نقل شده است که می‌فرماید: «إِذَا رَأَيْتُمُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ، فَأُولَئِكَ الَّذِينَ سَمَى اللَّهُ فَأَحَدَرُوهُمْ»^۱. «هر گاه کسانی را دیدید که به دنبال متشابهات می‌روند، اینان کسانی هستند که خداوند نامشان را برده است، پس از ایشان حذر کنید». مثلاً، هرگاه برخی مشرکین به نقل از آیه ۶۲ سوره یونس به تو گفتند:

﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾

«آگاه باشید که بر دوستان خدا نه بیمی است و نه آنان اندوهگین می‌شوند».

و گفتند که شفاعت، حق است و انبیا از جایگاه رفیعی در نزد خداوند برخوردارند؛ یا روایتی از پیامبر نقل کنند و برای اثبات گفته باطل خود، بدان استناد نمایند و تو مقصود سخن او را نمی‌دانی؛ در این صورت، در پاسخ چنین بگو:

«خدا در کتاب خود فرموده است، آنان که بیمارند و در دل غرض دارند، آیات محکم را رها کرده و بدنبال متشابه می‌روند».

و از جمله آنچه برای بیان کردم این بود که خداوند متعال خاطر نشان می‌کند که مشرکین به ربوبیت خدا اقرار داشتند، ولی کفرشان به خاطر چنگ زدن به ملائکه و انبیا و اولیا بود، که می‌گفتند:

﴿...هَؤُلَاءِ شَفَعْنَا عِنْدَ اللَّهِ...﴾ [یونس: ۱۸]

«اینان شفیعان ما در نزد خدا هستند».

این امر محکم و روشنی است که هیچ کس یارای تغییر آن را ندارد.

[سپس به او بگو: «اما ای مشرک! آنچه را که از قرآن یا از کلام رسول خدا ﷺ برایم گفتی، [بر خلاف این آیات محکمت است]، من معنی آن را نمی‌دانم، ولی یقین دارم که خداوند، سخن متناقض نمی‌گوید؛ [که از یکطرف مشرکین را برای توجه و توسل به ملائکه و انبیا، مشرک و کافر بخواند و از سوی دیگر به ما بگوید که به انبیا و اولیا توجه کنیم]. نیز، رسول خدا ﷺ چیزی نمی‌گوید که مخالف کلام خدا باشد [و ائمه

۱- متفق علیه.

شیعه هم چیزی که مخالف قرآن باشد بر زبان نیاوردند] این پاسخ، بسیار کوبنده است، ولی تنها کسانی آن را درمی‌یابند که خداوند توفیقش را به ایشان داده باشد، پس این پاسخ را کم مگیر؛ همان طور که باری تعالی در آیه ۳۵ سوره فصلت فرموده است:

﴿وَمَا يُلْقِنَهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلْقِنَهَا إِلَّا ذُو حِظٍّ عَظِيمٍ﴾

«و این [خصلت] را جز کسانی که شکبیا بوده‌اند نمی‌یابند و آن را جز صاحب بهره‌ای بزرگ نخواهد یافت».

اما پاسخ مفصل، قطعاً دشمنان خدا و توحید، نسبت به دینی که پیامبران الهی مامور به ابلاغ آن بودند، اعتراضات بسیاری ابراز می‌کنند و بدین وسیله، مردم را از آن دور می‌کنند. برای مثال، می‌گویند:

«ما به خداوند متعال شرک نمی‌ورزیم، بلکه شهادت می‌دهیم که فقط اوست که خالق و رازق است و نفع و زیان می‌رساند و محمد ﷺ، پیامبر او، مالک نفع و ضرری برای خود نیست، چه برسد به دیگر بندگان خدا؛ ولی ما گناهکاریم و در عین حال، بندگان صالح، نزد خدا مقامی و آبرویی دارند، و ما به واسطه آنها از خدا نیازهای خود را می‌خواهیم».

در پاسخ به آنها - با همان چیزی که ابتدا به آن اشاره شد- بگو: «کسانی که رسول خدا ﷺ با آنان جنگید، به آنچه بیان کردی اقرار می‌کردند و اذعان می‌داشتند که بت‌های آنان هیچ چیزی را نمی‌توانند اداره کنند [و مدیر مدبر چیزی نیستند] بلکه می‌گفتند که آنها نزد خدا مقام و آبرویی دارند و شفیعان و واسطه‌های ما نزد خداوند هستند. آنگاه آنچه را خدا در کتابش ذکر کرده برای آنها قرائت کن [آیات ۸۴ تا ۸۶ سوره مؤمنون، آیات ۱۸ و ۲۰ سوره جن، آیه ۵۷ سوره اسراء، آیه ۳ سوره زمر، و آیات دیگری که قبلاً ذکر شد]».

پس اگر آن مشرک بگوید: «این آیات در حق بت‌پرستان نازل شده است. شما چگونه بندگان صالح و انبیا را در ردیف بت‌ها قرار می‌دهید؟» در پاسخش استدلال‌هایی را بیان کن که پیشتر بدانها اشاره شد. ممکن است که شخص مشرک بدین امر اقرار کند

که کافران، ربوبیت خدا را به طور کامل قبول داشتند و از واسطه‌ها و شفیعان خود، چیزی غیر از میانجی‌گری و شفاعت نزد خدا نمی‌خواستند، اما قصد واقعیش این است که بدین وسیله، بین شفاعت طلبی خود و مشرکان ماقبل خود تمایز قایل شود. در این صورت به او بگو که گروهی، از کافران بت پرست بودند و گروهی دیگر، اولیای خدا را می‌خواندند. چنانچه در آیه ۵۷ سوره اسراء می‌فرماید:

﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ﴾

«آن کسانی را که ایشان می‌خوانند [خود] به سوی پروردگارشان تقرب می‌جویند [تا بدانند] کدام یک از آنها [به او] نزدیکترند و به رحمت وی امیدوارند».

و بعضی از ایشان عیسی و مادرش (مریم) را می‌خواندند، و خداوند در ردّ ایشان، در آیه ۷۵ و ۷۶ سوره مائده فرمود:

﴿مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ ۗ أَنْظِرْ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ الْآيَاتِ ۗ ثُمَّ أَنْظِرْ أَلَيَّْ يُوَفِّكُونَ ﴿۷۵﴾ قُلْ أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا ۗ وَاللَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿۷۶﴾﴾

«مسیح پسر مریم جز پیامبری نبود که پیش از او [نیز] پیامبرانی آمده بودند و مادرش زنی بسیار راستگو بود. هر دو غذا می‌خوردند، بنگر چگونه آیات [خود] را برای آنان توضیح می‌دهیم، سپس بین چگونه [از حقیقت] دور می‌افتند. بگو: آیا غیر از خدا چیزی را که اختیار زیان و سود شما را ندارد می‌پرستید و حال آنکه خداوند شنوای داناست».

همچنین، آیه ۴۰ و ۴۱ سوره سبأ:

﴿قَالُوا سُبْحٰنَكَ أَنْتَ وَلِيِّنَا مِنْ دُونِهِمْ بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ ﴿۴۱﴾﴾

«و [یاد کن] روزی را که همه آنان را محشور می‌کند آنگاه به فرشتگان می‌فرماید: آیا اینها بودند که شما را می‌پرستیدند؟ می‌گویند: منزهی تو، سرپرست ما تویی، نه آنها بلکه جنیان را می‌پرستیدند بیشترشان به آنها اعتقاد داشتند».

درباره کسانی که عیسی و مادرش را می‌خواندند، در آیه ۱۱۶ سوره مائده آمده است:

﴿وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَعْيسَى ابْنَ مَرْيَمَ ءَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ إِلَهَيْنِ مِن دُونِ اللَّهِ ۖ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّ ۚ إِن كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ ۚ تَعَلَّمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ ۚ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ ﴿١١٦﴾﴾

«و [یاد کن] هنگامی را که خدا فرمود: ای عیسی پسرِ مریم، آیا تو به مردم گفتی من و مادرم را همچون دو خدا به جای خداوند بپرستید؟ گفت: منزهی تو، مرا نزدیک که [درباره خویشتن] چیزی را که حق من نیست بگویم. اگر آن را گفته بودم قطعاً آن را می دانستی، آنچه در نفس من است تو می دانی، و آنچه در ذات توست من نمی دانم چرا که تو خود دانای رازهای نهانی».

پس باید به مشرکین گفت که خداوند، هم کسانی را که به بت‌ها توجه داشتند، تکفیر کرده و هم آنانی را که به اولیا و بندگان صالح توجه داشتند و رسول خدا ﷺ با هر دو گروه جنگید!

پس [اگر مشرکِ زمان ما] بگوید: «کفار از بندگان صالح حاجت می‌خواستند و من شهادت می‌دهم که نفع و ضرر و تدبیر از جانبِ خداست و از غیر خدا چیزی نمی‌خواهم، ولی من از ایشان امیدِ شفاعت دارم و می‌خواهم خدا ایشان را شفیع من گرداند»، در جواب او بگو که گفته کفار نیز همین بود، و آیه ۳ سوره زمر را برایش تلاوت کن:

﴿...وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ...﴾

«... و کسانی که به جای او دوستانی برای خود گرفته‌اند [به این بهانه که] ما آنها را جز برای اینکه ما را هر چه بیشتر به خدا نزدیک گردانند نمی‌پرستیم...».

و آیه ۱۸ سوره یونس را:

۱- به علاوه، این مطلب زشت و شرم‌آوری است که پیامبران خدا با کسانی که به غیر خدا توجه داشته و غیر خدا را ندا می‌دادند، جنگ و کشتار کنند. سپس بگویند حال که بت‌ها را نمی‌خوانید و به آن توجه ندارید، ما را بخوانید و از ما و فرزندانمان یاری و مدد بجوئید. [مترجم]

﴿... وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَتُونَا عِنْدَ اللَّهِ...﴾

«... و می‌گویند: اینها نزد خدا شفاعتگران ما هستند...».

این سه شبهه، که به همراه پاسخ‌هایشان ذکر شد، بزرگترین دلایل مخالفت ایشان با توحید است. پس چون دانستی که خدا در کتاب خود بطور واضح جواب آنان را بیان کرده و مفهوم این آیات را به طور کامل فهمیدی، خواهی دید که پاسخ گفتن به دیگر خرده‌گیری‌های آنان، آسان است^۱.

اگر مشرک بگوید: «ما عبادت نمی‌کنیم جز الله را و این گریه و زاری و خواندن صالحین، عبادت نیست». در جواب او سؤال کن: «تو اقرار داری که خداوند بر تو اخلاص در عبادت را واجب کرده و حق او بر تو این است که خالصانه عبادتش کنی؟» اگر پذیرفت، از او بخواه تا اخلاص در عبادت را توضیح دهد. پس اگر او عبادت و انواع آن را نمی‌دانست، تو باید برایش بیان کنی؛ بگو خدا در آیه ۵۵ سوره اعراف فرموده:

﴿ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً...﴾

«پروردگار خود را به زاری و نهانی بخوانید...».

چون این آیه را برایش خواندی، بپرس: «آیا دعا (که به معنی خواندن است) عبادت محسوب می‌شود یا خیر؟» پس به ناچار خواهد گفت: «بلی، دعا مغز عبادت است». پس به او بگو: «چون اقرار کردی که دعا کردن عبادت است، و دعا چیزی نیست مگر خواندن خداوند مهربان در روز و شب، در حالی که از عذابش بیم داری و به رحمتش امید، آنگاه پیامبر یا شخص دیگری را در این زاری و حاجت‌خواهی دخیل نمودی، پس

۱- زیرا خداوند در آیه ۱۷۴ سوره نساء فرموده:

﴿يَأْتِيهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُم بُرْهَانٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا﴾

«ای مردم، در حقیقت برای شما از جانب پروردگارتان برهانی آمده است، و ما به سوی شما نوری تابناک فرو فرستاده‌ایم.».

غیر خدا را خوانده و در این خواندنِ خدا شرک (و شریک) آورده‌ای». او ناچار می‌گوید: «بلی». پس به او بگو: اگر خواستی به آیه ۲ سوره کوثر:

﴿فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَأَنْحَرْ﴾

«پس برای پروردگارت نماز گزار و قربانی کن».

عمل کنی و برای اطاعت خدا حیوانی را نحر و یا ذبح کنی، آیا این کار، عبادت است، ناچار می‌گوید: «بلی». پس بگو: «اگر همان حیوان را برای پیامبر، یا جنی و یا شخص دیگری ذبح کردی، آیا در این عبادت، غیر خدا را شریک کرده‌ای؟» ناچار است که بگوید: «بلی». نیز بگو: «مشرکین، که قرآن در میان ایشان نازل شده آیا ملائکه یا صالحین مانند لات، یعوث و یعوق را عبادت می‌کردند یا خیر؟» ناچار است که بگوید: «بلی». پس به او بگو: «مگر عبادت مشرکین نسبت به ملائکه و صالحین جز در دعا و ذبح و توسل بود؛ و گرنه ایشان اقرار داشتند که بندگان صالح در تحت قدرت خدای هستند و خداوند متعال، امور [آنها و جهان] را تدبیر می‌کند، اما مشرکان، برای کسب توجه، آبرو و شفاعت، صالحین را می‌خواندند، و این امری آشکار است».

پس [اگر این مشرک زمان ما] بگوید: «آیا شفاعت رسول خدا ﷺ را انکار می‌کنی، و از آن روی می‌گردانی؟» بگو: «من منکر نیستم و از آن دوری نمی‌کنم، بلکه ایشان شافع مشفع است، و من امید شفاعت او را [در روز قیامت] دارم، و لیکن شفاعت تامش به اختیار خداست»؛ چنانچه در آیه ۴۴ سوره زمر فرمود:

﴿قُلْ لِلَّهِ الشَّفَعَةُ جَمِيعًا...﴾

«بگو: شفاعت یکسره از آن خداست...».

و شفاعتی برای احدی نیست، مگر پس از اجازه و اراده خدا؛ چنانچه در آیه ۲۵۵

بقره فرموده:

﴿... مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ...﴾

«کیست آن کس که جز به اذن او در پیشگاهش شفاعت کند».

و رسول خدا ﷺ در حق هیچ کس شفاعت نمی‌کند، مگر پس از اذن خدا درباره او؛ چنانچه در آیه ۲۸ سوره انبیاء فرموده:

﴿... وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى...﴾

«... و جز برای کسی که [خدا] رضایت دهد شفاعت نمی‌کند...».

و پروردگار بزرگ، به جز به توحید بندگانش راضی نمی‌گردد، چنانکه در آیه ۸۵ سوره آل عمران فرموده:

﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَسِرِينَ﴾

«و هر که جز اسلام دینی [دیگر] جوید هرگز از وی پذیرفته نشود و وی در آخرت از زیانکاران است.».

حال که شفاعت، تماماً، مخصوص خدا بوده و شفاعتی روی نخواهد داد، مگر پس از اجازه او، و پیامبر ﷺ و غیر پیامبر تا خدا درباره کسی اجازه ندهد برایش شفاعت نمی‌کنند، و خدا اجازه نمی‌هد، مگر برای کسی که موحد باشد. پس از خدا شفاعت بطلب و او را چنین بخوان: «خداوندا، مرا از شفاعت او محروم نگردان؛ خدایا، شفاعت او را در حق من بپذیر» و دعاهایی از این قبیل.

پس [اگر مشرک زمان ما] بگوید: «شفاعت به پیامبر عطا شده و من از آنچه خدا به او عطا نموده، از او می‌طلبم». بگو: «اگر آن خدایی که به او شفاعت عطا کرده قبول داری، همان خدا تو را از خواندن رسول [به عنوان شفیع] نهی کرده، پس در صورتی که خداوند متعال را به دعا می‌خوانی که پیامبرش در مورد تو شفاعت کند، از این سخن او نیز پیروی کن که و در آیه ۱۸ سوره جن فرموده:

﴿... فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾ «... پس هیچ کس را با خدا نخوانید.».

نیز بگو: به جز پیامبر ﷺ، حتی به ملائکه و صالحان و اولیای خدا هم حق شفاعت عطا شده است. آیا می‌گویی چون خدا به ایشان شفاعت عطا کرده، می‌توانیم خواسته‌هایمان را از ایشان بطلبیم؟ پس اگر چنین بگویی، به پرستش صالحان روی

آورده‌ای، و این، همان عبادتی که خدا مذمت کرده و شرک خوانده است؛ و اگر بگویی خیر، پس سخت را در این مورد که خداوند حق شفاعت را به او عطا نموده و از آنچه خدا عطا کرده می‌طلبم، باطل کرده‌ای^۱».

اگر بگوید: «من هرگز به خدا شرک نمی‌آورم، ولی توجه و التجا به صالحین شرک نیست»، به او بگو: «چون تو اقرار داری که خداوند شرک را حرام کرده و حرمت آن، از زنا بزرگتر است، و آن را نمی‌آمزد و آن چیزی که خدا حرام کرده و نمی‌آمزد، چیست؟» حقیقت آن است که او آن را درک نمی‌کند و نمی‌داند که چیست. پس به او بگو: «چگونه خود را از شرک بیزار می‌دانی در حالی که آن را نمی‌شناسی، و از آن سؤال هم نمی‌کنی و نمی‌خواهی آن را بشناسی؟ آیا فکر می‌کنی که خداوند چیزی را بر ما حرام کرده و گفته که آن را نمی‌بخشد ولی درباره‌اش برای ما توضیح نداده است؟» پس اگر بگوید: «شرک، عبادت بت‌هاست و ما بت‌پرست نیستیم»، بگو: «معنی بت‌پرستی چیست؟ و آیا گمان می‌کنی که بت‌پرستان این چوب‌ها و سنگ‌ها را خالق و رازق و مدبر خود می‌دانستند؟ نه! قرآن می‌گوید که چنین نبودند^۲».

۱- باید بدانیم که خدا مقام شفاعت را به رسول خود وعده داده، اما یک به یک برای او مشخص نکرده است که درباره چه کسی می‌تواند شفاعت نماید و رسول خدا ﷺ نمی‌داند برای کدام گناهکار، اجازه شفاعت صادر خواهد شد و این اجازه، در قیامت معلوم شود نه در دنیا! [مترجم]

۲- از جمله، در آیات ۸۴ تا ۸۹ سوره مؤمنون:

﴿قُلْ لِّمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۸۴﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿۸۵﴾ قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ﴿۸۶﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿۸۷﴾ قُلْ مَنْ يَدْعُوا مَلَائِكَةُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيبُهُمْ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۸۸﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ ﴿۸۹﴾﴾

«بگو: اگر می‌دانید [بگویید] زمین و هر که در آن است به چه کسی تعلق دارد؟ خواهند گفت: به خدا، بگو: آیا عبرت نمی‌گیرید؟ بگو: پروردگار آسمان‌های هفتگانه و پروردگار عرش بزرگ کیست؟ خواهند گفت: خدا، بگو: آیا پرهیزگاری نمی‌کنید؟ بگو: فرمانروایی هر چیزی به دست

اگر [مشرک زمان ما] بگوید: «بت پرست، کسی است که به سنگ، چوب یا بنای روی قبر توجه کند، به آنها توسل جوید، آنان را بخواند و برایشان ذبح کند؛ به این امید که به خاطر این کارها، به خدا نزدیکتر شود و یا خدا به برکت آنها بلا از او دفع کند». بگو: «راست گفتی، کار شما نیز بر سر قبرها همین است، مانند کار بت پرستان! باید به او گفت: «اینکه تو می‌گویی "شرک، [همان] عبادت بت‌ها است"، آیا مقصود تو این است که شرک، منحصر به همین است و اعتماد بر مردگان صالح و خواندن آنان جزء شرک نیست؟ اگر نظر تو این است، خداوند این سخن را در قرآن رد کرده و این کارها را در زمره شرک آورده و هر کسی را که بدان چنگ زند و به ملائکه، عیسی [و امامان و امام‌زادگان] و سایر صالحین تمسک جوید، کافر دانسته است».

پس چاره‌ای نیست جز آنکه اقرار کند که: «هر کس در عبادت خدا یکی از بندگان را شریک کند، مبتلا به همان شرکی شده است که در قرآن ذکر شده است»؛ و منظور ما نیز همین است.

راز مسئله در این است که او نمی‌داند شرک چیست. پس هر گاه گفت: «من مشرک نیستم»، بگو: «برایم تفسیر کن که شرک به الله چیست». پس اگر گفت: «منظور از آن، پرستش بت‌هاست»، بگو: «برایم تفسیر کن که معنی پرستش بت‌ها چیست». پس اگر گفت: «من جز خدای یکتا را عبادت نمی‌کنم»، بگو: «عبادت خدای یکتا را برایم تفسیر کن». پس اگر طبق قرآن تفسیر کرد، که منظور ما نیز همین است، و اگر مفهوم شرک را (طبق تعریف قرآن) نشناخت، چگونه ادعا چیزی را می‌کند، که نمی‌داند.

اگر معنی دیگری برای شرک گفت، تو آیات قرآن را برایش بخوان، آیات گویایی که در معنی شرک آمده و منظور از آن، همان شرکی است که زمان ما دقیقاً انجام می‌دهند و عبادت خدای یکتای بی‌شریک، همان است که آن را بر ما ناپسند می‌انگارند

کیست و اگر می‌دانید [کیست آنکه] او پناه می‌دهد و در پناه کسی نمی‌رود؟ خواهند گفت: خدا، بگو: پس چگونه دستخوش افسون شده‌اید؟» [مترجم]

و در مورد آن داد و فریاد می‌کنند؛ همان‌طور که در گذشته، برادرانشان [یعنی گمراهان دوره جاهلیت] نیز فریاد می‌کشیدند و می‌گفتند:

﴿أَجْعَلُ الْأِلَهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ﴾ [ص: ۵]

«آیا خدایان [متعدد] را خدای واحدی قرار داده این واقعا چیز عجیبی است»^۱.

۱- آنان نمی‌دانند که توحید، این است که بدانی هیچ مخلوقی، صفات خالق را ندارد؛ خدا محدود به مکان خاصی نیست و همه جا حاضر، ناظر، شنوا، بینا و از دل بندگانش آگاه است. ولی این مشرکان می‌گویند فلان رسول و یا فلان امام نیز، مانند خدا، مکان محدود و مشخصی ندارد و به هر چیزی احاطه دارد و همه جا حاضر و ناظر و شنوا و بیناست. متأسفانه، نه یک ولی و امام و امامزاده، بلکه صدها نفر از بندگان صالح را در صفات خدا شریک کرده‌اند و این، شرک بسیار بزرگی است؛ در عین حال، خود را موحد می‌دانند. بنگرید که چگونه خدا دل آنان را کور کرده است!

مشرکان جاهل زمان ما می‌گویند: «خدا در آیه ۳۵ سوره مائده فرموده:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ...﴾

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا پروا کنید و به او [توسل و] تقرب جوئید و در راهش جهاد کنید...».

آیا شما این آیه را قبول ندارید». در جواب او بگو: «این آیه را ما قبول داریم و در آن، خدا نفرموده وسیله را بخوان، بلکه فرموده **بجوا!** یعنی: ای مؤمنین از خدا بترسید و بسوی او وسیله‌ای بجوئید و تهیه کنید، نه اینکه بخوانید. اما شما اولیا خود را ندا می‌دهید. به علاوه، خطاب این آیه، به رسول خدا ﷺ و سایر مؤمنین است. پیامبر خدا ﷺ برای کسب رضای حق، چه وسیله‌ای می‌جسته است؟ آیا رسول خدا ﷺ به این آیه عمل کرده یا خیر؟ اگر عمل کرده وسیله را خوانده و یا تهیه کرده و وسیله او چیست؟ اگر مشرک زمان ما نمی‌داند به او بگو: رسول خدا ﷺ فرمود: «وسیلتی إلى الله إيماني به» (وسیله تقرب من به خدا ایمانم به اوست). و در خطبه ۱۰۹ نهج البلاغه از قول امیرالمؤمنین آمده است: «وسیله، عبارت است از ایمان به خدا، نماز، روزه، حج، جهاد و صلۀ رحم». پس شما اگر پیرو رسول خدایید، او اشخاص را در عبادت، مناجات و دعای خود نخوانده و شریک خداوند نکرده است، شما چرا غیر او را می‌خوانید؟ وسیله عبارت است از عقاید حق و اعمال صالح، نه شرک به خدا. پس اگر کاری را که مشرکان زمان ما به نام اعتقاد و توسل انجام می‌دهند بشناسی، در خواهی یافت که این، همان شرکی است که خدا در قرآن از آن سخن گفته و پیامبرش ﷺ با آن جنگیده است». [مترجم]

ممکن است بگوید: «آنها به خاطر خواندن انبیا و فرشتگان الهی کافر نشدند، بلکه کفر آنها به خاطر آن بود که می‌گفتند فرشتگان، دخترهای خدا هستند، ولی ما نمی‌گوییم که عبدالقادر [یا فلان امام یا امام‌زاده]، پسر خداست».

پاسخ او این است که نسبت دادن فرزند به خداوند متعال، کفر جداگانه‌ای است، چرا که در آیات ۱ و ۲ سوره اخلاص فرموده است:

﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ۝ اللَّهُ الصَّمَدُ ۝﴾

«بگو: اوست خدای یگانه. خدای بی‌نیاز [که همه نیازمند او هستند]»

و یگانه‌ای است که هیچ کس مانند او نیست. منظور از صمد، بی‌نیازی در احتیاجات و خواسته‌هاست. پس هر کس که در این مورد تردید کند، کفر ورزیده است، حتی اگر درباره خود سوره شک نداشته باشد. پروردگار متعال در آیه ۹۱ سوره مومنون می‌فرماید:

﴿مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ...﴾

«خدا فرزندی اختیار نکرده و با او معبودی [دیگر] نیست...».

بنابر آنچه که گفته شد، بین این دو نوع کفر آمیز باید تمایز گذاشت، و هر یک را کفر جداگانه‌ای به حساب آورد، چرا که در آیه ۱۰۰ سوره انعام می‌خوانیم:

﴿وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ وَخَلَقَهُمْ وَخَرَقُوا لَهُ وَبَنِينَ وَبَنَاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ﴾

«و برای خدا شریکانی از جن قرار دادند با اینکه خدا آنها را خلق کرده است و برای او بی‌هیچ دانشی پسران و دخترانی تراشیدند».

پس باید بین این دو نوع، تمایز قائل شوی.

دلیل دیگر بر این گفته، آن است که کسانی که به وسیله خواندن [و شفیع قرار دادن] «لات»، کافر شدند، او را پسر خدا نمی‌دانستند، هر چند که فرد صالح و درستکاری بود. حتی کسانی که به خاطر پرستش جن‌ها کافر شدند، آنها را فرزندان خدا نمی‌دانستند.

به همین صورت، تمام علمای مذاهب چهارگانه اهل سنت، در بخش «بیان حکم مرتد» بر این تصریح نموده‌اند که هر گاه مسلمانی گمان کند که خداوند، صاحب فرزند است، مرتد، و از دین خارج شده است. ایشان، میان این دو نوع کفر، تمایز قایل شده‌اند

و این موضوع، در نهایت شفافیت بیان شده است.

اما اگر آیه ۶۲ سوره یونس را بخواند که:

﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾

«آگاه باشید که بر دوستان خدا نه بیمی است و نه آنان اندوهگین می‌شوند».

بگو: «بلی، این سخن حقی است، اما آنها را نباید پرستش کرد. ما هم فقط می‌گوییم نباید آنها را در کنار خدا عبادت نمود؛ ولی واجب است که آنها را دوست بداری و از ایشان پیروی کنی و به کرامت و بزرگواریشان معترف باشی؛ چرا که فقط گمراهان و بدعتگذاران هستند که منکر کرامت‌های [بندگان صالح و] اولیای پروردگار هستند. دین خدا میان این دو گروه قرار گرفته و هدایتی است در بین دو گمراهی و راه حقی است در بین دو راه باطل».

پس دیدیم چیزی که مشرکانِ زمان ما آن را **اعتقاد بزرگ** می‌نامند، همان شرکی است که قرآن درباره‌اش سخن گفته و پیامبر گرامی اسلام به خاطر [از بین بردن] آن با مشرکان جنگید.

بدان که شرک پیشینیان (که در دوره جاهلیت بود) به چند دلیل، خفیف‌تر از شرک زمان ماست: نخست اینکه، مشرکان قدیم، فرشتگان، اولیا و بت‌ها را با خدا شریک نمی‌کردند و آنها را نمی‌خواندند، مگر در حال آسایش و فراخی. اما در شدت و سختی - چنانکه پیشتر نیز گفته شد - خالصانه خدا را می‌خواندند. این موضوع، در بسیاری از آیات بیان شده است؛ مانند آیه ۶۷ سوره اسراء:

﴿وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِلَٰهًا فَلَمَّا نَجَّكُم إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ

وَكَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا﴾

«و زمانی که در دریا سختی و آسیبی به شما رسد، هر که را جز او می‌خوانید ناپدید و گم می‌شود [و او را فراموش می‌کنید]؛ اما هنگامی که شما را به خشکی نجات دهد، [از خدا] روی می‌گردانید؛ و انسان، بسیار ناسپاس است!».

یا در آیه ۴۰ و ۴۱ سوره انعام:

﴿قُلْ أَرَأَيْتَكُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ أَوْ أَتَتْكُمُ السَّاعَةُ أَغَيْرَ اللَّهِ تَدْعُونَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۴۰﴾ بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ فَيَكْشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِنْ شَاءَ وَتَنْسَوْنَ مَا تُشْرِكُونَ ﴿۴۱﴾﴾

«بگو: به نظر شما اگر عذاب خدا شما را دررسد یا رستاخیز شما را دریابد اگر راستگویید کسی غیر از خدا را می‌خوانید. [نه] بلکه تنها او را می‌خوانید و اگر او بخواهد رنج و بلا را از شما دور می‌گرداند و آنچه را شریک [او] می‌گردانید فراموش می‌کنید».

نیز، در آیه ۸ سوره زمر:

﴿وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُ نِعْمَةً مِّنْهُ نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُوَ إِلَيْهِ مِن قَبْلُ وَجَعَلَ لِلَّهِ أَنْدَادًا لِّيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ﴾

«و چون به انسان آسیبی رسد پروردگارش را در حالی که به سوی او بازگشت‌کننده است می‌خواند سپس چون او را از جانب خود نعمتی عطا کند آن [مصیبتی] را که در رفع آن پیشتر به درگاه او دعا می‌کرد، فراموش می‌نماید و برای خدا همتایانی قرار می‌دهد تا [خود و دیگران را] از راه او گمراه گرداند».

و همچنین آیه ۳۲ سوره لقمان:

﴿وَإِذَا غَشِيَهُمْ مَوْجٌ كَالظَّلِيلِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ ﴿۳۲﴾﴾

«و چون موجی کوه‌آسا آنان را فرا گیرد خدا را بخوانند و اعتقاد [خود] را برای او خالص گردانند و [لی] چون نجاتشان داد و به خشکی رساند برخی از آنان میانه‌رو هستند و نشانه‌های ما را جز هر خائن ناسپاسگزاری انکار نمی‌کند».

بار دیگر بر این موضوع تاکید می‌شود که خالق متعال در قرآن تصریح نموده که مشرکانی که رسول خدا ﷺ با آنان جنگید، کسانی بودند که خدا را می‌خواندند و فقط در هنگام آسایش و فراخی بود که به غیر خدا توجه داشتند، اما در شدت و سختی، غیر خدا را نمی‌خواندند، بلکه خدای یگانه و بی‌شریک را ندا داده و بزرگان خود را فراموش

می‌کردند. [ولی مشرکین زمان ما، در هر حال، شرکشان دائم است؛ چه شدت و چه راحتی].^۱ اکنون تفاوت میان شرک مردمان زمان ما و مشرکان دوره جاهلیت آشکار شد. کجاست کسی که از اعماق وجود، این مسئله را بفهمد و از شرک توبه کند؟! مشرکان قدیم، در کنار خدا، ملائکه و مردم درستکار و یا پیامبران و درختان و سنگ‌هایی را که مطیع تکوینی خدا بوده و اهل عصیان نیستند، می‌خواندند و عبادت می‌کردند، ولی بسیاری از کسانی که مشرکین زمان ما می‌خوانند، از جمله فاسدترین مردم بوده و مرتکب زنا و دزدی و ترک نماز و مانند اینها می‌شوند. صد البته، کسی که به افراد درستکار یا سنگ و چوب باور داشته باشد، شرکش به مراتب سبک‌تر از کسی است که به [کرامت و شفاعت] شخصی ایمان دارد که نادرستی و فساد را در او می‌بیند، ولی باز هم بر سخنش پافشاری می‌کند [و آن شخص را بزرگ می‌پندارد].

حال که به تحقیق دانستی، کسانی که رسول خدا ﷺ با آنان جنگید، عقل‌هاشان بهتر و شرکشان از مشرکان زمان ما سبک‌تر بود، پس بدان که اینان شبهه‌ای وارد می‌کنند که از بزرگترین شبهه‌های ایشان است پس آن را با جوابش فراگیر:

می‌گویند: آن مشرکین که آیات قرآن در تخطئه ایشان نازل شده، "لا إله إلا الله" نمی‌گفتند، رسول خدا ﷺ روز قیامت و قرآن را تکذیب می‌کردند و آن را سحر می‌خواندند. ما به توحید و رسالت محمد ﷺ شهادت می‌دهیم، قرآن را تصدیق می‌کنیم، به قیامت ایمان آورده‌ایم، نماز خوانده و روزه می‌گیریم؛ چگونه ما را در کنار آنان قرار می‌دهید؟

جواب این است که بین علمای مسلمین اختلافی نیست که اگر شخصی پیامبر خدا را در امری تصدیق و در امر دیگر تکذیب کند، کافر بوده و وارد اسلام نشده است؛^۲ به

۱- نکته دیگر این است که مشرکان قدیم، بدی و مصیبت‌ها را از خدا و خوشی‌ها را از ملائکه یا صالحین گذشته نمی‌دانستند، ولی مشرکان زمان ما مرگ و مصیبت‌ها را از خدا و شفا و خوشی را از جانب امامان و امامزادگان می‌دانند! [مترجم]

۲- باری تعالی در آیه ۱۵۰ و ۱۵۱ سوره نساء فرموده:

همین شکل، کسی که به بخش‌هایی از قرآن ایمان آورد و دیگر بخش‌ها را انکار کند، مشمول همین حکم می‌شود؛ یا کسی که به توحید اقرار و نماز را انکار کند؛ یا کسی که به توحید و وجوب نماز اقرار ولی وجوب زکات را انکار نماید؛ یا آنکه همه اینها را بپذیرد، ولی روزه یا حج را انکار کند. چون در زمان پیامبر ﷺ، بعضی مردم از حج کردن ابا ورزیدند، خداوند متعال در موردشان در آیه ۹۷ سوره آل عمران چنین فرمود:

﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ﴾

«و برای خدا، حج خانه [کعبه]، بر عهده مردم است؛ [البته بر] کسی که بتواند به سوی آن راه یابد. و هر که کفر ورزد، یقیناً خداوند از جهانیان بی‌نیاز است.»

هرکس به تمام اینها اقرار کند و قیامت را انکار نماید به اجماع [علمای اسلام] کافر می‌شود و خون و مالش حلال می‌گردد؛ همانطور که خداوند متعال در آیه ۱۵۰ و ۱۵۱ سوره نساء می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا ﴿١٥٠﴾ أُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا﴾

«کسانی که به خدا و پیامبرانش کفر می‌ورزند و می‌خواهند میان خدا و پیامبران او جدایی اندازند و می‌گویند: ما به بعضی ایمان داریم و بعضی را انکار می‌کنیم، و می‌خواهند میان این [دو] راهی برای خود اختیار کنند. آنان در حقیقت کافرنند.»

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا ﴿١٥١﴾ أُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا ﴿١٥٢﴾﴾

«کسانی که به خدا و پیامبرانش کفر می‌ورزند و می‌خواهند میان خدا و پیامبران او جدایی اندازند و می‌گویند ما به بعضی ایمان داریم و بعضی را انکار می‌کنیم و می‌خواهند میان این [دو] راهی برای خود اختیار کنند آنان در حقیقت کافرنند و ما برای کافران عذابی خفت‌آور آماده کرده‌ایم.»

خداوند در قرآن، صریحاً کسی را که به بخشی از اسلام ایمان آورده و بخش دیگر را نپذیرد، کافر خوانده است. [با این پاسخ]، می‌توان این شبهه را برطرف نمود. و البته این شبهه را عده‌ای از مردمان سرزمین «احساء» در نامه‌ای که به سوی ما ارسال کرده بودند، ذکر کرده‌اند.

همچنین گفته می‌شود: «اگر تو به این اذعان داری که هرکس که رسول خدا ﷺ را در همه چیز تصدیق و مثلاً وجوب نماز را انکار کند، طبق اجماع علما، کافر است و همچنین هرگاه او به همه چیز اقرار کند، بجز قیامت، و نیز اگر واجب بودن روزه رمضان را انکار کند، و همه چیز را تصدیق نماید، بازهم کافر است». در این مورد، مذاهب اسلامی هیچ اختلافی ندارند [و همه بر کفر آن اجماع دارند]، زیرا همانطور که پیش از این ذکر کردیم، قرآن خود به بیان آن پرداخته است.

لذا درمی‌یابیم که توحید، بزرگترین فریضه و امر مهمی است که رسول خدا ﷺ پیام‌آور آن بوده، و بزرگتر از نماز، روزه و حج است. پس چگونه اگر کسی به تمام احکام خدا ایمان آورده و عمل کند، اما یکی از این امور را منکر شود، کافر است، ولی اگر توحید را، که دین انبیا و رسل است انکار کند کافر نمی‌شود؟ سبحان الله! این جهالت چقدر اعجاب‌انگیز است!

به او گفته می‌شود: «اصحاب رسول خدا ﷺ با طایفه مرتدین بنی‌حنیفه جنگیدند، در حالی که آنان در حضور پیامبر ﷺ مسلمان شده بودند؛ شهادتین می‌گفتند؛ اذان می‌گفتند و نماز می‌خواندند». اگر پاسخ دهد: «برای اینکه آنان مسیلمه کذاب را پیامبر می‌دانستند»، بگو: «منظور من هم همین است؛ یعنی هرگاه شخصی، مردی را به مقام نبوت پیامبر ﷺ برساند، کافر شده و مال و جان‌ش حلال می‌گردد و نماز و شهادتین او فایده ندارد، چرا آنکه پیامبر یا یکی از اصحاب، [یا ائمه و امامزادگان]، یا «شمسان» و

«یوسف»^۱ را در مرتبه و مقام خدای متعال برساند، کافر به حساب نمی‌آید؟» پاک و منزّه است الله، و او چقدر عظیم الشان است!

﴿كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾ [روم: ۵۹].

«اینگونه خدا بر دل‌های کسانی که نمی‌دانند مَهر می‌نهد».

کسانی که علی بن ابیطالب علیه السلام^۲ با آنان جنگید، همگی مدعی اسلام بودند؛ از اصحاب او به شمار می‌آمدند و علم را از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله فراگرفته بودند، اما عقیده‌شان درباره علی علیه السلام مانند اعتقادی بود که مشرکان نسبت به یوسف و شمسان دارند. اما چرا اصحاب پیامبر بر کفر و قتل ایشان اتفاق نظر داشتند؟ آیا گمان می‌کنید صحابه رسول، مسلمانان را بدون دلیل تکفیر می‌کردند؟ یا بر این باورید که اعتقاد و غلو در باره تاج، [قبر و صاحب قبر] و مانند آن ضرر ندارد و فقط غلو درباره علی بن ابیطالب علیه السلام موجب کفر است؟

طایفه بنی عبید قداح، که در زمان بنی عباس بر مغرب و مصر تسلط یافتند، همگی به توحید و رسالت محمد صلی الله علیه و آله شهادت داده بودند؛ ادعای اسلام می‌کردند و نماز جمعه و جماعت می‌خواندند. همینکه مخالفت با شریعت - خفیف‌تر از آنچه که در زمان ما وجود دارد- را از خود بروز دادند، تمام علما بر کفر ایشان اجماع کردند؛ جنگ با آنان را واجب شمردند؛ سرزمینشان را دارالحرب [= رزمگاه] اعلام کردند؛ آنگاه مسلمین با آنان جنگیدند [دستشان را کوتاه کرده و مردم را نجات دادند] و سرزمین‌های اسلامی را که در اختیار داشتند، از آنها پس گرفتند.

۱- یوسف و شمسان و تاج، اسامی برخی از پرستش شدگانی بودند که گروهی از مردم عربستان، در

زمان مولف رحمه الله، آنان را به جای خداوند می‌خواندند و می‌پرستیدند. [مُصحح]

۲- در نسخه عربی، امام عبدالوهاب از عبارت **رضی الله عنه** در برابر نام علی بن ابی طالب استفاده

کرده، اما علامه برقعی لفظ **علیه السلام** را در ترجمه آورده است.

به علاوه، اگر تنها دلیل کفر مشرکان پیشین، آن بود که آنها برای خداوند بزرگ شریک قائل شدند؛ فرستاده او را تکذیب نمودند و حقانیت کلام الله و روز قیامت را نپذیرفتند، پس معنای بخشی که علمای مسلمین [در کتاب‌های خود] با عنوان «باب حکم مرتد» ذکر کرده‌اند، چیست؟

منظور از مرتد، مسلمانی است که بعد از گرایش به اسلام، کافر شود. دانشمندان انواع زیادی [از دلایل ارتداد] را بیان کرده‌اند که هر نوعی از آن موجب کافر شدن و حلال گشتن خون و مال شخص می‌گردد؛ حتی چیزهایی را که در نزد فاعل آن، کوچک و ناچیز جلوه می‌کند، موجب کفر و ارتداد معرفی کرده‌اند؛ مانند اینکه سخنی را بر زبان بیاورد، هر چند که در دل بدان ایمان نداشته باشد، یا کلامی را از روی شوخی و بازی بگوید. خدا در آیه ۷۴ سوره توبه درباره برخی فرموده:

﴿يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ...﴾

«به خدا سوگند می‌خورند که [سخن ناروا] نگفته‌اند در حالی که قطعاً سخن کفر گفته و پس از اسلام آوردنشان کفر ورزیده‌اند...»

و آنان را بواسطه گفتن یک کلمه، تکفیر نموده است؛ با وجود اینکه، ایشان در زمان رسول خدا ﷺ بودند؛ همراه او جهاد می‌کردند؛ نماز می‌خواندند؛ زکات می‌دادند؛ حج می‌کردند و به توحید شهادت می‌دادند.

همچنین، کسان دیگری که خدا در حق ایشان در آیه ۶۵ و ۶۶ سوره توبه فرموده است:

﴿وَلَمَّا سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِاللَّهِ وَعَائِيَتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ ﴿٦٥﴾ لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ...﴾

«و اگر از ایشان بپرسی مسلماً خواهند گفت: ما فقط شوخی و بازی می‌کردیم بگو آیا خدا و آیات او و پیامبرش را ریشخند می‌کردید. عذر نیاورید شما بعد از ایمانتان کافر شده‌اید...».

پس اینان که خدا صریحاً کافرشان دانسته است، بعد از ایمان آوردن و همراهی با رسول خدا ﷺ در جهاد، در غزوه تبوک، سخنی به مزاح گفتند و خداوند آنان را کافر

خواند. حال در این شُبّه [که مشرکین زمان ما وارد می‌کنند] تأمل کن که می‌گویند: «شما مسلمین را تکفیر می‌کنید، یعنی مردمی را که شهادتین گفته، نماز می‌خوانند و روزه می‌گیرند». پس در جوابشان دقت و تأمل کن که همانا از سودمندترین مطالب این کتاب است.

دلیل دیگری بر گفتار فوق، حکایتی است که خداوند درباره بنی‌اسرائیل آورده، که گروهی از اهل علم و درستکاری بودند و چنانکه در آیه ۱۳۸ سوره اعراف آمده است، به موسی علیه السلام گفتند:

﴿...يَمْوَسِيٰ اُجْعَلْ لَنَا اِلٰهًا كَمَا لَهُمْ ءَالِهَةٌ...﴾

«... گفتند: ای موسی، همان گونه که برای آنان خدایانی است برای ما [نیز] خدایی قرار ده...».

و سخن اشخاصی از اصحاب [که به پیامبر صلی الله علیه و آله گفتند] برای ما «ذات انواط»^۱ قرار بده. رسول الله صلی الله علیه و آله قسم یاد کرد که این خواسته، شبیه همان سخن بنی اسرائیل است که به موسی گفتند: ﴿اُجْعَلْ لَنَا اِلٰهًا﴾.

ولی مشرکان [زمان ما] شبهه‌ای را در این ماجرا وارد می‌کنند، بدین صورت که می‌گویند: «بنی‌اسرائیل، که چنین سخنی گفتند [و چنین درخواست مشرکانه‌ای کردند] کافر نشدند، همچنین کسانی که به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند: "برای ما نیز مانند اینان ذات انواط قرار بده"، کافر نشدند [پس چگونه است که ما به خاطر اعتقادمان که شبیه آنهاست کافر شده‌ایم؟]» جواب این است که: «بنی‌اسرائیل و کسانی که این درخواست را از رسول خدا صلی الله علیه و آله نمودند، آن را عملی نکردند، که اگر چنین می‌کردند، قطعاً کافر می‌شدند».

۱- درختانی بودند که مشرکان عرب اسلحه‌های خود را برای تبرک و ظفرمندی به آن می‌آویختند. [مترجم]

همچنین، هیچ اختلافی در این نیست که کسانی که پیامبر ﷺ ایشان را از این کار نهی فرمود، اگر به فرمانش عمل نمی‌کردند و بعد از نهی او، ذات انواط برای خویش برمی‌گزیدند، کافر می‌شدند، و اصل مسئله نیز همین است.

این قصه به ما می‌فهماند که گاهی شخص مسلمان، یا دانشمند [و یا حتی کل جهان اسلام] دچار انواع مختلف شرک می‌شوند، در حالی که خود نمی‌دانند. لذا باید این مسایل را به خوبی فراگرفت و از به زبان آوردن چنین کلماتی احتراز کرد، زیرا این گفتار جاهلانه، که ما توحید را درک کرده‌ایم، از بزرگترین نادانی‌ها و فریب‌های شیطان است.

از این حکایت‌ها درمی‌یابیم که هر گاه مسلمانی از روی نادانی و بی‌خبری، سخن کافران را تکرار کند، باید او را آگاه نمود. پس اگر بلافاصله توبه کند، کافر نمی‌شود، همانگونه که بنی‌اسرائیل و کسانی که از رسول خدا ﷺ درخواست کردند، چنین کردند. اما در مورد داستان ذات انواط، اگرچه رسول خدا ﷺ این اشخاص را [به خاطر درخواستشان] تکفیر نکرد، اما به درستی و غلظت با ایشان سخن گفت و آنان متنبه شده و به شرک وارد نشدند؛ ما نیز باید چنین باشیم.

مشرکان [زمان ما] شبهه دیگری وارد می‌کنند و می‌گویند: «رسول خدا ﷺ این کار اسامه را که گوینده لا اله الا الله را [در اطراف فدک] به قتل رسانده بود، نادرست دانست [و پرسید: «آیا او را پس از گفتن شهادتین کُشتی؟»] خود حضرت می‌فرمود: "من مأمورم با مردم بجنگم تا لا اله الا الله بگویند". احادیث دیگری نیز وارد شده مبنی بر اینکه در مورد گوینده‌ی لا اله الا الله دست نگه داشت. [پس چگونه ما را مورد حمله قرار می‌دهید]». منظور این نادانان این است که هر کس این کلمات را گفت، نباید تکفیر و کشته شود، هر چند که هر عملی از او سرزند.

در پاسخ این غافلان باید گفت: «واضح است رسول خدا ﷺ با یهودیان جنگید و ایشان را اسیر نمود، با اینکه ایشان لا اله الا الله می‌گفتند. اصحاب رسول ﷺ با طایفه بنی‌حنیفه

جنگیدند با اینکه ایشان شهادتین گفته و نماز و روزه برپا می‌داشتند و مدعی اسلام بودند و همچنین، علی بن ابیطالب عده‌ای را که مدعی اسلام بودند به آتش سوزانید.»

این جاهلان، خود قبول دارند که هر کس منکر قیامت شود، کافر شده و باید کشته شود، هر چند که لاإله إلا الله بگوید و یا هر کس یکی از ارکان اسلام را انکار کند، کافر شده و کشته می‌شود. دانستیم وقتی که شخصی یکی از فروع را انکار کند، گفتن کلمه توحید (لا إله إلا الله) باعث رهایی و نجاتش نمی‌شود. پس چگونه ممکن است که کسی اصل و اساس دین پیامبران، یعنی توحید را انکار می‌کند، گفتن لا إله إلا الله موجب نجاتش گردد؟ هرگز چنین نیست، ولی دشمنان خدا معنی این احادیث را نفهمیدند.

اما اسامه مردی را کشته بود که مدعی اسلام بود و او گمان می‌کرد که اسلام آوردنش، از روی ترس بر جان و مالش بوده و حقیقت نداشته است. هر کس به اسلام اقرار کند، واجب است از تعرض به او خودداری شود، تا معلوم شود آیا چیزی مخالف اسلام انجام می‌دهد یا خیر.

خداوند متعال در این مورد در آیه ۹۴ سوره نساء می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ ءَلْقَىٰ إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا...﴾

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چون در راه خدا سفر می‌کنید [خوب] رسیدگی کنید و به کسی که نزد شما [اظهار] اسلام می‌کند مگویید تو مؤمن نیستی...».

پس این آیه دلالت بر این دارد که باید از تعرض به کسی که مدعی اسلام است، خودداری نمود تا حقیقت حال او معلوم شود. اگر چیزی مخالف اسلام از او ظاهر شد، کشته می‌شود، زیرا خدا فرموده تفحص و تبیین کنید و اگر بنا بود اصلاً [در نتیجه ارتداد یا الحادش] کشته نشود، دیگر نیازی به کشف حقیقت نبود.

و همچنین است معنی احادیث دیگر که هر کس اظهار توحید و اسلام کرد نباید متعرض او شوند، مگر وقتی که از او چیزی ظاهر شود، که در تضاد با اسلام او باشد. دلیل این ادعا آن است که رسول خدا ﷺ با اینکه به اسامه خرده گرفته بود که «آیا پس

از گفتن لا إله إلا الله او را کشتی؟» و همواره می فرمود: «من مأمورم با مردم بجنگم تا کلمه توحید بگویند»، خود درباره خوارج فرمود: «هر جا ایشان را دیدید، بکشید و اگر من ایشان را ببینم مانند قتل قوم عاد، ایشان را می کشم». آن بزرگوار این سخنان را در حالی بیان می نمود که خوارج از تمام مردم عابدتر بوده و تسبیح پروردگار می گفتند؛ حتی اصحاب رسول ﷺ، نماز و عبادت خود را در مقایسه با ایشان کوچک می شمردند. آنان دانسته های دینی خود را از اصحاب رسول ﷺ فرا گرفته بودند، اما هنگامی که به مخالفت با شریعت برخاستند، کلمه توحید و عبادت های زیادشان، سودی برایشان نداشت و به حالشان مفید واقع نشد. همین نکته، در مورد یهودیان و افراد قبیله حنیفه [که احوالشان پیشتر گفته شد] نیز صدق می کند.

هنگامی که مردی به رسول خدا ﷺ خبر داد که قبیله بنی مُصطَلَق از پرداخت زکات خودداری نموده اند، خواست که با آنان بجنگد، آیه ۶ سوره حجرات نازل شد:

﴿يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا...﴾

«ای کسانی که ایمان آورده اید، اگر فاسقی برایتان خبری آورد [خبرش را] بررسی و تحقیق کنید...».

و آن شخص خبر دهنده، بر ایشان دروغ بسته بود.

پس تمامی اینها به این امر دلالت می کند که مقصود رسول خدا ﷺ در احادیثی که به آن احتجاج می کنند، همان چیزی است که ما بیان کردیم.

[مشرکان زمان ما] شبهه دیگری مطرح کرده و می گویند: «رسول خدا ﷺ فرموده است که روز قیامت، مردم به آدم، سپس به نوح، سپس به ابراهیم، سپس به موسی و عیسی استغاثه (و درخواست کمک) می کنند، اما همه از فریادرسی عذر می جویند تا به رسول خدا ﷺ می رسد». آنان با اشاره به روایت فوق، می گویند که این خبر، دلیلی است که استغاثه و کمک خواهی از غیر خدا، شرک نیست.

در جواب می گوئیم: «منزه است خدایی که بر دل دشمنان خود مهر زده، [تا هدایت

نشوند] ما منکر استغاثه و فریادرسی از مخلوق نیستیم. اگر مخلوق، حاضر باشد و توانایی انجام آن کار را داشته باشد، همانگونه که خداوند در آیه ۱۵ سوره قصص، در قصه حضرت موسی علیه السلام فرموده:

﴿... فَأَسْتَعْتِهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ...﴾

«... آن کس که از پیروانش بود بر ضد کسی که دشمن وی بود از او یاری خواست...».

انسان نیز در جنگ از یاران و هم‌زمان خود کمک می‌خواهد.^۱ آنچه که ما نادرست می‌دانیم، کمک‌خواهی و استغاثه‌ای است که با نام و هدف عبادت نزد قبور اولیا و در غیبت ایشان و در اموری انجام می‌گیرد که اولیای خدا اختیاری در آن نداشته و هیچ کس نمی‌تواند کاری انجام دهد، مگر خداوند یگانه متعال.».

چون این مطلب ثابت شد، می‌گوئیم: «استغاثه مردم به پیامبران الهی در روز قیامت، برای آن است که ایشان از خداوند تعالی بخواهند که به حساب مردم رسیدگی کند، تا اهل بهشت از گرفتاری توقفگاه [طولانی] راحت شوند.».

و این کار، در دنیا و آخرت جایز است. این کار، مانند این است که نزد مرد صالحی می‌روی که زنده و حاضر است؛ نزد تو می‌نشیند؛ سخن تو را می‌شنود و از او می‌خواهی تا برایت دعا کند، همانطور که صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله در زمان حیات آن بزرگوار چنین کاری انجام می‌دادند.^۲

۱- همکاری و مشارکت در نیکی عمل شایسته و خداپسندانه‌ای است؛ مثلاً فقیر از ثروتمند قرض می‌خواهد و بیمار از پزشک درخواست دارو می‌کند. این موارد و نمونه‌های مشابه آن را در عرف، تعاون می‌نامند و زمانی مصداق پیدا می‌کند که شخص، حاضر و زنده است. [مترجم]

۲- فرزندان یعقوب علیه السلام نیز هنگامی که به اشتباه خود پی بردند، نزد پدر رفته و آنگاه:

﴿قَالُوا يَا أَبَانَا أَسْتَغْفِرُ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ﴾

«گفتند: ای پدر، برای گناهان ما آمرزش خواه که ما خطاکار بودیم». [یوسف: ۹۷] و یعقوب علیه السلام حاضر و ناظر بود. اما اگر یعقوب از دنیا رفته بود، این کار را نمی‌کردند، چنانکه بعد از رحلت او چنین کاری انجام ندادند. [مترجم]

اما پس از وفاتش، آنان هرگز در کنار مرقدش، از او درخواست دعا و [شفاعت] نکردند، بلکه سلف صالح، حتی از کسی که در کنار مرقدش خداوند متعال را به دعا بخواند، جلوگیری کرده‌اند. پس وضعیت کسی که از خود او ﷺ طلب دعا می‌کند، چگونه است؟!*

[مشرکان زمان ما] شبهه دیگری بیان می‌کنند و آن، قصه ابراهیم ﷺ است. آنگاه که ابراهیم در آتش افکنده شد، جبرئیل در هوا نزد او آمد و گفت: «آیا حاجتی داری؟» ابراهیم گفت: «بلی، اما به تو نه!» مشرکان می‌گویند که اگر استغاثه و کمک‌خواهی شرک است، جبرئیل نباید به حضرت ابراهیم چنین پیشنهاد می‌کرد.

جواب این است که این شبهه، مانند شبهه قبل است. جبرئیل نزد ابراهیم خلیل حاضر شد و امری را پیشنهاد کرد که که قدرت انجام آن را داشت، زیرا او همان طور که خدا در آیه ۵ سوره نجم^۱ فرموده، بسیار نیرومند است. پس اگر خداوند به جبرئیل اجازه می‌داد که آتش ابراهیم و اطراف آن را از زمین و کوه‌ها برگیرد و در مشرق و مغرب بیندازد، یقیناً این کار را انجام می‌داد. یا اگر خداوند به او امر می‌کرد که ابراهیم را در مکان دوری از آتش بگذارد، چنین کاری را می‌کرد یا اگر او را امر می‌کرد که به آسمان برود، می‌برد. این موضوع، مانند مثال مرد ثروتمندی است که مال بسیاری دارد و به مرد محتاجی می‌رسد و به او پیشنهاد می‌کند که به او قرض دهد یا چیزی به او ببخشد که نیاز خود را برطرف نماید، اما آن شخص محتاج، خودداری و صبوری

۱- ﴿عَلَّمَهُو شَدِيدُ الْقُوَى﴾

«آن را [فرشته] بسیار نیرومند به او فرا آموخت».

می‌کند، تا خداوند برای او روزی بی‌ممت برساند. این کجا و استغاثه و توسل در عبادت‌ها و شرک کجا؟ ای کاش تفاوت آن را دریابند!

۱- در استغاثه و کمک‌خواهی ابراهیم از جبرئیل و فقیر از غنی، هر دو طرف حاضر و شنوا هستند، اما فریادخواهی از اولیای خدا، که مرده‌اند، چنین نیست، زیرا مردگان به تصریح قرآن نمی‌شنوند؛ چنانکه خدا در آیه ۸۰ سوره نمل به رسول خود فرموده:

﴿فَإِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى...﴾

«البته تو نمی‌توانی مردگان را شنوا کنی...»

نیز در آیه ۲۲ سوره فاطر فرموده:

﴿... وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَّن فِي الْقُبُورِ﴾

«... و تو کسانی را که در گورهایند نمی‌توانی شنوا سازی»

همچنین در آیه ۱۴ سوره فاطر می‌خوانیم:

﴿إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ...﴾

«اگر آنها را بخوانید دعای شما را نمی‌شنوند...»

از آیات فوق، نتیجه می‌گیریم که مردگان حاضر نیستند و سخن کسی را نمی‌شنوند، و مردگان نیک و صالح در دارالسلام در جوار رحمت حق می‌باشند؛ بنا به سخن پروردگار در آیه ۳۲ سوره نحل:

﴿الَّذِينَ تَتَوَقَّعُهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾

«همان کسانی که فرشتگان جانشان را در حالی که پاکند می‌ستانند [و به آنان] می‌گویند درود بر شما باد به [پاداش] آنچه انجام می‌دادید به بهشت درآید».

پس اولیای خدا در بهشت هستند، نه در دنیا و یا مخفی شده در پشت پنجره ضریح. آنان صدای خواننده را نمی‌شنوند، زیرا مخاطب و مدعو غیبی که حاضر و ناظر باشد، صدای خوانندگان خود را بشنود، فقط خداست و هیچ کس در این صفات شریک او نیست. [مترجم]

خاتمه

کلام را با موضوع مهمی به پایان می‌بریم که پیشتر نیز درباره آن سخن گفته‌ایم، ولی به خاطر اهمیت و عظمت آن، در اینجا مستقلاً به آن می‌پردازیم، زیرا بسیاری از افراد در مورد آن، راه اشتباه پیموده‌اند. به باور ما، توحید باید با قلب و زبان و عمل باشد. اگر در یکی از اینها اختلالی پدید آید، آن شخص، مسلمان نیست. اما اگر توحید را بفهمد و به آن عمل نکند، کافر مُعاندی است، مانند فرعون و شیطان و مانند آنها. اینجاست که بسیاری راه به خطا رفته [و خود را بی‌عمل، مسلمان می‌دانند] و می‌گویند: این سخنان شما حق است، و ما این را درک می‌کنیم و لیکن ما نمی‌توانیم نزد [دوستان و] همشهریان خود، [سخن حق را بیان و] به آن عمل کنیم، مگر آنکه موافق ما باشند، و از این قبیل عذرها. اینان نمی‌دانند که اکثر پیشوایان کفر، حق را شناخته و آن را ترک نکرده‌اند، مگر برای عذر و بهانه؛ چنانکه خداوند در آیه ۹ سوره توبه فرموده:

﴿أَشْتَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا...﴾ «آیات خدا را به بهای ناچیزی فروختند...».

و آیات دیگری مانند آیه ۱۴۶ سوره بقره:

﴿... يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاءَهُمْ...﴾

«... همانگونه که پسران خود را می‌شناسند او [= محمد ﷺ] را می‌شناسند...».

پس اگر به توحید ظاهراً عمل کند، آن را نفهمد و به دل معتقد نباشد، منافق است و بدتر از کافر خالص است، زیرا خداوند در آیه ۱۴۵ سوره نساء فرموده:

﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ﴾ «بی‌تردید منافقان در فروترین درجات دوزخند...».

اگر تأمل کنی، درخواهی یافت که این موضوع، بسیار دامنه‌دار و طولانی است. چنانچه در نحوه سخن گفتن مردم تأمل کنی، کسانی را می‌بینی که حق را شناخته ولی از ترس کمبودهای دنیوی یا علاقه به جاه و مقام، یا بدان عمل نمی‌کنند و یا مُدارا

می‌کنند. برخی دیگر را می‌بینی که ظاهراً عمل می‌کنند، نه باطناً و اگر از آنها درباره اعتقادات قلبی‌شان بپرسی، چیزی نمی‌دانند.

به هر حال، تو باید دو آیه از آیات کتاب خدا را بفهمی:

نخست، قول خدای تعالی در آیه ۶۶ سوره توبه:

﴿لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ...﴾

«عذر نیاورید شما بعد از ایمانتان کافر شده‌اید...».

پس به تحقیق دانستی که بعضی از اصحاب رسول ﷺ با اینکه در جهاد روم شرکت کردند، [از جان گذشتند و به همراه رسول خدا ﷺ جنگیدند] اما به سبب بر زبان آوردن یک کلمه از روی شوخی، کافر شدند. حال برایت روشن خواهد شد آنکه کفر بر زبان آورده یا از ترس از دست دادن مال دنیا یا مقام و منصب و یا مدارا با شخص دیگر، بدان [کار باطل] عمل می‌کند، گناهِش بسیار بزرگتر از کسی است که کلمه کفرآمیزی را به شوخی بر زبان می‌آورد.

دوم، آیه ۱۰۶ و ۱۰۷ سوره نحل است:

﴿مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١٠٦﴾ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ أُسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ﴿١٠٧﴾﴾

«هر کس پس از ایمان آوردن خود به خدا کفر ورزد [عذابی سخت خواهد داشت] مگر آن کس که مجبور شده و [لی] قلبش به ایمان اطمینان دارد لیکن هر که سینه‌اش به کفر گشاده گردد خشم خدا بر آنان است و برایشان عذابی بزرگ خواهد بود. زیرا آنان زندگی دنیا را بر آخرت برتری دادند و [هم] اینکه خدا گروه کافران را هدایت نمی‌کند».

خداوند در این آیه، تنها کسانی را معذور داشته که به اجبار و اکراه کلام کفرآمیز بر زبان می‌رانند، ولی در دل، به ایمان به خدا یقین دارند. اما هر کس در شرایطی غیر از این، کلام کفرآمیزی بگوید، کافر شده است؛ خواه از ترس نقص در مال و مقام باشد و

یا اینکه به خاطر مدارا با دیگران یا میل به [اقامت در] وطن، علاقه به خانواده و اقوام و دارایی‌ها، یا گفتن یک کلام کفرآمیز به شوخی از گفتن حق خودداری کند.

پس این آیه، از دو جنبه بر نادرست بودن اینگونه عذرها دلالت دارد:

یکی اینکه، عبارت ﴿إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ﴾ نشان می‌دهد که فقط کسی که در حالت اکراه و اضطرار باشد از این قاعده مستثنی است. و آشکار است که انسان بر انجام عملی یا گفتن سخنی مجبور می‌گردد، اما عقیده قلبی هیچ کس، به جبر و اکراه نیست.

دیگر اینکه، عبارت ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا﴾ است. در این آیه، تصریح شده است که کفر آنان و عذابی که به خاطر آن متحمل خواهند شد، به دلیل اعتقاد نادرست یا نادانی یا کینه‌شان نسبت به دین خدا یا علاقه‌شان به کفر نیست، بلکه به خاطر محبت دنیا و ترجیح آن بر دین است.^۱

والله سبحانه وتعالى أعلم

والحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وعلى آله وصحبه

۱- خدای متعال می‌داند که این مشرکین، توحید را می‌فهمند ولی دوستی دنیا ایشان را به خرافات و شرک و مرده‌پرستی کشانده است. بر ملت ما واجب است در عقاید خود تجدید نظر کنند و مقلد این و آن نباشند زیرا تقلید در عقاید، باطل است و خداوند در آیه ۱۷ و ۱۸ سوره زمر فرموده:

﴿... فَبَيِّنْ عِبَادِيَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ﴾ (۱۸) «... پس بشارت ده به آن بندگان من که به سخن گوش فرامی‌دهند و بهترین آن را پیروی می‌کنند، اینانند که خدایشان راه نموده و اینانند همان خردمندان».

پس به سخن بدخواهان و غرض‌ورزانی که می‌گویند: «این کتاب را نخوانید» و «آن سخن را گوش ندهید»، نباید اعتنا کرد، زیرا می‌خواهند که مردم همواره در نادانی بمانند. بر ملت ما واجب است این رساله و کتاب‌های مانند آن را به دقت مطالعه کنند و اگر فهمیدند تا به حال در اشتباه بوده‌اند، هر چه زودتر از خطای خود بگردند و درستی و نادرستی اعتقادات خود را با قرآن بسنجند، زیرا خداوند قرآن را میزان قرار داده است. اگر در این رساله، نکته‌ای اشتباه و یا بر خلاف قرآن دیدند، آن را با برهان و دلیل نیکو بیان کنند، نه آنکه بی‌جهت به بدگویی و جنجال پردازند و به تعصبات مذهبی و قومی دامن زنند. درود خداوند بر آنان که راه هدایت می‌پویند. [مترجم]



سوانح ایام

آیت الله العظمی سید ابوالفضل ابن الرضا برقی قمی

زندگی‌نامه‌ی خودنوشت مرحوم ابوالفضل برقی، از سردمداران مبارزه با خرافات و بدعت‌های شیعه در ایران معاصر است. کتاب حاضر از آن نظر حایز اهمیت است که تاریخ تحولات سیاسی- مذهبی ایران معاصر را در دوران حکومت پهلوی (رضا و محمدرضا شاه) پس از انقلاب ایران تا سال هفتاد شمسی روایت کرده و نقش و موضع‌گیری روحانیون شیعه را در قبال رویدادهای مختلف جامعه‌ی ایران شرح و تحلیل می‌کند و پرده از حقایق برمی‌دارد که برای بسیاری از خوانندگان، مجهول بوده‌اند. بنابراین، «سوانح ایام» علاوه بر اینکه شرح حال شخصی علامه برقی است، بیان ناگفته‌های تاریخی و پرده‌برداری از چهره‌ی حقیقی حکومت به ظاهر اسلامی ایران نیز می‌باشد. نویسنده پس از معرفی نسب و خاندان خود، شمه‌ای از دوران کودکی و تحصیلات ابتدایی و سپس آموزش‌های حوزوی خود را شرح می‌دهد. بیان فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی او در دوران جوانی، معرفی اساتید حوزوی و متن اجازه‌های نقل حدیث از ایشان در ادامه‌ی کتاب آمده است. شرح ملاقات‌ها و صحبت‌های برقی با بسیاری از روحانیون سرشناس شیعه و نامه‌نگاری با بسیاری از آنها - از جمله خمینی و خامنه‌ای - بخش مهمی از کتاب است، که صفحات زیادی را به خود اختصاص داده است. فصل‌های پایانی کتاب، به نحوه‌ی برخورد حکومت ایران با او و شرح آزار و اذیت‌ها، حوادث زندان و ترور نافرجام وی اختصاص دارد.



عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول

آیت الله العظمی سید ابوالفضل ابن الرضا برقی قمی

پژوهشی جامع درباره‌ی احادیث «اصول کافی» و ذکر موارد مغایرت آن با قرآن، سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و موازین عقل و منطق است. نویسنده، بسیاری از مندرجات اصول کافی را خلاف عقل و قرآن دانسته و در مقدمه‌ی نسبتاً مفصلی با بهره‌گیری از منابع دست اول شیعی، دلایل ارجحیت و حجیت قرآن را نسبت به سنت و روایات، به تفصیل بیان می‌کند. وی در ابتدا با بیانی موجز، شیوه‌ی تدوین احادیث شیعه را بیان داشته و علت و چگونگی ورود احادیث جعلی را به کتب و سپس تفکر شیعی شرح می‌دهد و انگیزه‌ها و عواملی را که به این نابسامانی دامن زده‌اند، بیان می‌کند. در ادامه، هر یک از ابواب اصول کافی را به تفکیک و در قالب ۱۸۲ فصل جداگانه بررسی نموده و احادیث جعلی آن را با ذکر دلایل قرآنی، سنت نبوی، روایات ائمه‌ی شیعه و بررسی سلسله روایات مشخص می‌سازد. این اثر، در کنار «صحیح کافی» محمد باقر بهبودی، یکی از مهم‌ترین آثار در پالایش و تنقیح اصول کافی کلینی است.



تضاد مفاتیح الجنان با قرآن

آیت الله العظمی سید ابوالفضل ابن الرضا برقی قمی

به بررسی و تحلیل ادعیه «مفاتیح الجنان» شیخ عباس قمی و مقایسه‌ی آن با ارزش‌ها و حقایق اسلام اختصاص دارد. نویسنده، کتاب را با معرفی و تحلیل و نقد قاعده‌ی «تسامح در ادله‌ی سنن» و حدیث «مَنْ بَلَغَهُ...» و ردّ این حدیث آغاز می‌کند. سپس شرح حالی از شیخ عباس قمی ارائه داده و انگیزه‌های او را از تألیف مفاتیح‌الجنان برمی‌شمرد. وی یکایک ادعیه‌ی این کتاب را بررسی نموده و دعاهایی را که در تضاد با افکار و عقاید ناب اسلامی هستند، نقد می‌کند. او دعای کمیل، عشرات و سمات را با ارائه‌ی دلایل متعدد، دعاهایی می‌داند که دارای تعبیر صوفیانه و ناشر این مکتب هستند. در ادامه، به بحث دعاهای ناقص و معیوب می‌پردازد و از دعای مشلول، یستشیر، عدلیه، جوشن کبیر، جوشن صغیر و قاموس نام می‌برد. بررسی هشت شبهه‌ی مهم در توحید عبادت، بخش مفصل دیگری از کتاب را به خود اختصاص داده است. وی سپس دعای توسل، حرز امام زین‌العابدین و مناجات امیر المومنین را مورد مذاقه قرار می‌دهد. ادامه‌ی کتاب نیز بررسی بخش‌های دیگری از مفاتیح الجنان است که در تعارض با قرآن کریم و آموزه‌های اصیل دینی هستند.



بررسی علمی در اخبار مهدی

آیت الله العظمی سید ابوالفضل ابن الرضا برقی قمی

پژوهشی است در اخبار و احادیث منقول درباره‌ی مهدی - دوازدهمین امام شیعیان - و بررسی صحت و سقم آنها. نویسنده در این اثر می‌کوشد تا با بهره‌گیری از آیات قرآن، گزاره‌های تاریخی و روایات ائمه‌ی شیعه، اصالت وجود امام زمان را بررسی نماید. آغاز کتاب، مقاله‌ی مستقل کوتاهی است به قلم یکی از همفکران مؤلف (بدون ذکر نام) تا خواننده بدین صورت بتواند در مورد محتوای کتاب و جهت‌گیری آن، ذهنیتی کلی پیدا کند. نخستین فصل کتاب به بررسی روایات شیعی درباره‌ی مادر امام زمان و تولد و زندگی او اختصاص دارد. نویسنده، فصل بعد را به مسئله‌ی رجعت و کم و کیف آن و اتفاقاتی اختصاص داده است که شیعیان معتقدند پس از ظهور مهدی رخ خواهد داد. وی بلافاصله پس از نقل هر روایت، ضدیت آن را با موازین عقل و منطق و قرآن و روایات پیامبر ﷺ و اهل بیت به اثبات می‌رساند. در فصل بعد، آیاتی از قرآن را شرح و تفسیر می‌کند که مدعیان وجود مهدی به وی نسبت می‌دهند و سپس روایاتی را که به پیشگویی حوادث پس از مرگ او اختصاص دارد نقل می‌کند. او در ادامه، به احادیث اهل سنت در مورد مهدی می‌پردازد. از آنجا که مهم‌ترین اخبار و روایات در مورد مهدی، در بحار الانوار مجلسی آمده است، نویسنده به تفصیل، سی و دو باب مختلف بحار را بررسی و تک تک روایات آن را موشکافی کرده و سقم و ضعف آنها را به اثبات می‌رساند.



خرافات وفور در زیارات قبور

آیت الله العظمی سید ابوالفضل ابن الرضا برقی قمی

دیدگاه اسلام و قرآن را درباره‌ی زیارت قبور بررسی نموده و آن را با موازین عقلی می‌سنجد. کتاب با طرح پرسش‌هایی این چنین آغاز می‌شود که ارواح انبیا و اولیا پس از وفات کجا می‌روند و آیا آنان از زوآر خود مطلع می‌شوند. نویسنده ضمن پاسخگویی مستدل و منطقی به این پرسش‌ها، به موضوع شرعی بودن ساخت گنبد و بارگاه پرداخته و احادیث و روایاتی را که در این مورد از ائمه‌ی شیعه رسیده است، نقل می‌کند. در ادامه‌ی فصل‌های کتاب، روایاتی را که شیعیان درباره‌ی زیارت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، حضرت زهرا علیها السلام، ائمه‌ی بقیع و حضرت علی علیه السلام نقل کرده‌اند مطرح نموده و به پاسخگویی و احتجاج و استدلال علیه آنها می‌پردازد. سپس، زیاراتی را که از قول برخی بزرگان شیعه همچون شیخ مفید، صفوان، ابن طاووس، جابر جعفی، کفعمی، سید مرتضی و... نقل شده مورد مذاقه قرار داده و تناقض‌های آنها را با عقل و دین، برجسته می‌سازد. در پایان، مضرات و مفاصد دینی و اجتماعی‌ای را برمی‌شمارد که در نتیجه‌ی خرافه‌ی زیارت در جامعه‌ی شیعه شیوع یافته است.



شاهراه اتحاد (بررسی نصوص امامت)

حیدر علی قلمداران

پژوهشی جامع است که به بررسی نصوص و متون معتبر دینی (قرآن، احادیث و روایات) درباره‌ی مسئله امامت و نقد و تحلیل آنها اختصاص دارد. این کتاب، که یکی از مهم‌ترین آثار فارسی در زمینه‌ی نقد و عیارسنجی مفهوم امامت است، آن دسته از آیات قرآن را که شیعه دالّ بر حقانیت سلسله‌ی امامت می‌داند، شرح و تفسیر کرده و یکایک احادیث و اخبار رسیده از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، صحابه‌ی کرام و ائمه‌ی شیعه را از لحاظ سند و راوی حدیث، به دقت بررسی نموده و پس از جدا کردن اخبار شاذّ و دروغ (که بخش اعظم این روایات را تشکیل می‌دهد) مفهوم و مصداق هر یک را تبیین می‌کند. نویسنده پس از بیان علل و ریشه‌های اصلی اختلاف و جدایی امت اسلام از یکدیگر، ماجرای سقیفه‌ی بنی ساعده و مذاکرات و رویدادهای آن را مورد مذاقه قرار داده و ضمن شرح مآقع، کیفیت بیعت حضرت علی با ابوبکر صدیق رضی الله عنهما و روایات شیعه را در این موضوع، نقل می‌کند. در بخش بعد، ماجرای غدیر خم و حقیقت آن مورد بحث قرار می‌گیرد. در این بخش، شرح واقعه‌ی غدیر، انگیزه‌ی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم از ایراد خطبه‌ی مشهور غدیر و نقد برداشت شیعه از آن، محور کلام است. نویسنده در فصل آتی، ماجرای سقیفه را به روایت کتاب «احتجاج» طبرسی نقل کرده و نشان می‌دهد که حبّ و بغض‌های مذهبی، چگونه حقیقت را واژگون و نادرست جلوه می‌دهند. نویسنده در ادامه، ده حدیث مهم شیعه را که در استدلال‌های خود در بحث امامت بدان استناد می‌کنند، به دقت تحلیل و بررسی می‌کند. بیان انگیزه‌های قیام سادات علوی در زمان امویان، گفتار صریح ائمه‌ی شیعه درباره‌ی خلافت و دلایل تاریخی‌ای که همگی حاکی از عدم وجود نصّ درباره‌ی امامت هستند، موضوع فصل بعدی کتاب است. او در پایان، فرقه‌های متعدد شیعه را که پس از هر یک از ائمه سر بر آوردند، معرفی کرده و اعتقاداتشان را شرح می‌دهد.



راه نجات از شر غلاة

حیدر علی قلمداران

اثر مبسوطی است که به طرح و نقد رایج‌ترین خرافات و غلو غلاة در بین شیعیان پرداخته و به آن‌ها پاسخ می‌دهد. نویسنده، کتاب خود را با بحث علم غیب و اختصاص صرف آن به خداوند متعال آغاز می‌کند و ضمن اشاره به روایات متعدد شیعی در نفی علم غیب ائمه، به رساله‌ی «سهو النبی صلی الله علیه و آله» محمد تقی شوشتری استناد می‌کند. مبحث بعدی، ولایت و حقیقت آن است. در این بخش، مدعای شیعیان درباره‌ی ولایت منصوص علی و فرزندانش مطرح شده و آیات متعدد قرآن و گفتار خود آنان، به عنوان دلایل رد این باور، نقل می‌شود. بحث در حقیقت شفاعت، موضوعی است که در ادامه می‌آید. در این بخش، ابتدا مفهوم شفاعت و منظور قرآن از آن، به روشنی تبیین می‌گردد و آنگاه، قرائت شیعی از شفاعت و تأثیر آن بر باورهای شیعیان بررسی می‌گردد. چگونگی نشر این خرافه در مذهب تشیع و سیر تاریخی کتب و باورهای غلاة، موضوعی است که در ادامه آمده است. فصل بعدی کتاب، بحث مفصلی است در زیارت قبور و خرافات پیرامون آن. در این فصل، نویسنده ابتدا دلایل عقلی و تاریخی‌ای را بیان می‌کند که در نفی زیارت قبور از جانب رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه‌ی شیعه نقل شده است. سپس علت توجه شیعیان به زیارت و دلایل اجتماعی، سیاسی و اقتصادی‌ای را برمی‌شمارد که موجب شیوع این خرافه در جوامع شیعی شده است. چگونگی تعارض احادیث زیارت با قرآن و بررسی رجالی آنها و تعمیر قبور در اسلام، از دیگر مباحث این فصل است. بخش پایانی کتاب، نگاهی است کلی به پدیده‌ی غلو و آفات و خبائث اجتماعی و دینی آن.



خمس

حیدر علی قلمداران

تحقیق جامع و مبسوطی است که بنیان‌های شرعی و منطقی خمس را بررسی نموده و اصالت و صحت آن را در اندیشه‌ی اقتصادی اسلام مورد مذاقه و قضاوت قرار می‌دهد. این کتاب، که جامع‌ترین اثر مستقل در زمینه‌ی نقد خمس در جهان تشیع است، با هدف عیار سنجی مهم‌ترین روایات و مستندات شیعه درباره‌ی خمس به رشته تحریر درآمده است. هدف نویسنده از نگارش این اثر، پیرایش خمس از زوائدی است که برخی علمای شیعه بدان افزوده و به گفته‌ی وی «آن را ممری مطمئن برای روزی خود کرده‌اند». او در این اثر، ضمن بررسی دقیق و موشکافانه معنا و تفسیر آیه‌ی ۴۱ سوره‌ی انفال، که درباره‌ی خمس غنائم جنگی نازل شده است، سنت پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و دیدگاه ائمه‌ی شیعه را در این باره به تفصیل شرح می‌دهد. نویسنده، کتاب را با بررسی سند خمس در قرآن آغاز می‌کند و ضمن بیان کاربردهای اصلی خمس در جامعه‌ی اسلامی، به روایاتی می‌پردازد که آن را محدود و منحصر به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت وی نموده‌اند. در ادامه، ضمن بیان موارد شمول خمس، احادیثی را که در وجوب خمس و کاربردهای آن آمده است، به لحاظ منطقی سنجیده و پس از مقایسه‌ی آن با قرآن کریم و سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، با دقت خاصی سند و سلسله روایت هر یک را بررسی می‌کند و در نهایت ثابت می‌کند که خمس فقط در غنائم جنگی و معادن می‌باشد. سپس، اخبار بخشش خمس به شیعیان را از جانب ائمه‌ی شیعه نقل و تحلیل و در پایان، موارد مصرف خمس و سهم امام را در زمان غیبت بررسی می‌کند. آنگاه، فتاوی

علمای طراز اول شیعه را در مورد تحلیل و اباحه‌ی خمس نقل می‌کند؛ کسانی همچون اسکافی، ابن جنید، شهید ثانی، محقق سبزواری، ابن عقیل، شیخ صدوق، شیخ طوسی، مقدس اردبیلی، محقق ثانی، قطیفی، ملا حسن فیض کاشانی، شیخ حر عاملی، شیخ یوسف بحرانی، شمس‌الدین عاملی، شیخ محمد حسن نجفی (صاحب جواهر) و دیگران که همگی به اجماع، قائل به إسقاط خمس ارباح مکاسب از شیعیان در زمان غیبت هستند. بدین منظور، تمام اقوال و دیدگاه‌های آنان را در این مورد، در آثارشان به تفکیک بیان می‌کند. بخش پایانی کتاب، مجموعه پاسخ‌های نویسنده به ردیه‌هایی است که ناصر مکارم شیرازی، رضا استادی اصفهانی و سید حسن امامی اصفهانی بر کتاب خمس نوشته‌اند و در ویراست جدید به آن اضافه شده است.



جواب یک دهاتی به آقای محلاتی

حیدر علی قلمداران

این اثر، استدلال‌ها و مدعیات ذبیح الله محلاتی را در کتاب «جواب مناقشات بر خطبه‌ی غدیر و وجوب خمس ارباح مکاسب و مسئله‌ی شفاعت» بررسی کرده و به آنها پاسخ می‌دهد. محلاتی، کتاب مذکور را در جواب مقاله‌ای نوشته است که سید ابوالفضل برقعی با عنوان «رد بر خطبه‌ی غدیر» در مجله‌ی رنگین کمان منتشر کرده بود. از آنجا که محلاتی کتاب خود را به صورت پرسش و پاسخ فرضی با برقعی نوشته است، نویسنده در این اثر نیز روش مشابهی اتخاذ کرده و پاسخ‌های خود را به سؤالات و ایرادات محلاتی تبیین می‌دهد. وی در آغاز، داستان غدیر و آنچه را که در آنجا رخ داد بیان و دلایلی را مطرح می‌کند که بنابر آنها نمی‌توان از خطبه‌ی رسول اکرم صلی الله علیه و آله برداشت خلافت و جانشینی علی رضی الله عنه را نمود. این دلایل، به چهار دسته‌ی عقلی، نقلی، وجدانی و تاریخی تقسیم می‌شوند. در ادامه و در بحثی مبسوط با عنوان «سند رسوای غدیر» به بررسی سلسله رواة غدیر پرداخته و با استناد به منابع مهم رجال شیعه، وثاقت و اعتبار آنها را زیر سؤال برده و در نتیجه، جعلی بودن بسیاری از بخش‌های آن را به اثبات می‌رساند و بر نتایج و مفاهیمی که از آن استنتاج می‌شود، خط بطلان می‌کشد.



تابشی از قرآن

آیت الله العظمی سید ابوالفضل ابن الرضا برقی قمی

ترجمه و تفسیر قرآن کریم به زبان فارسی است. هدف نویسنده در چهار جلد کتاب مذکور، بیان مفاهیم آیات قرآن و شرح پیام هدایت بخش آن، به دور از تعصبات مذهبی و جهت گیری های فرقه ای است. وی در جلد نخست کتاب و در مقدمه ای مبسوط که نیمی از حجم این جلد را در بر گرفته، اطلاعات جامعی درباره ی مهم ترین مباحث علوم قرآن ارائه می دهد تا به این صورت خواننده ی نا آشنا نسبت به مفاهیم تخصصی و اصطلاحات قرآنی، شناختی نسبی پیدا کند؛ از جمله مباحثی همچون: شیوه ی کتابت قرآن، قرائت های مختلف، انگیزه و چگونگی تدوین قرآن در زمان حضرت عثمان رضی الله عنه، تحریف در قرآن، محکم و متشابه، اعجاز قرآن و انواع آن، ویژگی های منحصر به فرد نص قرآن و غیره. شیوه ی وی در تفسیر، به گونه ای است که از پرداختن به اصطلاحات ثقیل و فنی تفسیری اجتناب کرده و در نتیجه، خواننده با متنی روان و ساده روبه رو است. او پس از ارائه ی ترجمه ای روان از آیه، معنا و تفسیر واژگان خاصی از آن را که دارای وجوه و نظایر چندگانه است و یا نیازمند تعریف می باشد بیان کرده و خواننده را یاری می رساند تا پیام اصلی هر آیه را به درستی دریابد. جلد نخست کتاب، تفسیر سوره های فاتحه تا نساء، جلد دوم، سوره های مائده تا یوسف، جلد سوم، ادامه ی یوسف تا فاطر و جلد چهارم، به تفسیر سوره ی یس تا ناس اختصاص دارد.



نقد مراجعات

آیت الله العظمی سید ابوالفضل ابن الرضا برقعی قمی

نقد و بررسی مدعیات سید عبدالحسین شرفالدین در کتاب «المراجعات» است. کتاب مذکور با هدف نقد و به چالش کشیدن دیدگاه‌های اهل سنت تألیف شده و برقعی در این اثر می‌کوشد تا با استناد به آیات قرآن، احادیث نبوی و روایات ائمه‌ی شیعه، به اظهارات شرفالدین پاسخ گوید. کتاب با طرح مفهوم سنت و تشیع آغاز می‌شود و در ادامه، رویکرد مذهبی کلینی را، به عنوان یکی از مهم‌ترین محدثین شیعه، در قبال حدیث و تدوین آن بازگو می‌نماید. آنگاه نگرش باطنیه را در تفسیر قرآن شرح داده و تأثیر این نگرش را در برداشت مفاهیم حدیثی بررسی می‌کند. وی سپس به بحث پیرامون علم غیب ائمه می‌پردازد و با استناد و اشاره به روایات شیعی، نادرستی این مفهوم را در تفکر شیعه ثابت می‌کند. شأن نزول و تفسیر آیات تطهیر، مباحله و مودت در اندیشه‌ی ائمه و مفسران شیعه، موضوعی است که در پایان به آن پرداخته شده است.



چگونه هدایت یافتیم؟ تولدی دوباره و انتخابی نو

حجت الاسلام والمسلمین مرتضی رادمهر

زندگی‌نامه‌ی خود نوشت مرتضی رادمهر - از روحانیون شیعی معاصر - و شرح علل گرایش وی به اهل سنت و مصائب و مشکلاتی است که از این راه برای وی پیش آمده است. نویسنده‌ی کتاب، که از طلاب برجسته‌ی حوزه علمیه‌ی قم بوده است، انگیزه‌هایی که وی را از اندیشه‌های شیعی خرافی جدا کرده و به سوی اهل سنت سوق داده، شرح می‌دهد و از این راه، خوانندگان را نیز با مبانی فکری اهل سنت و نقاط اختلاف آنان با شیعیان آشنا می‌سازد. مجموعه رویدادهای پیش آمده در زندگی وی، به عنوان یک طلبه و شرح مناظرات و محاجه‌هایش با علمای سنی، پاسخگوی بسیاری از پرسش‌ها و شبهات شیعیان درباره‌ی اهل سنت است؛ لذا این اثر، نه یک زندگی‌نامه‌ی صرف، بلکه درسنامه‌ای عقیدتی از تفکرات اهل سنت است. وی در آغاز، مختصری از وضعیت خانوادگی و دوران کودکی و سپس چرایی و چگونگی حضورش در حوزه‌ی علمیه و دانشگاه را شرح می‌دهد. در فصل بعد، از سفرش به بلوچستان و آشنایی با مولانا (رهبر معنوی و عقیدتی اهل سنت منطقه) سخن می‌گوید و ملاقاتش با وی و مذاکراتشان با او را شرح می‌دهد. سفر حج و بازدید از سلیمانیه‌ی عراق و سوریه و تأثیراتی که این سفرها بر وی گذاشتند، مطالبی است که در ادامه‌ی کتاب آمده است. فصل پایانی، شرح تحولات درونی عمیق نویسنده، دستگیری‌های مکرر و برخوردهای وزارت اطلاعات با وی می‌باشد که شکنجه‌های شدید و وحشتناکی در زندان را برایش به همراه داشته است. بخش پایانی کتاب، که شرح واپسین روزهای زندگی رادمهر است، به قلم شخص دیگری است؛ زیرا نویسنده‌ی کتاب، در اثر عوارض جسمی ناشی از شکنجه توسط مأموران اطلاعات، در گذشته است.



کلید فهم قرآن شریعت سنگلجی

بیان شیوه‌های تدبّر در قرآن و چگونگی فهم و استخراج پیام آیات آن است. نویسنده‌ی کتاب با اشاره به همگانی بودن پیام اسلام و درس‌های آن، قرآن کریم را کتابی می‌داند که مخاطب عام دارد و فهم معنا و پیام آن، منحصر و محدود به گروه خاصی نیست و می‌کوشد تا با زبانی ساده، اصول فهم قرآن را بیان نماید. بدین منظور، در ابتدا مفاهیم کلیدی‌ای را که برای درک آیات قرآن ضروری است معرفی کرده و توضیح مختصری درباره‌ی هر یک ارائه می‌دهد؛ از جمله: ظاهر و باطن، محکم و متشابه، تفسیر به رأی جایز و ممنوع، ضروریات و ناسخ و منسوخ. در ادامه‌ی فصل‌های کتاب، به انواع سوگندهای قرآن و مفاهیم آن پرداخته و سپس در مورد فواید سوره و امثال قرآن توضیح می‌دهد. کتاب با بحث پیرامون شیوه‌های استدلال قرآن و ماهیت و کیفیت وحی ادامه می‌یابد. رویکرد فرقه‌ها و نحله‌های فکری‌ای همچون سوفسطائیان، حسیون، تجربیون و صوفیه در فهم و تفسیر قرآن، موضوعی است که در ادامه به تفصیل مورد بررسی قرار می‌گیرد. بحث پیرامون نبوت، قیامت و معاد از دیدگاه قرآن، از جمله دیگر مباحث کتاب است.



دعا

آیت الله العظمی سید ابوالفضل ابن الرضا برقی قمی

بررسی مفهوم دعا در اسلام و بیان شرایط دعاهاى توحیدی و چگونگی تمییز آنها از دعاهاى شرک آلود و نادرست است. در این اثر، نویسنده برخی از مهم‌ترین کتب ادعیه‌ی شیعی را بررسی کرده و علت انحرافی بودن مطالب آنها را بیان می‌کند. او می‌کوشد تا با استناد به آیات قرآن کریم و احادیث موثق، نشان دهد که دعاهاى خود ساخته و گمراه‌کننده، چه مضراتی برای فرد و جامعه در پی خواهند داشت. وی برخی از شبهات و سؤالات رایج در مورد دعا و توسل را مطرح می‌کند و مستنداً به آنها پاسخ می‌گوید.



رهنمود سنت در رد اهل بدعت

مؤلف: شیخ الاسلام ابن تیمیه

مترجم: آیت الله العظمی سید ابوالفضل ابن الرضا برقی قمی

این اثر، برگردان فارسی کتاب «المنتقى» تألیف محمد بن عثمان ذهبی است. کتاب مذکور، برگزیده و فشرده‌ی کتابی است به نام «منهاج السنة النبویة فی نقض کلام الشیعة القدیریة» که شیخ الاسلام، احمد بن تیمیه دمشقی، آن را در رد افکار و عقاید باطل تشیع، به رشته‌ی تحریر درآورده است. شیوه‌ی نویسنده در این اثر، ابتدا نقل عقاید شیعه درباره‌ی امامت و خلافت و سپس، پاسخگویی به آنها با استناد به آیات قرآن کریم، سخنان پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و منطق و عقل سلیم است. وی استدلال‌های علامه حلی را در مورد لزوم زعامت علی علیه السلام پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله، سزاوارتر بودن علی علیه السلام برای خلافت و اثبات امامت او در قرآن ذکر کرده و در هر مورد، به تفصیل به آنها پاسخ گفته و نادرستی و ضعف هر یک را نشان می‌دهد.



تأملی در آیهی تطهیر آیت الله العظمی نعمت الله صالحی نجف آبادی

شرح و تفسیر آیهی تطهیر و بررسی دیدگاه شیعیان در مورد مصادیق این آیه و پاسخگویی به آنهاست. یکی از مهم‌ترین آیاتی که در عقاید شیعی برای عصمت اهل بیت و ائمه بدان استناد می‌گردد، آیهی ۳۳ سورهی احزاب می‌باشد که به «آیهی تطهیر» مشهور است. مؤلف این اثر، تلاش دارد تا وقایعی را که منجر به نزول این آیه شد، بازگو نماید. وی برای اثبات گفته‌های خود، آیات صدر و ذیل آیهی فوق را به دقت بررسی می‌کند و با دقت و ظرافت خاصی، ارتباط و یکدستی آیات را در بیان پیام واحد آنها برای خواننده متبلور می‌سازد و با استدلال‌هایی موجز و منطقی، بر مدعای شیعیان در این باره، خط بطلان می‌کشد.



تضاد در عقیده

محمد باقر سجودی

بررسی تاریخی وقایع پس از رحلت پیامبر ﷺ و رویدادهایی است که منجر به خلافت سه خلیفه‌ی اول مسلمین ﷺ شد. هدف نویسنده از نگارش این اثر، نه اهانت به عقاید شیعیان، بلکه کمک به آنان در درک حقانیت صحابه و شناخت صحیح آنان است. وی در آغاز، دلایلی را برمی‌شمارد که به خاطر آنها رسول اکرم ﷺ از انتخاب جانشین اجتناب کرد. در ادامه، به طرح و تفسیر آیاتی از قرآن می‌پردازد که به قدردانی و ستایش صحابه پیامبر ﷺ اختصاص دارد. او ویژگی‌هایی را که خداوند در توصیف یاران حقیقی پیامبرش بیان کرده است، در ۱۳ گروه دسته‌بندی کرده و به تفکیک شرح می‌دهد. در فصل بعد، منافقین را معرفی و صفاتشان را با بهره‌گیری از آیات قرآن کریم بازگو می‌نماید. بررسی دلایل اختلاف بین صحابه، دوستان اهل بیت پیامبر و ویژگی‌های آنان، تحلیل واقعه‌ی اِفک و رفتار پیامبر ﷺ در قبال دخترانش، از دیگر موضوعاتی است که در ادامه به آنها پرداخته شده است.



توحید عبادت شریعت سنگلجی

بیان موازین و معیارهای توحید در اسلام و شرح و معرفی عقاید خرافی و شرک‌آلود است. نویسنده، کتاب را با طرح اصل توحید و معنا و مصادیق آن آغاز می‌کند. سپس به بیان مفهوم عبودیت و شرایط تحقق آن پرداخته و عبودیت عام و خاص را شرح می‌دهد. در ادامه، ضمن تبیین معنای شرک، اعمال و اندیشه‌های شرک‌آمیزی را که در آداب و مناسک مسلمانان، به ویژه شیعیان، راه یافته است، برمی‌شمرد. وی شرک را به دو گروه اکبر و اصغر تقسیم می‌کند و مصادیق هر یک را نام می‌برد. بحث تبرک، ذبح قربانی برای غیر خدا، توسل به غیر خدا، ریا و شفاعت، از جمله دیگر مباحثی است که در این بخش مطرح می‌گردد. در بخش بعد، به معنی و حقیقت سببیت پرداخته و اشتباه عوام را در این مورد شرح می‌دهد و سپس، زیارت قبور بزرگان دینی، پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه را به عنوان نمونه‌های شرک‌آمیز این سوء برداشت، تحلیل می‌کند. بخش پایانی کتاب، به دلایل تاریخی و اجتماعی پیدایش بت‌پرستی و اسباب شیوع شرک و خرافه در اسلام، اختصاص دارد.



خلافت و امامت

حیدر علی قلمداران

طرح پرسش‌های بنیادین درباره‌ی اعتقادات شیعه درباره‌ی امامت ائمه و خلافت صحابه‌ی بزرگوار پیامبر اسلام است. نویسنده در این اثر، با استعانت از آیات نورانی قرآن کریم، سخنان گهربار پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله، صحابه و تابعین ارجمند ایشان، مسایل مهمی را درباره‌ی امر خلافت و امامت مطرح کرده و شیعیان را به تفکر و انصاف در مورد آن دعوت می‌کند. وی در آغاز کتاب، به بحث درباره‌ی رویکرد حضرت علی علیه السلام به مسئله‌ی انتخاب خلفای قبل از خود پرداخته و خطبه‌ها، نامه‌ها و روایات رسیده از وی را درباره‌ی رضایت از این امر، نقل می‌کند. در ادامه، به موضوع ذکر نام ائمه‌ی شیعه در قرآن می‌پردازد و ضمن تفسیر آیه‌های مورد ادعای شیعیان، نادرستی برداشت آنان از این آیات را به اثبات می‌رساند. بخش پایانی کتاب، به عصمت و بی‌خطایی ائمه‌ی شیعه می‌پردازد. در این بخش، نویسنده پس از استدلال‌های متعدد قرآنی، روایات متعددی از خود ائمه درباره‌ی عدم مصونیت‌شان در برابر خطا و لغزش نقل می‌کند.



عقیده اسلامی

آیت الله العظمی سید ابوالفضل ابن الرضا برقی قمی

بیان عقاید اصیل و ناب اسلامی بر پایه‌ی آیات نورانی قرآن کریم و سنت حسنه‌ی پیامبر رحمت و مغفرت - محمد مصطفی صلی الله علیه و آله - است. مترجم در خلال مقدمه‌ی کتاب، به دشمنی کورکورانه و جاهلانه شیعیان - به ویژه در ایران - با یکتاپرستان عربستان اشاره می‌کند، که در ایران با نام وهابی شناخته می‌شوند. انگیزه‌ی اصلی وی از ترجمه فارسی این کتاب، معرفی مشرب فکری و عقیدتی آنان و شرح عقاید و آموزه‌های محمد بن عبدالوهاب - مصلح دینی حجاز در قرن ۱۲ هجری - است. این اثر، مرامنامه‌ی توحیدی و ایمانی مسلمان آزاده‌ای است که کتاب خدا و سنت رسول پاکش را برای هدایت و نیل به سعادت ابدی، کافی و وافی می‌داند و به دور از هرگونه تعصب و جانبداری، تعالیم راستین اسلام را بازگو می‌کند. کتاب حاضر، مشتمل بر سه رساله از شیخ الاسلام محمد بن عبدالوهاب است: در رساله‌ی نخست، مبانی توحید و خداشناسی، چگونگی شناخت پیامبر صلی الله علیه و آله، کارکرد و تأثیرات دین در جامعه و وظایف مؤمنان در قبال خداوند و رسولش، بیان شده است. نویسنده در رساله‌ی دوم، ملاک‌های تمییز حق از باطل را در پیروی از دین حنیف شرح داده و در رساله‌ی سوم، شبهاتی را که مغرضین و مشرکین بر اسلام و اندیشه‌های توحیدی آن وارد نموده‌اند، مطرح کرده و به آنها پاسخ‌های مستدلی می‌دهد.